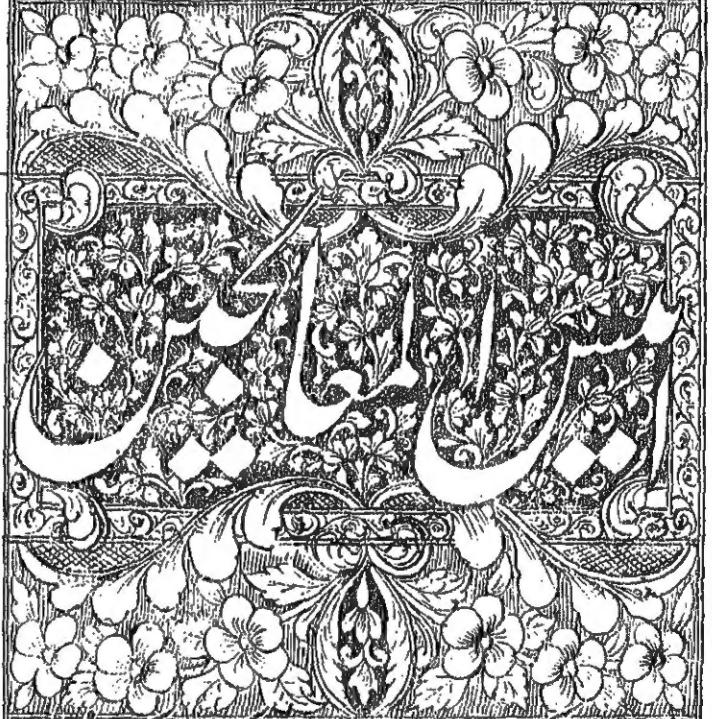




بیم فیض شانی فی حق میرزا علی اکبر طالق

زیاد آبادین شملہ تصریح امراض و تفتیح اسباب با فوائد گرن سہمی بہ



از تصنیفات حکیم نامی نور الدین محمد عبدالعزیز حکیم عین الملک شیرازی

در مطبع نامی مشرقی نو کشف طبع مرصع لکھنؤ



۳۱۱۲

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3112

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد بن یحیی و سپاس بی قیاس مر آن حکیم مطلق و طبیب برحق را سر است که نفس را طهیر و پاوشایبی ابدان عظام و ده
 و قوت مدبره را آتش و لایزالش سر فر از سانه و فوق اغذیه و لذیذ و منوف و او به فیده برایش بسیار است
 آتاید می گوید فقیر حقیر امیدوارم محبت پروردگار بنده نواز نور الدین محمد بن عبد الله بن حکیم ابن الملک شیرازی غفرلله
 ذنوبهم و شرعیو بهم که چون از تالیف کتاب الفاظ الادویه فارغ گشتم از سرکار ابد قرار که و صفش از حیا زده تحریر
 بیرون و ناشر در الفاظ الادویه مذکور بدان مامور شده که قرا با وینی مختصر بطرز جدید مع تصریح مفروض و تفسیر طبیب
 که بتواند با رجلیله و خاصه تمامی به عدیله ملو باشد بنویسد پس با عانت از روی این کتاب را تالیف نموده
 به انیس المعالجین موسوم ساخته به پیش شده باب و یک خاتمه ختم نموده و در هر باب فصول مختلفه گاشتم
 و در فصل نهمای مجرب به حواله ساختم امید از درگاه شافی مطلق آنکه بطریق طبیب خویش مقبول طبع اطباء عالی
 مقام و مفید کا و انام نماید آمین یا رب العالمین بجزیره رسول اکرم صاحب طه پس

باب اول در امراض سر

فصل در صداع یعنی درد سر که سبب صدوشان از خون بود و علتش سرخی روی و چشم و گرانگی سر و شیرینی
 دهان و امتلائی رگهای بدن و غلظت گسای سر و غلظت نفس است طلالی نافع از برای این قسم است اما چون طلال
 کرده شود بر سر بعد از غصه قیال و حجامت سابقین و اشامیدن شراب و شرب آب و شرب آب و شرب آب و استعمال اغذیه

از ماش منتشر و عددی ترندی صفت آن آرد و چون ترندی بزرگ خرفه و عنب الثعلب و صندل سرخ مجموع
یا هر چه پخته آید طلا کند جلای نافع درین قسم صداع صفت آن تند فیدر سه توله در هفت قاشق آب حل کرده
و نیم قاشق آب لیمو و دو قاشق گلاب اخل کرده سرد نموده بیاشامند و اگر صداع از صفر ایا باشد
علامتش تلخی و بوی زردی و بوی و شدت در دهن و زردی قاروره و تشنگی و تشنگی بینی و دهان و سرعت نبض است
نقوع نافع از برای این قسم صداع بهت تبیین طبیعت صفت آن ترندی یک اوقیه الوبخاراده و
شب در آب بنجیساند و صبح صاف نموده شربت بنفشه یا شراب نیافه هر کدام که باشد در دم داخل کرده
بیاشامند غار ماش و برنج یا سفنان و آب ترندی و شیر و مغز بادام شیرین بخیته بخورند نقوع دیگر اقوی
از اول صفت آن ترندی یک اوقیه الوبخاراده و آن شب بنجیساند و صبح صاف نموده ترنجبین و شربت
خراسانی از هر یک پانزده درم در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند نقوع دیگر که اسهال منفرکه صفت آن
پوست بلبله زرد و درم شب در یک پیاله آب خورده و بنجیساند صبح صاف نموده شربت پانزده درم در آن
حل کرده بیاشامند طلای که درین قسم صداع که برگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند نافع است صفت آن
صندل سرخ صندل سفید باب کشین تازه سوده بر سر طلا نمایند یا شوی که در وقت بیجان و شدت ام قیاس
صفت آن برگ بیدگل بنفشه گل خطمی سفید و آرد و جو و عنب الثعلب و کلیل الملک جو شاییده پامی را از آن
تاقدم بشوید و کیسه باند و باید که از یالا بزیر مالند برای صداع شدید بلکه برای جمیع امراض حاره این پاشویه
عاجل النفع است همچنین در حمیات که خوف سرسام باشد نقوع حلوه صفر آرد و صداع صفر آردی را نافع بود
صفت آن عناب ده دانه سپستان و موی ترندی از هر یک پانزده دانه گل بنفشه رسته قاشق آب بنجیساند
فاوس غیار شنبه و ترنجبین از هر یک شش درم در آن حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین یک شقال و حل کرده
قدری گلاب اضاف نموده بیاشامند و نسخه دیگر ترس و صفائی ده دانه در نقوع حل کرده نقوع دیگر از بلبله که
مسحل صفر آردی را نافع است صفت آن پوست بلبله زرد و درم در پنجاه درم آب الوبخاراده بنجیساند پس
از رسته سنگی بیازند تا آفتاب طلوع بلبله بگرد و پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم در آن حل کرده صاف نموده
بیاشامند و اگر عروق آلوده ترندی داخل کنند شاید حسیب مسحل صفر استعمل حضرت سید قدس سره در صداع
صفر آردی نافع است صفت آن پوست بلبله زرد و پوست بلبله کالی پوست بلبله سیاه سنا و کلای از
هر یک یک اوقیه کوفته بخیته یا روغن بادام شیرین یک شقال چرب کرده حب ساخته بآب کرده فروزند و یک شقال

حققت که سرسام و جمیع امراض ماغی و غیر ماغی و حیات را سود دارد و صفت آن عنباب سیستان هر یک نیم کوفته
گل بنفشه سیوس گندم شکلی شکاک کلل الملک هر یک کنی انجیر زرد پنج عدد در سه رطل آب جوش و مهند تا بر طلی آید
بیا لایحه شکر سرخ پنج درم روغن بنفشه و روغن باو ام و روغن کنجد هر یک پنج درم اضافه نموده بجای حققت کنند و بپزند
اگر قدر سه قوتیر خوانند بخت درم فلوس خیار شنبه نیز داخل کنند سارگی گل بنفشه تخم خلی خبازی شعیب شکر سرخ و واحد کنی
اصل السوس شکر کینشغال چند ریگشته لطیفه در آب پیژند و صاف نمایند بعضی مغز فلوس خیار شنبه یا زوده درم شکلی
بخت درم و روغن کنجد بخت درم بورق پاک درم و گاهی نموده درم می افزایند اگر تب قوی نباشد فطول نافع
از برای این قسم صداع صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر خبازی پوست ششمالش نیکو فته عنباب شعلب اجزا برابر
سادهی و آب پخته صاف نموده در آفتاب کرده نیم گرم بر سر بریزند و اگر حدوشت صداع از غلبه یلغم باشد علامتش
گرفی سر غلبه خواب و تری و یاق و عدم حرارت سر و سفیدی بول و غلظت آن و سطرپی یغن است و وای منفع
استعمل درین قسم صداع تازمانی که اثر نصیج از قاروره ظاهر شود و صفت آن مار الاصول پنجاه درم با شراب مطبوخ
و شربت لیمو از هر یک یک اوقیه یا مار الاصول و روغن حب الخروع یا مار الاصول پنجاه درم با یک اوقیه گلاب بیافزایند
و حب صبر و حب ایارج که برای اخراج ماده واده میشود مار الاصول استعمل درین قسم صداع فستخه آن پوست انار
پوست پنچ کرفس سیاه و سنبل الطیب شیع ازنی انیسون معطکی از هر یک یک شقال جوشانیده صاف نموده و قدر است
رطل نیم از آن بیک شقال یا دو شقال روغن حب الخروع یا شاشا چون ماده فنج یا بدایارج فمیرا در آن مار الاصول
یا روغن حب الخروع داخل کرده یا شاشا حب ایارج استعمل درین قسم صداع صفت آن ایارج یک گرم ترب سفید و
یک گرم فیم تخم فلفل نصف درم تمونیا انیسون از هر یک یکدنگ کوفته نیمه گلاب بپزند و حب سازند بکثرت است
حب صبر استعمل درین قسم صداع فستخه آن حب سقوطی چهار درم پوست بلبله ثلث درم معطکی یک گرم گل سرخ و انیسون
و کیترا از هر یک دو ثلث درمی زعفران شمن درمی کوفته نیمه آب حب سازند شربتی و دو شقال روغن قسط که طراکون
درین قسم صداع نافع است صفت آن قسط تلخ چهار شقال سیاه فلفل عاقر قرحا از هر یک سه شقال خند بید شکر قسط
اجزا نیکو فته در دو پیاله آب جوشانیده تا که نصف رسیده صاف نموده و شاشا و شقال زیت یا روغن کنجد داخل کرده
چندان جوشانند که آب بخت روغن چاند روغن فرخ چون که درین صداع مالیدنش بر سر نافع است صفت آن
فرخون پودینه که بی از هر یک دو شقال خند بید ستر عاقر قرحا از هر یک یک شقال نیم کوفته و یک پیاله آب خوری
جوشانند چون به نصف رسد صاف نموده زیت یا روغن کنجد چل شقال داخل کرده جوشانند که آب بخت روغن چاند

آب بنطیا ناز را وند و مرج حب الفار چند بدست شیطری خردل از هر یک پنج مثقال مجموع را کوته چینه با و در چینه شغال
 عمل صغنی و ده مثقال روغن گردگان و چهار درم عمل بلادر سرشته گلو را سازند هر یک یک درم و شترقی
 یک غلو و غنداب به گوشت باشد یعنی با مجموع بلادر پنج گرم گوشت با آن نیست بلکه شترت میکند
 فصل در جمود و آن مرضی است که باطل شود پس و حرکت مرعین حقیقه نافع است از برای این مرض که اخراج
 سواد کند و صفت آن سواد که بی شغال است چنانچه شقی نیکو فته سده شغال گل بنفشه با دیان ترب سیاه و شان با بونه
 گل نیلوفر از هر یک دو مثقال پستان سی و دانه همه را در یک من آب بجوشانند تا نصف رسد صاف نموده شکر سرخ
 و خلوس خیاز شنبه از هر یک دو مثقال در آن حل کرده صاف نموده روغن با بونه دو مثقال در آن حل کرده و گلاب
 ساخته بطریق متعارف نیکو گرم و دوفع حقیقه نمایند

فصل در مالینو لیا و منی دی غلطی است و این بیماری را با سم سبب غم و کرم و ندیس اگر پیش رود
 و سوی بود علامتش سرخی رنگ تامل بسیاری و سرخی چشم و خنده و فرغ و عظم بنفش و سرخی قاروره
 مطبوخ منفعی مستعمل درین قسم مالینو لیا بعد از قصد اکل و تعذیل غذا مانند شورباکی ماش در گوشت بخل
 یا بتره صفت آن عناب فراسانی ده دانه گا و زبان تخم کاشنی یا در نجو به از هر یک و درم جو شانی
 و صاف نموده گلقتیک و قیه و فحل کرده بوشند مطبوخ مسهل که بعد از نفیج موده که از قاروره ظاهر گردد
 استعمال شود صفت آن عناب پستان از هر یک پنجاه عدد و شنبه سنار کی از هر یک پنجاه عدد و بلبل سیاه
 گا و زبان گیلانی سفنج شقی نیکو فته اقیون از هر یک سه درم گل سرخ خیاز و درم جو شانی ده صاف نموده خلوس
 خیاز شنبه درم شمرندی و دوسیر قند سفید یک پیر و نیمین و سیر در آن حل کرده صاف نموده یا شامند اگر در
 شغال شیر شتر فراسانی اخلا فیه این را قوی میگردد و سبب سودا که صفر او سه بود و علامتش کرب و اضطراب
 و غصب زردی روی و بدخونی و جنگ جوئی و بی خوابی و حرارت بدن علی الخصوص در و سردی قاروره است از شتر
 شراب ایبو و شراب ناریج و غوره و شراب زرشک بقرق گا و زبان بوشند شراب نفیج مسهل همین نوع مالینو لیا
 نفیج موده صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر گا و زبان از هر یک هفت درم آلوی سیاه پنجاه عدد و قمر بندی هفت درم
 خیاز سی و درم جو شانی ده صاف نموده قند سفید یکصد و پنجاه درم و اخل کرده بقوام آورده بر روزیانه و گام
 از آن یا آب گرم بوشند مطبوخ مسهل که بعد از نفیج موده استعمال است صفت آن عناب فراسانی
 چهل عدد پوست بلبل زرد و شنبه سنار کی از هر یک پنج درم اقیون صغری و گل سرخ گا و زبان

از هر یک چهار درم چندی نه شقال جو شاییده صاف نموده بر شند طلال نافع برای این قسم مایه خوراک هفت
آن روغن که در شیرین و شیرین تر آن در هم کرده بر سر بالند اگر سببش مرض سوداوی بود علامتش حدت و
سکوت و کثرت ترس و گریه است طلال نافع درین قسم بعد از فصل اگر ضرر باشد مایه نداشتند باشد هفت
آن گاو زبان نقشه تم خطی سفید از هر یک سه درم باور نجیب و گل ترخ از هر یک دو درم پیریا و شان اعلی السوا
نیخ سوسن از هر یک سه درم جو شاییده صاف نموده مقدس سفید و اهل کرده نیم گرم بنوشند هر یک شربت است مطبوخ
مسحوق که بعد از پنج ماه درین قسم مثل است هفت آن غناب پستان از هر یک چهل دانه لیلیه سیاه پنج درم
بسیار شقی اسطوخودوس انجمن افرونی از هر یک سه درم گاو زبان گل می باور نجیب از هر یک چهار درم
سنا و کی هفت درم جو شاییده صاف نموده فاریقون سفید یک درم سودا و نموده نیم گرم یا شامه افزوده
باید که بهجت تقویت کند سفید با شرباب گاو زبان یا گلاب و تخم بالنگو یا شیده بدینند اگر سببش سوداوی بلغمی باشد
علامتش کسل و لیرن غرض و بطوی آن در طبوبت یعنی دو دان است جلالی نافع درین قسم مایه خوراک هفت آن گلکین
یا گلفنده درم بقرق گاو زبان و عروق باور نجیب هر یک که باشد شست و بشی شقال گرفته حلاکه صاف نموده نیم گرم
بنوشند بعد از مطبوخ مسهل مذکور مرض سوداوی بدیند و غذا نموده آب گوشت مرغ مطبوع از پنبی از عرقان بنوشند
فصل در صرع در لغت یعنی افتادن است و نوبطیاسه نافع است در بطون مایه از بلغم یا سودا یا خون یا صفرا
و این نادر است علاج صرع بلغمی سوداوی متفرخ ماه است سبب قوی یا مطبوخ انجمن حسب نافع از هر یک
صرع بلغمی که بشارت معده باشد هفت آن ایارج فیکر پوست لیلیه کابلی فاریقون سفید از هر یک یک درم کوفته
بسته باب سازه جلا یک شربت است ضما و نافع از برای صرع که بشارت معده باشد هفت آن سنبل طیب
قتار که در صعل کوفته نیمه شرباب بجمالی سرشته ضاد نمایند گماوی از برای صرع که بشارت معده باشد
بسیار چون انگشت پا اول مرتبه یا الا ازان موضع را که از اینجا بخار بدماغ می شود داغ دهند عطر سسی
نافع برای صرع هفت آن اسطوخودوس فخر فندقی بندی که آنرا به شاکویند و از چینی از برای سوداوی
کوفته نیمه بر بنی و صند ناعطسه آورده و آنرا چیرا سه که بخا صیدت سفید است مایه را این عرس یا گوشت
آن بسکه بخورند همچنین است که سم گور خرب و یوز نه بخور نمایند

فصل در کابوس و آن علتی است که چون مردم بخوابند چیزی بر سر آنها گذرد که بر سینه افتاده است و این علت
مقدور صرع است و سبب و مقدمه جنون حسب نافع اندکی هیچ این علاج هفت آن ایارج فیکر فاریقون انجمن

پس در شیشه کرده نگاه دارند و اگر صداع از غلط سوادی حادث شده باشد علامتش گرانی سر است از بلغمی
 کمتر خوشکی بینی و برون و تیرگی رنگ بطور موقت نبض و فکرهای فاسد و بی رنگی قاروره یعنی سفید بودن رنگ
 قاروره مثل آب و وانی که نفیج ماده و در صفت آن گل بنفشه گاوزبان گل سرخ اصل اسوس از هر یک یک درم
 جو شانه صاف نموده شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه از هر یک یک اوقیه داخل کرده بنوشند تا زمانی که
 نفیج و غلط قاروره بکشد پس بملحون انیسون استقریخ نمایند غذا نخورند و آب با گوشت بزغال و مرغ فربه با شنبلیله
 سبب یا این که شربت شود درین قسم صداع صفت آن انیسون غاریقون سفیدانه هر یک یک درم بصفیج فستقی سه درم
 ایارج فیهقه هفت درم نمک طعام دو درم نیم ملیله سیاه پنج درم لاجورد مغسول دو درم کوفته بنجیه حب سبز و شربت
 دو درم ضماد و نافع از برای این قسم صداع صفت آن گل بنفشه گل بابونه گل خطمی سفید کوفته آب بنجیه و غلظت بنفشه
 و روغن بادام و روغن زرد گس داخل کرده در باون بسته ببالند تا چون مثل مرهم شود بیده بر ضماد نمایند و اگر حدوث
 صداع از گرمی سافج باشد مانند راه رفتن در آفتاب خوردن غذای گرم و غیر آن از اشیاء و سخمه علامتش
 تقدم سبب یا وجود ویست و گرانی سر ضماد و نافع درین قسم صداع که استعمال کرده میشود بعد از التئین طبیعت که بعد
 اسهال نرسد صفت آن آروجو و کشنیز تر و خبازی کوفته بر ضماد کنند و اطباء از برای این قسم صداع ضماد
 فرا گرفته اند از او وید قافیه چون صندل و شیاف و امیثا و برگ مید و ما کوه میداریم آنها را و اگر حدوث صداع
 از سردی سافج باشد مثل برودت هوا و غذا او و واهی سرد علامتش تقدم یا وجود سبب است و سردی نفس
 ضماد و نافع برای این قسم صداع صفت آن بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مزه بخوش برنج با سفت
 خام کوفته آب بنجیه و روغن غیر نفیج فله کرده یک درم ضماد کنند بخور نافع بعد از صفت آن مزه بخوش تخم بنیان
 اکلیل الملک فیصوش شبت شیخ خام تر غار همه دو بنجیه بدستور عمل آرد بخور نافع برای صداع حار و مادی
 صفت آن گل بنفشه برگ خطمی جو مقشر نمک کوفته گل نیلوفر بابونه همه اجزا آب بنجیه و طشتی کرده روغن بنفشه
 در آن داخل کرده عمل آرد حب شیپار و مانع را از صفا و بلغم پاک کند و صداع را نافع باشد صفت آن
 پوست ملیله کابلی سنا و کل پوست ملیله از هر یک هفت درم و ورق گل سرخ حب انیل از هر یک و اندوه درم
 صبر قوطری کند از هر یک هفت درم قفل اندق یک درم کتیر است و درم عصاره ریون چینی مصطکی از هر یک یک درم
 قفل را در آب حل کنند و اجزای دیگر کوفته بنجیه حب سازند و شربتی از یک تنقال تا سه تنقال وقت خواب فرو برند
 و بخورند و اگر حدوث صداع از باوی غلیظ باشد علامتش تند و سرت ضماد و نافع است سید سندقس سرد و نفع صداع

صفت آن که در وجود گل بنفشه گل عطری سفید از هر یک که شغال کوفته چینه بگلاری اندک روغن گل شریخ و سرکه بنفشه و یک گرم بر سر نهادن نماید نفوح محمول قوه الاطباء والد با جاقدر سر درین قسم صداع فسنحه آن غناب فراسانی و پهلوان و عرق بید مشک است و در شغال بخساند و صبح عرق منقوع غناب را کوفته تخم خرفه و تخم ششاش از هر یک یک شغال و در آن شیر و کشیده و طباشیر یک انگ که در بران پاشیده بنوشند و بسا باشد که عوصن کرده شود و تخم خرفه و تخم ششاش به تخم کاهو و تخم خیار مقشر و تخم باد رنگ از هر یک یک شغال و اگر عوصن کرده شود منقوع بشراب بنفشه با شراب ششاش در شدت جمع نیز صواب است و مقدار شربت هر یک ازین اشربه یک اوقیه است و لوی ملین کلج منقول ازین سرافیلون محمول حضرت سید سند در این قسم صداع هر گاه بوده باشد احتیاج ملینیت فسنحه آن لوی سیاه و غناب از هر یک ده دانه و نمک سندی یک اوقیه و مویز طایفی خشتی سرون کرده پانزده باب گرم بخساند و صاف نموده فاموس خیار شنبه و زنجبین فراسانی از هر یک ده شغال در آن حل کرده بپاشند و اگر ماه که صفر اوی باشد یا بختار است صافه پوست پلید نرود و شغال پوست آله و شغال درین نفوع داخل نمایند غذا شور با سه ماش و برنج که در آن کدو اسفناخ و کاهو و امثال آن باشند کنند و اگر تپ نباشد گوشت بزغال یا گوشت خروس بجه داخل نمایند

فصل در سه که بخوبی مفرط است روغن بنفشه روغن باو ام روغن کدو و درین و گوش چکانیدن و مالیدن بکف دست و پا و فستین و حوالی آن و ناف همه اقسام سر را نافع است روغن کاهو که بکف دست صداع و سر درد و بی نفع مرطب و منوم است صفت آن شیر کاهو و صندروغن باو ام یک حصه با هم بچشانند که روغن جانور روغن کدو هم بهین افزودار و در دوم سر و تر است پوست کدو خراشیده و با شحم و تخم او را بگویند و آب آن گرفته چهارم حصه روغن کنور آمیزه مثل روغن کاهو تیار نمایند و یا از مفر کدو شیرین مثل روغن دوم فصل در نسیان که فراموشی است علاج روغن نرگس و روغن سوسن را مالیدن بر سر پان حادث از سردی و خشکی را نافع است و استعمال ایاره فیه نافع است از برای نسیان بلخی ضما و نافع از برای این قسم صفت آن خردل سوده بهسل سرشته بر سر نهادن نماید شحم و تخم نافع از برای نسیان صفت آن اشق را حل کرده جوز و کوفته چینه آب سرشته بشکل شامه ساختن بوند مجرب فیه است

فصل در محق و در عونت که نقصان عقل یا اطفالان فکر است معجون پلا و در نافع است از برای این قسم صفت آن کاهو سواد یا بنفشه صفت معجون ملا و غرض از غرض فیه نافع است و ترکی شونیز از هر یک ده شغال

ششم غفلت ناک است بر یک نیم درم یا در فی برای طیب که معصیت داند جل یک شربت است و غدا باید که لطیف باشد
فصل در سکه که سده است در بطون و مانع و بان مطلق باشد من حرکت جمیع و تنوی نفس و بسا باشد که نفس نیز
بیشتر غفیف میگردد که احساس کرده نشود و درین حال شاید میگردد و مریض بمرده پس باید که در پیش نظر گذارد
اگر عکس نادر چشم ظاهر شود زنده است و الا مرده و این از دم و بلغم حاصل و حادث میشود و آنچه از دم باشد
علتش سرخی روی و پیری رنگهای گرون و رنگهای سرور و است حقیقت درم درین قسم مرض بعد از فصد فیضال
حجاست ساق غفیف است و آنچه از بلغم آید علتش سفیدی رنگ است تقدم اسباب بلغم است مطلق که در حال
و گویز نزد صفت آن نیزه کرانی بادبان از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف نموده غسل بایات
داخل کرده و جوهر نمایند و حقیقت کنند آنرا حقیقت که از سناری و قند و یون و شمع غفلت سازند بعد از ناک اخل نمایند
حقیقت محاده که در سکه بلغمی مانع است حقیقت آن آفتیون از بلغم غفلت از هر یک یک شعله قال بسنج فستقی
و در شست بوردینه شقی یک بسته جو شانه و بیا لایند و بچاه درم آب آنرا گرفته و درم روغن بابونه و اخل کرده
حقیقت نمایند و اگر درین حقیقت دو درم بوردینه از غنی و یک شعله قال نیکو و صفت درم آب گامه داخل نمایند میگردد
اثری و چون تپه را گرم کرده بر بالای ملاقه غنی گذارند که در پیش نهنگ گذارند که اگر گرمی بلکه اسراف سر سر درین قسم مانع است
فصل در علاج و استرخا که نزد طبیبان حرکت نموده است و درم آب آنرا گرفته و درم روغن بابونه و اخل کرده
فصل و لغوه است و اگر تمام بدن سوسای را س فرو گیرد و بطلان حرکت آنرا بوی میا گویند و اگر بطلان حرکت یک
عضو باشد آنرا استرخا نمایند علاج باید که چهار درم برار اصل و درم آب جوشانیده و بیا لایند و بچاه درم آب گامه داخل نمایند
تا پانزدهم از نفیج ماده داده می شود و صفت آن را از یانه آفتیون از هر یک دو درم باورنجیو سه درم در پانزدهم
سیر آب جو شانه و تانیه صفت رسد بیا لایند و درم گلکبکین عملی در آن عمل کرده صاف نموده بوشند و صفا
نخود آب با شیر و حسب القدر و اندک و اچینی در عفران بخورند و عوصن آب گلاب یا عرق باورنجیو بخورند و حقیقت
که در سکه ذکر شده بعد پانزدهم دو سه مرتبه حقیقت نمایند چینی که پس از استعمال حقیقت آن انتفاع بلغم نمایند حقیقت آن
صبر تری طری بخورند و بوزیدان تربید سفید غار یقون سفید از هر یک سه درم بلغم بندی یک درم کوفته بخورند و بیا لایند
شرقی دو درم و نیم درم بیا لایند و بوزیدان تربید سفید و کبوتر و کبک و بعد از آن در گوشت و اچینی در عفران و قنطر
و صفت و زیره و پیل بوا انداخته بخورند و گلکبکین که استعمل در فالج و سایر امراض بلغمی باشد و در عذر و کشنج و سمه و
بلغمی و استفا و سور اقلید غفیف است صفت آن برگ گل سرخ تر از قیسه کرده یکین عمل معنی را القوام آورده و در پانزدهم

عاقراً حاشونیه قسطاً فلفل و از هر یک یک درم سداب جنبایا نازا و ندره و حرج حلیق حب النار و بند بیدستر
شیطی طرح بپند می خرد از هر یک پنج درم غسل بلا در چهار درم و نیم و اردو باراکو فته نیمه روغن گردگان چرب بناید
و با سه وزن او و یوسل صاف بپزند و بعد از شش ماه استعمال کنند ششتری کشتال الفرو یا صغیر منافع آن قریب
بنافع کبیر است صفت آن بلیله سیاه پوست بلیله امده قشیر از هر یک ده درم سعد بنیل کند روغن زنجبیل غسل بلا در
از هر یک یک درم او و یوسل باراکو فته نیمه روغن گردگان چرب کنند و با غسل بلا در و سه وزن او و یوسل بپزند و بعد از شش ماه استعمال کنند
فصل در رعشه و آن مرضی است که حرکات غیر ارادی با ثبات ارادی مختلط باشد و صعب آنکه در جانب چپ بود
جلای که نافع از برای رعشه که از سوز مزاج بارد سافج یا مادی باشد صفت آن انیسون بادیان از هر یک
سه درم جو شاییده صاف نموده و گلکین غسل ده درم در آن حل کرده و صاف نموده بنوشند و غذا نخورند و با شیر ده
حب القرطم و گوشت کج شک و کبوتر یا گوشت آهو طبیب بداری و فلفل و زعفران باشد و اگر مادی باشد نقیبه
بلغم نماید و اگر از غیر باشد علامتش ترک شرب بلکی طلالی نافع از برای این قسم رعشه صفت آن
روغن گل سرخ روغن مور و سرکه انگوری در هم مخلوط نموده و بپزند و با نهند

فصل در لقوه و لقوه مرضی است که دوی از یک جانب فرو کشیده شود و صفا و نافع لقوه گوشت ثعلب یا آهو یا کفتار
یا گاو کوهی انچه بپسیرد کوبیده روغن زیت داخل کرده بر سر نهاد نمایند و وای نافع از برای لقوه صفت آن انچه
پودینه و شتی بپسیرد که انگوری جو شاییده یا لایند زیر ابرو و پیشانی انداخته و متصل آنرا بپسیند طلالی نافع صفت آن خردل
سوده بپسیرد که بپسیرد و طلال نمایند و آنکه اصل علاج این مرض آنست که اول نفع مادی و بنده بناء الاصول پس نقیبه نمایند
پس دوی المسک مخلوط نمایند این همه در مادی است و غرغره و منصفیات را اثر طلب است بعد از نقیبه غرغره که فلفل و لقوه
و صرخ را نافع بود و صرخ را از اخلاط غلیظه پاک کند صفت آن ایارخ و فلفل و روغن خردل زنجبیل عاقراً حاشونیه
نودانه صغیر اصل السوس پوست پیچ که کوفته و یوسل آینه غرغره نمایند

فصل در اختلاج که حرکت عصب باشد از بدن بخلاف عادت اگر اختلاج از ریج غایط باشد که متولد شود از باطن
اگر نمایند آن عصب السوس کند و نمک بار و روغن فرفیون و روغن قسط را بعد از آنکه موضع را بنحویه خشک مالیده باشند
که سرخ شده باشد طلال نمایند و اگر از این تدبیر وضع مرض نشود و نقیبه بلغم نمایند یا بارخ فلفل یا عصار یاقون

فصل در زکام و نزله فرو آمدن مغز و مخاطی از دماغ بجانب بینی آنرا زکام گویند و انچه بجانب گلوفه و ریه نزله
گویند اگر از گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تقدیم سخنات ماضی

مثل در آفتاب شستن خوردن و هواهای گرم مثل اینها پس اگر اشتدای بدن باشد فصد و اسهال نمایند و در
مادی بعد از تنقیه در سافج در اول شب آب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر بنهند و خدا مارا بشیر باشد
و یا ماش که با سفانا ج بنشیند و اگر از سردی باشد علامتش گزافی سر و گرد و دست و حواس کسالت راحت یافتن
بسیار است که منع از سردی کند و تقدم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد که بر سر رسد و اگر از غلبه خلطی باشد علامتش
معده میگرد و پس اگر مادی باشد تنقیه کنند و در سردی مزاج سافج بنطولات و کساوات و شحمات الکفلا کنند و گفته اند
که حمام در اول زکام باد و مندرست و در آخرش نام و در زکام حار در اول و آخر منقبذ باشد و نزله گرم را بشیر بنشیند
و سرد را به بر شمعان کند و مصلوح نافع از برای خداوند نزله صدف است آن سر بنفشه خشک بخورم اصل السون منقش
نیکو فته و درم در یک طل آب بچوشانند تا باده ب رسد یا لایس و میست و درم گلکند و این حکم کرده بنوشند و بکشد
جسی لطیف از برای نزله صدف است آن سر بنفشه دو درم رب السون یک درم کوفته بصل بنیاض بنشیند و قدر کفایت
سرشته حب سازند جمله یک شربت است جسی نافع از برای اسهال حاوشت از نزلات یعنی این حب با غم غلیظ را
بر آورده صدف است آن رب السون تم کوفش را زبانه پیرس یا نشان غار یقون سفید را زهر یک یک درم مفر با ورم
تلع بخورم فایز بنفشه درم کوفته بنفشه حب سازند و مجموعی که چون نزله بسینه برز و دفعه بخورم آن آب بنفشه کنند
صدف است آن شونیزریان کرده یک شبانه روز در سه که بنشیند پس در پارچه کتان بنجی بسته متصل بپوشند تا مادی از
بیان بنی کشند مجموعی صحت کشاوند شد و بنی در کام صدف است آن اجو این را یک شب در زهر یک تر کرده و
خشک نموده بپوشانند که بهین نفع کند صدف است آن سبوس گن درم را بشیر که بچوشانند و سرد را به بخار آن
دارند انگیابی که چون سده بنی را که گرفته باشند و از دهن نفس کشند فی الحال بکشاید صدف است آن و گیوه پراشت
سازند و بنجیل فافل اندازند چون بخوبی شود سرد را به بالا آن بپاشند و در واسه بر سر داشته باشند تا بنی
کشاید و لیکن می باید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه با وزند و شمره که منع ریختن نزله بگلو و سینه کنند صدف است
آن کلنار فارسی حب الاس پوست خشکاش سفید عدس کشنیز خشک که مانع مجموع را در پیاله آب
بچوشانند چون یک پیاله آب باقی ماند صاف نموده غرغره نمایند

فصل در بیان اطر ایفلات که برای امراض سرکار آید اطر ایفل صغیر جبت تقویت و مانع و تعفیه و درن کوا
سفید صدف است آن پوست پایله کابی پوست پایله سیاه پوست پایله آمله متشجره جلا به بر کوفته و بنفشه بر وزن گاوچرب بنشیند
اصل بر سرشند و از و درم تا بخورم استعمال نمایند اطر ایفل کبیر جبت تقویت مانع و معده و قوت با و صدف است آن

باب دوم در امراض چشم

فصل در سرد کردن چشم ملتحمه است اگر از خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم ورم و امتلائی عروق چشم
و بسیاری و سخ است علامتش غده قیال از جانب ورم است و اگر در هر دو چشم باشد از هر دو دست غده نمایند
و جماعت گفته برپس کردن و بلند طبیعت فرمایند بشرطی که متخذه باشد از عذاب و آلوی سیاه و گل بنفشه و شیاف این
با سفیده و تخم مرغ یا بشیر و فستق سوده کشته تر و در برگ عنب الثعلب خفته تر مجموع را کوفته بر پیشانی و چشم نهاد نمایند
خنده حدس و ماش یا بشیر یا داه یا روغن کوسه و اسفناج چاشنی داوه تر بندید و شکریا برگ خرفه و کدوی تازه
چاشنی داوه تر بندید و فستق سوده تر و در تخم مرغ نیم شست اگر قبض طبیعت باشد بخورند و اگر در از صفرا باشد عسل
آفت که ناماس و سرخی و و سخ از دوی کتر بود و در و سوزش و ضربان بیشتر علامتش آنست که اگر مانع نباشد فستق کنند
لیکن از دوی اخراج خون نمایند پس اسهال کنند بطبوع بیلید یا بطبوع خیاض بشیر و اگر در ورم پوست پاینده تر و
یکدم کشمش کوفته بآب گرم و بنده خوب باشد ضماد نافع از برای این قسم در صفت آن لعاب بهر ادر و قطران
به در ورم آینه کوفته پارچه را بان تر و در چشم گذارند و اگر مدیالین باشد طبیعت را بشیر شست حکم کرده و در کلاب و کشنیز
خشک یکدم بآب خیسانیده نباید و درم داخل کرده وقت خواب بنوشند و اگر در از بلغم باشد علامتش عظم ورم و
و بسیاری آب ریختن از چشم و در و سرخی اندک و گرانی و و سخ بسیار شیاف برود و در و لعاب حلیه سه شسته و تخم کتان
لعاب گل خلی سوده و در چشم کشند ضماد نافع از برای این قسم در صفت آن صبر تقطری تخفیف کی مرکب زعفران
بآب سوده بر چشم نهاد نمایند غذا نخورد آب یا بشیر و حب القرطه بخورند حلالی نافع از برای لعاب ماد این قسم در صفت
آن باور بنجوبیه رازیانه از هر یک دو درم صفت کل بنفشه خشک از هر یک یک درم اصل السوس یکدم بر چشم بنهند
بیا لایند و گل قناری ده و درم و ران حل کرده و صاف نموده بنوشند و این جلد یک شربت است و اگر گل قناری
در غلی کل سرخ دو درم بنفشه و سیاه گل کنند فستق سوده و درم داخل نمایند و چون اثر تفتیخ از فار و روزه ظاهر
گردد و اسهال بسبب صبر و یا راجع فقیر کنند و اگر در از سودا باشد علامتش گرانی و سرخی چشم و تغییر رنگ
و وجع ناخسره اندک که سرخی ملتحمه و گاه بود که سرخی در ملتحمه نباشد اما در پلک چشم البته باشد

جلال سیب نافع از برای این قسم صفت آن گاو زبان پریشان و شان سرخ شده باد و بوی از هر یک سه درم جو شایند و صاف
نموده و گند آفتابی ده درم در آن حل کرده جو شایند و آن را دست نمایند تا اثر نفیج در قاروره ظاهر شود پس تنقیه کنند
بطلخون افیمون پس شیان افیمون بلعاب گل خطمی که بشیر و خمر گرفته باشند سووه در چشم چکانند و در ابتدا
او و در انتها شیان و بنار چون در چشم کشند و غذا ماش و نخود و اسفناخ بروغن گاو پخته بخورند و اگر مرد
از باد و فلیط باشد علاجش تعد آن به گران سوسیلان رطوبت نباشد و گاه باشد که بسبب تده
سرخ باشد کماوی نافع از برای این قسم صفت آن با بود شیت معتبر اکلیل الملک حلیه فو تیخ
سداب در آب جو شایند سه درم بخار آن بدارند و آن را طول سازند و نفیج را کما و کنند و در
پندی که آنرا پو ملی گویند نافع بود و براسه در صفت آن لود و زیره سفید به یک طریقی اجزا مساوی گرفته
میخته و بر پارچه کتان نازک بسته بر چشم نهند پو ملی دیگر نافع ترین اکثر امراض و براسه تسکین درد و رفع
بجست صفت آن نیله تھو تخانیم سرخ افیمون دو سرخ مرد سنگ دو سرخ رسوت خالص چهار سرخ
پوست خشکاش دو ماشه شب بمانی سه ماشه زرد چوب سه ماشه زیره سفید سه ماشه لود هفت ماشه گرفته میخته و در
آب بسته آب تر کرده و در قطره ادوی در چشم چکانند و بالای چشم پو ملی ساعتی بگذاردند شیه عجیب و
غریب است پو ملی دیگر صفت آن کوکنار یکده و افیمون هفت ماشه قفل دو عدد زرد چوب مقدار نخود
برگ لالی گرفته پو ملی بسته در آب سرد نموده قدر سه در چشم اندازند و بالای لاسه چشم پو ملی مذکور میگردانند و بشان
پو ملی دیگر از تالیفات اطباء هندی نافع از برای این قسم صفت آن زرد چوب لود و زاج سفید هر چهار سنگ سفید
تفعل سفید تو تیا ی سبز افیمون همه را گرفته میخته بهم آمیخته در چند پو ملی بندند مقدار دو ماشه و آب تر کرده و در چشم
بگردانند و صاحب در یاد کرده و غبار و سر ما و گرا و روشنی و سفیدی و بر یک چیز گاه کرون بسیار بوی
نظر از آن بگردانند و از جیامت بسیار احتراز نمایند و اگر سنگی منقرط و استخوانی در عشا و از چیز باسه
بخار ناک مثل سیور کربن ترشهای بسیار ترش و بیداری بسیار و خواب اجتناب نمایند
و در بیان طرفه و طرفه نقاله سرخ ست بر سفیدی چشم بسبب کشیدن رگه از تجمعه علاج خون که بهتر
یا فاشته که از زیر پر چون بر کشند بیرون آید و را بند و گل ایمنی آن ختم کنند و در انتها آب اکلیل الملک یا لعاب تخم حلیه
غیر شسته آن ختم کرده در چشم چکانند و اگر از زردت سفید و کشیده خشک و گلاب میسایند و در چشم چکانند نافع است
و اگر بهر دانه داخل نمایند بهتر است

از هر دو گاو یک درم و دهن بلسان بآن مخلوط کرده شکسته نموده شیاوت سازند و این شیاوت از برای ابتداء
نزول مایه و انتشار و بیاختن نیز نافع است و این هر دو شیاوت را بعد از آنکه غرب را از چرک پاک کرده باشند بچاق
و باد و سست نمایند و اگر این کفایت نکند بهتر الایسل طلا موضع غرب را و نفع کنند

فصل در قهر حه یعنی پیش چشم اگر چرک داشته باشد علاجش آنست که بمار الایسل با شیره و خمر بشویند و شیاوت کشند
فصل در قهر بیاختن و آن سفت نیست که بر قهر ظاهر شود و اگر بود از قهر باشد تمام را کحل شود و اگر از درد و صدمه

و شقیقه عارض شود بعد از نزول سبب قهرم و غیر قهرم معتدل چشم کشند ببول الله تعالی نافع است
فصل در ورم و سحر یعنی پرتاب شدن چشم و سیلان اشک چون بعد از تنقیه اگر بدن مستطیل باشد سر نه صفتی و

توتیا کرمانی مساوی کوفته بخیخه ملایم چشم کشند و از میوه و شور با پی پی کشند و بر شعشادرین باب عاقل النفع است
فصل در نزول آب و آن رطوبت باشد غریبه که در ثقبه غریبه میان رطوبت پیشین و طبعه قریبه بایستد و

نافع دیدن باشد علاجش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پیشه و کس و موی پیدا آید نیم نزول آب بود و دیگر این کار
از بخارات معده فیزی باشد پس اگر هر دو چشم دائم نباشد و در وقت استیلا میوه زیاده شود و در وقت گرمی کم شود

از بخاری باشد پس تنقیه در ابتدا نافع است و غرغره کردن و بعد از آن صند با سلیق شیاوت و مرارات کشند و از شیاوت
میوه و از هر و لنبات بر پی پی نهند و قلیه و کباب بطنخ و نان خشک خورند و بر تشنگی صبر کنند و اگر استخراکم در موضع دیدن کنند

قدح باید کرد و اینکه قابل قدح بود و سفید و رقیق باشد و آنکه علیل چراغ حساس کند و آنچه قابل قدح نباشد غمهی
و زیستی و جسمی و آسمان کوفی و نفشی یا رقیق که هنوز بحال نرسیده باشد و همه را قابل قدح گردانیدن ممکن است

و گفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد و خیالات مذکور غوث از نزول آب نباشد
فصل در غشای شیکوری علاج آن آنست که بعد از تنقیه و از فضل را بهانی که او جگر بزرگ کار و بران کشیده باشند

بسایند و در آن آتش نهاده باشند و آب بیرون آمده باشد بسایند و در چشم کشند شب کوری زایل کند
فصل در چهره یعنی در کوری نافع است آن را شراب عناب و شراب نفلح و هر لیسه گوشت گاو
فصل در ضعف با صهره دوا می هندی تنخ از رتن جوت و توتیای هندی و پنخ زعفران و سنگ بهری

همه با از هر یک جزوی کوفته بخیخه کحل سازند

باب سوم در امراض اذن

فصل در بیاختن و جمع الاذن یعنی درد گوش قطره نافع از برای درد گوش حادث اگر کسی صفت آن باب بخواند

و لعاب بعد از نیم گرم چکانند نافع بود ضمما و نافع از برای این قسم در گوش صفت آن عنب الثعلب برگ کافور
 تازه برگ خرفه کوفته از بیرون گوش نهاد نمایند قطره‌ری نافع برای در گوش از سردی صفت آن جنین لوز مرغان
 روغن شبت یار و غن فحل که در آن چندید برشته و مرکب حل کرده باشند یک گرم در گوش چکانند و گوش را به بخار گرم از
 آب گرم بدارند و گوش را به زمین گرم حمام کنند ضمما و نافع در این قسم در گوش صفت آن گل بابونه گل غنمی سفید
 اکلیل الملک شبت سداب یکم کوفته آب پیخته ضمما نمایند انکباب که گران گوش را که از عقب سهل پیدا شده باشد
 و سبب آن بخار است بود ذیل گردانده صفت آن بابونه اکلیل الملک فیصوم از هر یک ده درم تمام فرنگوش از هر
 پوست پنج بادیان پوست پنج کرفس گلشن یک پنجه درم در ده آثار آب چو نشانند تا آب آید و قطره گوش را
 به بنمایان دارد و قطره حوالی گوش به نحو ساند که آب اندر صماخ نرود

فصل در قروح اذن علامتش تقدم درم اذن است و خروج مده اندر دوت نرود و غسل سرشته قتیایان
 آلوده در گوش نهند یا چرب است و واسه جهت در گوش که سپیس تول یا و برودت صفت
 آن برگ آگ یعنی مازازه بر آتش گرم کنند و باندک روغن گاو چرب سازند پس بمالند
 و پیشتر ندوچ قطره در اذن چکانند

فصل در دودال اذن یعنی گرم گوش قطره نافع براسه آن صفت آن آب برگ شفتا و آب
 برگ آو چکانند قطره دیگر صفت آن مبرق طری آب برگ سداب در گوش چکانند قتیله سفید
 صفت آن مبرق طری لبکه سوده در گوش نهند و این همه تدبیر کرم بود بعد از آن که ندای بیرون افتد
 فصل در دوی طنین یعنی آواز گوش انکبابی نافع بعد از تنقیه با پنجه مناسب خلط بود صفت آن
 بابونه اکلیل الملک فیصوم شبت و آب چو نشانند بر گاه رنج کم شود بخار آن را بگوش رسانند چاره
 بسپرنده که بخار بیرون نرود بعد از قدری از این آب در گوش چکانند و اگر از بنجار معده بود تنقیه معده و حق و هله
 کنند و مداومت با طریفل کشنیزی نمایند و اگر از خشکی و مانع بود استعمال مرطبات و مانع از افزاید و اسهال
 نمایند و روغن بنفشه با دام و روغن کدو در گوش چکانند و از جماعت و بیاض صفت اعراض نمایند

فصل در دخول جانور و آب در گوش آنچه در باب کرم مذکور شد در اینجا بکار آید و جهت دخول آب در گوش بر یک پا
 که جانب آن گوش بود بایست و گوش را بر کت نهاده چند مرتبه بمالد تا آب بیرون آید یا نافه در گوش نهند و بکنند
 یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یکطرف آن را در گوش گذارد و طرف دیگر را چرب کرده مشتعل سازد تا لطف آب چکانند

فصل در طرش یعنی کروی آلهه مودسه بود یا عارض بود از پیری یا از تشنج عصب غروش یا بواسطه ضربت
قابل علاج نیست و آنچه ازینما نباشد بواسطه تصاعد انجمه صفرا یا بلغم باشد علاجش سهل و مفرط باشد مثل اینست
و نمزنی و طبعه بخ بلیله قطوری نافع درین قسم طرش روغن گل با آنکه سکه سکه چو شانه تا سکه سکه برود و روغن بانه
در گوش چکانند یا روغن نمک در بار و روغن کونیا روغن بادام شیرین و شراب آلو و شراب نیلوفر و شراب تمرندی
بنوشند و آنچه ازین بخش اعلا و غلیظه یا سمع باشد علاجش نفعی نماند است شراب سطلخه و روغن بنفشه یا بنفشه یا بنفشه یا بنفشه
فصل در غول که او را غول و امحص فی الاذن یعنی در آیدن سنگ ریزه یا گندم یا نخود در گوش باشد که اگر کند
گوش را علاج آن روغن بلو امحص و زیت در روغن ترب و روغن قسط و روغن چکانند و عطسه نماند و بینی گیر
تا بیرون آید و آنچه از غول و امحص فی الاذن و گوش را باید بود و علاجش بریدن است اگر ممکن باشد

باب چهارم در اصرار افعا

فصل در رعایت بینی آمدن خون از بینی و اگر در بجران باشد منع جایز نباشد الا بوقت افراط و آنچه ازینما
و غلیظه خون باشد منع نماید کردن و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علاجش آنست که اندک اندک آید و خون
یقین و با حرارت بود و بعد از فصد و فغال و تسکین و تغلیظه خون بشرب عناب یا آب زیتون یا آب پیچهای گرم و نیز
نمودن و آب سرد و پیشانی و سر بریزند طلا می نافع برگ امرو و برگ بید و غیره و کوفته بسکه بسکه بر پیشانی
بمالند یا بکوبند بر پیشانی و دوا می که عاف بکند صفت آن بلیله گل معطر با زعفران و سرکه
آب سحوط کنند از هر قسم که باشد و بپزد و دویه که بدوی بینی که صفت آن جوهر بود از چینی بسیار قشر لیمو
یکدم کوفته بخیته باشند بخورند دوا می که بر احتیاجی و در کند صفت آن آب برگ چیتاب بلیله و بلیله و آمله
در بینی مالند و ریش بر صحت آید و رو می که چون در بینی و سینه خون باز دارد و صفت آن گلزار فارسی مالند و نیز
افزون گردد آسیا کافور قیصری و هم الاخوین که با کوفته بخیته روی بینی را اول بگلزار بشویند و قدر سه از آن
در سر قلی کرده و در بینی و سینه اگر نسج عنکبوت را آب با دروچ یا سیاهی دواست تر کرده از زهره رنگد کور بران بشویند
در بینی نهند آمدن خون بند کند و چون سرگین تازه خر را بپاشند و آبی که از ویرون آید و در بینی چکانند و بار بار
بکوبند و مجمر بر جگر نهند اگر عاف از جانب است با غده و بریزند اگر جانب چپ بود بختن بخران منع دعا کند
فصل در تشنج یعنی باز حرارت میوست بود یا از غلط المزاج که در آن حرارت اثر کرده باشد و تشنج شده باشد و آنچه
از تشنجی و گرمی بود از خوردن چیزهای گرم و قلت طعام و بخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب نمایند

در بینی

و بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام حریب کرده بخار و میزند و آنه خورون و بوی کردن کشتن تر نافع بود
و اگر خلط لزج باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند

فصل در زدن الف غرغره که بعد از تنقیه سبب یارح و حبس نافع است صفت آن خردل کوفته سکه بهین
داخل کرده غرغره نمایند و صبح بینی را به بلش تر بشویند نشوق نافع و آب باورج سوخته استنشاق نمایند
عطاس بینی عطسه بسیار آمدن اگر از گرمی و مانع باشد باید که از گرمی پاره بین کنند و از دود و غبار نیز و طلاء است
خشک بر پیشانی و سر مالند و بوی خشک مثل کشتن تر به مندل بپوشند

فصل در فروغ الف هری جهت فروغ رطوبه بینی صفت آن سردار سنگ سفید آب قلمی اقلیسیا و فنی از هر یک
یک درم کوفته نیمه موم سفید کشتقال بروغن گل پنج ششقال که اخته او به را بآن مغز جگر کرده استعمال نمایند اگر بدین
باشد فصد کنند هری جهت فروغ یا سبب صفت آن مغز علم گا و بروغن بنفشه که اخته اندک اندک لعاب
به دانه داخل کرده بر هم زنند و اگر خشک بود موم روغن کافی است

باب پنجم در امراض فم و حلق

فصل در شوره فم اگر از صفرا بود و علامتش فصد و اسهال مطبوعه بیدار است و بعد از فصد اسهال آید سبب آن غلبه
آب کاسنی تازه و آب کشتن تر و آب سماق و آب شاه قوت و اندک سرکه انگوری مضغه نمایند و روغن نافع
صفت آن تخم غرغره طباشیر سماق گل سرخ ترو جود سرخ قشیر و آب بر کوفته نیمه در دهان و در دهان پاشند
فصل در شوره بینی بوی بد که از دهن آید از حرارت معده بود و علامتش گرم شدن بوقت تناول غذا و شستن
دهان بود و علامتش هر صبح آب آلوده در خشک که به راه آب خیسانیده و صاف نموده باشند بخورند و از پنهان
گرم بر پیر نمایند اگر از بلغم معده باشد علامتش آنست که شستن دهان و طعام خوردن ساکن نشود و علامتش
تنقیه معده با سهال وقتی است و شنبیل پر در دهان گرفتار و دست باطله بفل کشتن تر و روغن نافع است و اگر
از فساد و لته و عموور باشد سبب فرو آمدن رطوبات یعنی رطوبات معده از سر مضغه نافع و درین قسم بعد از تنقیه
و مانع با یارح فیه برک مورد بگللاب و سرکه جو شاند و مضغه نمایند و مشک در دهان نگذارند و اگر از فساد
و عموور نباشد فصد قیال و اسهال بقرص بنفشه کنند مضغه نافع و درین قسم برگ مورد و گل سرخ و سماق یا آب
گللاب جو شانیده و صاف نموده مضغه نمایند و ترک شیرینی نمایند و اگر بجز فساد و دانه نباشد و از شستن و
پاک داشتن و خوشبو کردن دهان گرفتار نشود و دانه نماند

فصل در اورام شفتین یعنی زرم لبها علامت بر خط را در یافت کرده متفرغ آن کنند ضماد نافع از بر سر
اورام شفت که از خون و صفرا باشد صفت آن از عددس و کفنه تر کوفته بلعاب سبغول سرشته ضماد نافع
ضماد نافع از برای اورام بلغمی مسوداوی صفت آن با بونه کلل الملک کل غلی زیر کمان تخم مرو و صندل و قاریز
فصل در اورام غمور لثه یعنی اناماس گوشت دندانها و مجموع غمست یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت
باشد علامت آن بفتاسند اگر دمیوی بود قصد فیقال نمایند و اگر صفراوی باشد مطبوخ بلیله و پنبه
که درین قسم مفیدست صفت آن آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضغه نمایند
و بر گاه از طوبت و برووت باشد علامتش سفیدی لون و دم و سردی است که بزبان محسوس شود مضغه
درین قسم نافع صفت آن غسل معنی بلعاب حله حله کرده و روغن کوفته و روغن مصطکی و گل نموده مضغه نمایند
فصل در راشه و میه یعنی آمدن خون ازین دندان اگر از غلبه خون باشد قصد کنند و اگر از حدت خون باشد
منظطات خون نوشتانند مثل شراب عناب مضغه نمایند لطیف سبغات قالیقه که نافع بود مثل شراب عناب
و شراب زرشک آب غوره بنوشند عددس بخته غذا کنند سفون نافع از برای این قسم لثه صفت آن
گزنه بایج گلنار فارسی طباشیر سفید گل سرخ ساق پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته کوفته بخته
سفون نمایند که بعون الله تعالی نافع است

فصل در هتر خای لثه اگر بیب طوبت باشد علامتش آب از دندان رفتن و احساس سردی لثه
و لرزیدن فلکین و روقت سخن گفتن است سفون نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی تری
صفت آن فلفل و مصطکی سعد پندی گل سرخ گلنار فارسی بنبل الطیب جوز السراجز کوفته بخته
بوزن مساوی برین دندان پاشند

فصل در ورود دندان اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد نسکین یابد و اگر از غلبه خون بود
فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا باشد مطبوخ بلیله و پنبه قریاق الا انسان و گیسو مجرب بر دندان را که از سر
بود و در کند صفت آن چند بیت حرطیت فلفل زراوند و جرج و خبیل و سیاه افیون بزرگ و لینیج مساوی
کوفته بخته برشند و پنبه را بدان آلوده بر دندان نمایند واجب ساخته و درین گیرند مضغه نافع از برای
ورود دندان از گرمی صفت آن عنب الثعلب بزرگ و لینیج پوست شخاش باب جو شانه صاف نموده
سرکه و گلکاب و روغن گل و گل کوبیده مضغه نمایند اگر نسکین یابد بهتر و لا قدری ایون وضع در دندان قدری بوم

بالا سے آن بندند و اگر از سردی باشد این مضغه که نافع است بعمل آن صفت آن قوتی صغیر عاقر قریض را پنج در آب جوشانید و صاف نموده مضغه نمایند و قدری عاقر قریض در آن گیرند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری بترش شود و بر موضع در نهند و باید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که آنرا لثه گوشت نامند آشفته باشد و پیش از آن شست باشد و او تم قبول آن موده میکرد و پیش از آن خون برمی آید کردن و در صورت مضرت و اگر لثه قوی باشد و آماس ندهد آشفته باشد و در دروزی دندان شود و سوراخ در شکلی در آن پیدا شده باشد بر کردن آن مفید بود و اگر در دروزی بود و گاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهت تحمیل موده و گاهی نیاید و گاهی باشد که سبب دروزی دود باشد یعنی گرم که در پنج دندان تو لک کند و بخور نافع از برای گرم دندان و آن تخم پیاز و تخم گندنا و زیرالینج کوفته یا پیله بگریجا کرد و بر آتش نهند و در آن را در بخار آن بدارند و اگر خواهند که دندان یکسند سبب آنکه آهن بدن دندان میرسانند قدری عاقر قریض یا کما در سر که یکساله اندازند تا مثل خمیر شود و بر دندان بزنند و دندان های صحیح را محافظت نمایند و بان نرسانند

فصل در رفس یعنی کندی دندان برگ زرد کوه خرفه و برگ سرو و بنجایند که زائل میگردد و موسوم با مغر باران نیز همین عمل کند و صغیر و بادروج و دروغن و نمک مالیدن همه مفید بود و مضغه نمودن بشیر تازه گرم نیز مفید است و گاه بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها را حالت پدید آید که چون چیزهای سرد بان رسد در و کند زرد و تخم مرغ گرم و نان گرم کوفته بر دندان نهند چند کثرت چنان گرم که از گرمی آن آب چشم بیرون آید
فصل در رفس بر انسان فی الزحمه یعنی دندان برهم خوردن در خواب و غنق و سطر بر فکین مالند و با بون و مقصود طلا کنند
فصل در تحریک انسان یعنی جبین دندانها آنچه از پیری بود قابل مصلح نیست و آنچه از طول مرض باشد یا از کثرت رنج و ریاضت بی آنکه گوشت لثه را افت و نقصانی رسیده باشد علاجش غذا با طیب بودن است چون گوشت بزغال و بره و مرغ فربه و سنون قابض بکار داشتن و آنچه از استرخای لثه باشد علاجش گذشت سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان لثه صفت آن کندر که رسد زرد و در حرج و دم الا خون ایرس کوفته بخت برین دندان بپاشند

فصل در انشقاق انسان یعنی شکافتن زبان این مرض از حرارت و خشکی و ملخ می باشد علاجش بزرقطونا و بهدانه و برگ خرفه و در دمان را بریند و دریم ببالند و گفت از بنجا که بیرون آید بر زبان مالند و اگر از اخلاط معده باشد معده را پاک گردانند و از غذا های گرم و خشک احتراز نمایند و تعدیل معده کنند

فصل در اول معالجاتی که از خون باشد علامتش سرخی زبان و در و با تندی و باقی علامات غلبه خون است
مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از قصد و اخراج خون و تلکین طبیعت صفت آن آب
عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرقه تراب کاه و آب شاه توت منمنه نمایند و اگر از صفر باشد علامتش
رزی و سوزش و شدت و در دست و بسا باشد که زبان یا وجود و درم جوشش کند مضمضه موسی که مذکور شد
از اسهال صفر بطیوخ باید نافع است و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی و درم و کثرت لعاب بان است مضمضه
نافع درین قسم بعد از تنقیه نمودن بجهت که در آن ترید و شخم خلل باشد صفت آن صمغ سوده بماء السل سرشته مضمضه نمایند
و اگر سودا باشد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی زبان است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از
اسهال سوده بمطیوخ اقیمنون صفت آن آب انجیر و روغن عظیمی روغن بنفشه بیهود مضمضه نمایند

فصل در اوجاع کلمات یعنی درد های ملازمه که بفارسی کرک نامند اگر از خون باشد علامتش سرخی و آماس و
درد و گلبه و باقی علامات خون باشد باندک در دست زیرا که حسن ملازمه کم بود مضمضه نافع درین قسم بعد از تنقیه
صفت آن ساق بسکه و گلاب خیسانیده صاف نموده مضمضه و غرغره نمایند و اگر از صفر بود علامتش نخس بود
یعنی سوزن در آن موضع فرو بردن و بسیاری حرارت و خشکی و در و زیاد و غرغره درین قسم بعد تلکین طبیعت
بر باید سیاه و تمهیندی که شیر خشک در آن حل کرده باشد صفت آن آب کاسنی تازه آب عنب الثعلب
آب خرقه تراب شاه توت در آن حل کرده غرغره نمایند و غرغره و دیگر فلوس خیار شیر آب عنب الثعلب حل کرده
صاف نموده غرغره نمایند و اگر از غلبه بلغم باشد علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ و در و نهایت اندک
غرغره نافع درین قسم صفت آن خردل کوفته آب کاه و گلاب و سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و اگر از
سودا باشد علامتش محکم و ملازمه و درم و سیاهی رنگ غرغره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از
اسهال سوده بمطیوخ اقیمنون صفت آن صمغ حلبه بزرگتان انجیر و روغن عظیمی و آب جوشانیده و صمغ
نموده آب کاه و گلاب داخل کرده غرغره نمایند

فصل در استرخاشی کلمات یعنی فرو آمدن ملازمه اگر از سردی و تری باشد آنچه در و در دلت بلغمی مذکور شد
علاج نمایند و بسا از و شب میانی و برگ مور و سوده ملازمه را بر داند و گاهی سریش و سبوس گندم را بسکه
سرشته بر یا فوج طلا مزایت و بعضی این قسم را بریدن گفتند اما بریدن خالی از خطر نباشد
فصل در خفاق یعنی عسر النفس و عسر البلع و خفاق یا بسبب گرم لوز قین و عسلات اطراف اندرون بیرون

حلق است و این قسم خناق را خناق مطلق گویند پس این نام اگر از خون باشد علامتش سرخی زردی و پیری گشت
و ضربان و علامت غلیظه دم بر تمام بدن غرغره نافع درین قسم چون استعمال کنند بعد از فصد قیال و حجامت شستن
و تلئین طبیعت بجمعه نرم صفت آن آب شاه توت و آب کشنیر تازه و گلاب در سرکه حل کرده غرغره نمایند
چون ورم متغیر شود و زرد و نرم گردد انگشت و یا آلتی بر روی بالند تا بکشداید و اگر از صفرا بود بهین غرغره تغیر نمایند
و بعد از فصد قیال و تلئین طبیعت آب نقوع عناب آلوده و تمیزی و شربت بقیه که در آن شیر خشک خراسانی
حل کرده حجامت نموده باشند بنوشند و اگر از بلغم باشد علامتش تهیج روی و چشم و سفیدی رنگ بسیار رفتن آب
و احاب از دیان و در و اندک شدت تنگی حلق و دشواری طعام و همان ست غرغره نافع درین قسم بعد از فصد عاده
که در آن تربدوشم غطل باشد صفت آن عسل مصفی آب کاه حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر رب انجور آب
طبیخ انجیر و حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر سکنجبین عسلی و سکنجبین عسلی آب ترب حل کرده خردل سوده و فلفل
کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکی و صلابت و تندی موضع ورم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل و
خشکی و ترشی و همان و غرغره که در بلغمی ذکر شد درین قسم نیز نافع است چون استعمال کرده شود بعد از فصد بایق
و حقه متوسطه میان عاده و لئین و یا سبب خناق ورم عضلات بیرون حلق است یا بدر رفتن مهرای پس گویند
از موضع خوب سبب ضرب و سقوط بالواسطه مواد یا ریاح که در میان مهرای آید یا شنبی که در عضلات پشت حادث گردد
و این خناق کلی گویند این خناق مطلق را و یا باشد علامتش آنست که مریض قادر بر حرکت سر نباشد
بیشتر از جهات و بر کشادن و همان البته قادر نباشد در آن خناق که از بیرون رفتن مهرای گردن باشد
از جاسه خود و اگر از ورم عضلات خارج بود گاه باشد که توان و مان کشا و نش و اگر از ورم عضلات باشد توفیه
شاید بقصد و حقه متوسطه ضمای و نافع از برای خناق که حادث گردد و از رفتن مهرای پس گردن از موضع
خود چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حقه متوسطه در وقت است بموضع خود یا صفت آن منافات بعد اوی
که بند می میدد لکری گویند و مری صافی افاقیا صبر سقوطی سریش یا بی کوفته یا بگره مور و مریض شسته ضاده
فصل در آنچه که در می باشد در عضلات از دو جانب حلق که فرو بیرون آب و طعام از آن عضلات می باشد و عضلات
که بر دیان مری و حلقوم نهاده شده علامتش آنست که قادر نبود بر فرو بیرون آب و طعام و اگر جبهه کند از بینی بیرون
و سخن تواند گفت و چشم مائل بیرون شده باشد آب سیلان کند و گاه باشد که سرخی ورم بلالی تا بگوشت
و دیگر از گوشش دیگر در پیش حلقوم بگردار طوقی پذیرد آید و این مرض را بهین سبب دیگر گویند غرغره نافع

چون استعمال کرده شود بعد از قصد فی الحال و اخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعد از حقه نرم کند و صفت آن
آب شاه قوت آب غلبه جمل کرده غرغره نمایند اگر قوت بود بار دیگر قصد نمایند و اگر مرض هتال
کست تا سه روز اعماده قصد میتوان نمود

فصل فی علاج علق فی حلق اگر دیده شود بگیند آب سبکی برفق بیرون آورند او را بصفت اخراج و استعمال
علق مذکور است بخلق چون دور شود و بظن نماید صفت آن خردل و نمک سوده سرکه داخل کرده غرغره نمایند
و بر عهده جریه بنوشند تا بپیرایه صفت اخراج علق بزمانی طویل صبر پیش کنند و بحمام رفته در پیش میان قدر
شلیج یا برن نهند تا بآن میل کنند و به بوی آن بیرون آید

باب ششم در امر اصل خنجره و قصد بیهوشی و قصد رو جنب و قلب

فصل در بیهوشی الصوت از اینها سی زبان گرفتن آواز گویند و این مرض از فرو آمدن نزله یقصد بیهوشی
علامتش احساس درشتی و سوزش و در غده این موضع است پس باید که منع نزله کند و خوردن شراب خنجره
غرغره که منع نزله کند صفت آن ششماش بزرگ بنج عدس با پوست گلنا را بای گل سرخ در آب جوشانیده
صاف نموده غرغره نمایند و اگر این ادویه را کوفته بیهوشی خشک بلیست نیز نافع است و یا از سور مزاج حار خنجره
می باشد و این اکثر در پنهانی باشد از تناول چیزهای گرم و خشک و تشنگی با فراطره و هوای گرم اعلا حش نوشیدنا
یا دالشی و مارا خیار و آب هندوانه و آب آبلیمون و شراب بنفشه یا لعاب بهدانه و لعاب بنفشه قطونا و لعاب
خبادی و آب عناب است و یا سور مزاج بار خنجره می باشد و بیشتر حدوث آن از خوردن یخ و برت یا از
تنفس سرد باد هواست خشک بود و در اصل کمالیت در بجه الصوت بخار آید صفت آن سعد فلفل
صلیت خردل و عفران با سوبه کوفته بمسل سرشته بعد از تقیه بر آب بنجورند حسب نافع این قسم چون پیوسته
در دهان گیرند صفت آن خردل و عفران و سنبل الطیب و فلفل و بیا سوسه و در چینی از هر یک جزوی و
صنع عسل و بجز مجموع قند سفید بوزن مجموع ادویه حب سازند و یا از سور مزاج رطب خنجره می باشد و
عدم اساس بختون و درستی و تقدم طبیات است غرغره نافع درین قسم صفت آن چون بادیان معتبر است یا بوی
آب جوشانده و صاف نموده غرغره نمایند و نافع است این قسم را بنفشه یا بیا سوسه و یا سوسه و یا سوسه و یا سوسه
کرده و بوی از سور مزاج خشک می باشد و علامتش آنکه اگر تشنگی آواز حدت و صفا اندک نمی باشد علامتش
آنکه درشتی در بیشتر حدوث این حال از گرو و غبار و دود می باشد علامتش در دهن بنفشه تازه بار و غنم که

از کوفته

یا روغن بادام اندک تجرع کردن و لعاب بزرقطون یا لعاب بیدانه و قند سفید و بکسر باید کرد و یا از اخلاط
مرغ فربه و مار اشغیر و گوشت بزغال دیره و اسفناخ خوردن و از سخن گفتن اجتناب کند و یا از روغن بیدانه و قند سفید
علما حبش حمام معتدل الحار باشد و ریختن آب سرد بر سر و گردن و خوردن زرده تخم مرغ نیمه شسته گرم و شکر
و بهیم گندم و باقلا و اسفناخ و خرباز و ام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید با تخم بیدانه و بزرقطون
و یا لوده و قند یا شکر بیدانه و بار و روغن بادام خوردن نافع است

فصل در ضعیف نفس یعنی تنگی نفس اگر از بلغم باشد علتش خرفه در سینه و در سرفه بر آمدن بلغم و تنگی نفس
در وقت حرکت و اگر بلغم بر نیاید نفوذ استقامت است شرب منقح معتدل درین قسم صفت آن زود فایده
سودرم انجیر زرد و بویژه منقح از هر یک عدد و صفت بادیان و تخم ظمی از هر یک پنجاه گرم و آب سوس
خراشیده از هر یک دو گرم نبات سفید یکصد و پنجاه گرم بدستور مقرر شد آب سازند شربت بهر روز یک اونی
بعد از نصف یقیه و سه مال بنفشه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد و در اسهال منقح نیز نافع است و اگر از حرارت دل
بواسطه اکثر بخارات باشد علتش عظمی و تنگی و سوزش دل است و وای نافع درین قسم که سکن حرارت
قلب است و باید که استعمال کرده شود این بعد از قند با سلیق صفت آن شراب معتدل یا شراب بلغم
بهرق کاسنی یا بقرق کاوز بان و شیر و تخم خرفه قشر و اخل کرده بنوشند طلای که چون بر سینه مالند نافع بود
صفت آن معتدل سفید باب کشنیر تر و آب کاسنی تر و سه دره بر سینه مالند و اگر از استرخای معتدل و بیدانه
و ضعف حرارت غریزی باشد علتش لیس و بلغم و نفوذ مثل کسین و زنگه گر لیس باشد و تا بهشت نه شب بید
و گردن راست ندارد و نفس بر نیاید قسم اول را نفس البکا و دوم نفس انقباض نامند علتش علاج فایده است
در روغن قسطا لیدن بر سینه و اگر از تنگی ریه باشد علتش باریکی آواز و سرفه خشک کم شدن آواز و سرفه خشک کم
از خوردن و ششهاست علما حبش خوردن کشک با گوشت بزغال دیره و سرفه که کثیر تازه و اخل کرده با قند و قند سفید
با عرق بیدر شک عرق کاوز بان و از میوه ماهند وانه و انار شیرین و شفتالو میتوان خورد

فصل در سعال یعنی سرفه آنچه در ذات السین و ذات الصدر و ذات الریه و سعال بودم بگوید باشد علتش
ند که خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک گاهی تری باشد و سرفه خشک آنست که بان چیر به بر نیاید و این سرفه
از نزد رقیق و نزلات می باشد که پیوسته از سرفه و آید علتش آنست که در شب وقت خواب یا در وقت
و سرفه ریه و حلق خاریدن گیر و سرفه کید و اگر زود علاج آن پرواز نه بهشت و الا خوف

سل باشد علما جش منع نزله است بخوردن شراب نشناش غوغره نافع درین قسم صفت آن حدیث قول
 نشناش و توله گل سرخ و توله خرفه و توله عنب الثعالب و توله گلنار فارسی و توله جوشانیده صاف و ده
 غوغره نمایند سعال که ماوه را غلیظ کند و منع سیلان نماید صفت آن نشناش سفید چهار باشد
 و بزرگ پنج دو باشد تخم کاسنی چهار باشد مغز تخم که و شیرین منقر تخم خیارین هر یک چهار باشد کثیر کشش باشد منقر
 کشش باشد افیون یک باشد زعفران دورقی کوفته نیمه بلعاب بهر ده سرشته حب با سازند پیوسته و در دهان
 و چیزه درشت و نشن بر سر آمدن درین قسم نافع است نیز سرفه از مزاج گرم خشک و کشش می باشد علما کشش را
 سرفه است در وقت حرکت و گرسنگی و تشنگی و حرارت هوا یا لاغری بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن از خشک
 و سفاک و اشتال آن علما جش خوردن کشک شعیرست یا مرغ و کدو و اسفناخ و آشامیدن شراب بنفشه
 و شراب نیلوفر و لعاب بهر ده و لعاب بزرگ قطونا و عرق کاسنی و گاوزبان و از میوه با انار شیرین جلا شده
 بر اسه سعال کابین از غلط غلیظ از ج مختل در ریه صفت آن اصل السوس سه درم پشیا و شان زوقای خشک
 بر یک سه درم پستان ده درم بجز شانه و صاف نموده شکسته سفید سه درم و اصل کرده و قوت صبح بخورد تا دفع
 ظاهر شود و در وقت حب هندی که مبت سرفه شدید که از کثرت آن طعام نمی بر آید نفع دارد و ضیق النفس را نیز
 نافع صفت آن فلفل سه درم و از فلفل شش درم انار دانه و دانه و درم قند سیاه است و چهار درم جو که
 یک نیم درم اوویه کوفته و نیمه قند سرشته میبا سازند عطای نافع درین قسم صفت آن صندل سفید
 سوده برگ خرفه کشنی تر و تر باشد که و گلاب سرشته پیوسته بر سینه باند و اگر از سوز مزاج سردی باشد
 علما کشش خند آن چیز است که در بحث مزاج مار نکور شد علما جش خوردن گلنگبین است و عمل از میوه
 از حبیر و بنفشه و با و ام غذا متخذه از شکر و یا قند و لوبیا مطیب بزرگ خرفه و در این پیوسته را بر خورند
 گرم چرب نمودن و یا از جوشش قصبه زیست و این از زبان ترین انواع سعال است علما کشش است
 که از چرب بای گرم خوردن و غبار و دود و الم یا بهر چیز از هوای گرم و غیره به علما جش فصد یا سلیق و خوردن
 مسهل صفت است و تدبیر سوز مزاج حار ریه نمودن یا از جوشش قصبه زیست و دود و غبار و بسیار گفتن است
 علما جش اول لعابها و شور بای چرب و خالوده جاست و سرفه رطوبت است که بآن چیزه بر آید و این سرفه
 یا از استلاهی خون و یا صفر امی باشد علما کشش عظم نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرفه از هوای سرد
 راحت یافتن بیشتر باین سرفه چیزه سرخ بر آید و گاهی پیوسته زرد بر می آید و این از قسم مراری می باشد

علاجش قصد باسلیق است آنچه در سرفه گرم گفته شد از اشربه و اغذیه و ضماد عمل باید کرد و یا از اخلاط
خلیط می باشد علاجش خمر خرسینه و برکدلی و نیز بای غلیظ علاجش علاج صقیق النفس بلغمی است و باید دانست
که در سرفه اگر ترشی دهند سرفه زیاد میکند و اگر شیرین دهند بعد از تسخیل میگردد و در بین تلخ می شود پس
شراب نیلوفر که در آن خاصیت است که بعد از تسخیل نمی گردد و باید دانست که در بعضی اشخاص مشاهده شده که ترشی
از آن سرفه آنها کرد پس اگر بدان ترشی و بعضی سرفه که از صفر بود از صواب و نیست
فصل در وقت الیه یعنی بر آمدن خون بسرفه اگر اندک بود و سرفه اندک آید از منجره و قصبه ریه باشد علاجش
خمر خرسینه است و پوسته گل ارمنی و صمغ عربی و روپان نگار اشتق و از گریه ها و نعره زدن بر نیز نباید
و اگر سرفه بسیار آید و رنگ خون سرخ بود از سینه و اگر نمرنگ بود از تششش است و در جمیع اقسام قصد کنند از نبات
یا اسلیم و شراب حب لاس و قرص که بر باد دهند و غذا برنج و باقلا یا شیر و تخم ششام و هند و اگر مصلحت باشد
و تب نباشد با مرغ و هند و اگر تب باشد مارا شیر دهند و از میوه یا امرود و نار شیرین
فصل در ذات الیه و آن درم گرم و در تششش از صفر باشد یا خون یا بلغم متعفن شود علاجش تب و اگر
در سرفه که رنی سینه و تنگی نفس و در از سینه بجانب پشت مایل باشد و اشتقاق و سخی مدی و چشم و سلمبری
پاک چشم و تنگی زبان و بعضی موی و سبات و در بلغم سخی ر و سه و چشم و حرارت کمتر باشد لیکن گرانی و سبات
بیشتر باشد علاجش قصد باسلیق است و تلین طبعیت مثل شیر خشک و ترجمین و غیره بنفشه و غذا اششام
و از اشربه شراب عناب و نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انار شیرین یا عرق گاوزبان و وقت غلبه حرارت
شیره تخم خیارین و شیر تخم کاه بود و هند و روپان و سیاه شدن و تخم غلی و اصل السوس منقشر از هر یک سه درم
جوشانیده و صاف نموده یکی از اشربه مذکوره داخل نموده بدیند قحط و نافع در ابتداء ای ذات الیه صفت آن
آرد و گل بنفشه کوفته گل خلی سفید رشته نیکرم بر سینه فها و نمایند و قیر و طی و دوا و سوم و عرق که از سوم سفید و روغن
گل بنفشه سازند بر سینه فها و نمایند و در آخر بر قحط و نیکرم که آن زیاد کنند حسب معالی که دایم در بین گیرند
صفت آن منقشر تخم کدوی شیرین منقشر تخم خیارین منقشر ششام سفید منقشر بادام شیرین منقشر از هر یک سه درم
گل بنفشه رب السوس از هر یک یک درم تخم کدوی پاک کرده و بطن مجبوج او و یک کوفته یا عاب بعد از شسته
چنان سازند و وزن دو دانگ و سه انگشت بر آن نهند تا این شود و یکبار بزنند
فصل در سرفه مزمن و مزمن پس رایش تششش بود از آن است جمیع و قیر و بعضی کسان باشد که اگر تششش ایشان تششش مزمن باشد

لیکن حال ایشان مثل سولان باشد و ایشان کسانی باشند که در دین و دنیا جمع شده باشد و مجاری نفس را
 تنگ و متنگی گردانیده و سرفه و سعال و کاهش بدن پیدا آید و این مریض اگر چه فی الحقیقت سل نیست
 چون در عوارض شریک است سل خوانند اما سل حقیقی که قریه شش باشد علامتش لزوم تب و قیہ و بسیر برآید
 مده است و فرق میان مده و باقم آنست که مده با خون خشک ریشہ بیرون آید و بدوی بود خاصه اگر کربش
 نشود و بعد از زمانی در ثواب نشیند و بدانکه مریض سل اگر باشد بود و هنوز سیه استحکام نرسیده باشد متحقق
 گفته اند که اگر عالج و تدبیر بعوای اتفاق افتد ممکن است که صحت یابد و اگر سیه استحکام رسیده باشد شیخ الرئیس
 گفته علاج پذیر نیست و طبیعت که متوجه بعلاج اوی شود از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات بعصوبیت
 نگذرد و علاجش در اول امر که چون برآید فصد با سلیق کند و خون اندک برآرد و آنچه از خون برآرد بخورد و اگر
 پس فرص کمر یا بشرباب حب الاس و هند و نایز و پودا که در سل و دوق حیل یابد کرد که شکم روان شود
 که اگر شکم روان شود ملاک گردد و فرص نافع که مسلول را وقتی که شکم نشاید یابد و صفت آن گسترش شش دم
 و طباشیر سفید و گل انشی از هر یک چهار درم کوفته نیمه با عاب بزر قطونا سرشته فرص سازند شربت یک درم با شکر
 سفرجل یا بادوخ و هند و غذا عدس و ماش یا شیر و تخم ششاش و قوطله و شیر مرغ با دام و قوطله بدهند حب برای
 سل صفت آن کافور قیصری زعفران از هر یک دانق افیون و طسوج رب السوسن تخم خطمی گل انشی از هر یک
 دو دانق صمغ عربی کثیر اسرطان محرق نشاسته گل نیلوفر نشسته تخم ششاش مغز تخم کدو تخم خیارین مغز تخم
 خربزه صندل سفید ترنجبین گل گاوزبان پوست ششاش از هر یک یک مثقال مغز بادیه شیرین کنش
 آنچه کوفتی باشد بکوبند و ترنجبین را اگر داشته ادویه کوفته نیمه انداخته با عاب اسفند حب با مقدار شخود
 بپزند و پنج حب یا سه و قیہ شیرین وقت شام و حب باب برید قطره یا آبش بخورند
 فصل در بیان فایده تخم ششاش و برسام بعضی افاضل میان هر یک فرقی کرده اند بیان آن را و در عالج
 زیاده مدخل نیست و این هر سه درم گرم است و در حجاب داخل یا حجاب عاجز یا حجاب خارج یا در عضلات مثل
 یا عضلات خارج و درم قسم خارج چون در خارج است محسوس گردد علامتش تب تیز لازم و وجع ناخن و پهلوی
 و بعضی منشاری یعنی سنج منواتر منتهی الایز و در بلندی و پستی و صلایت حشا به منشار و تنگی نفس و سرفه
 خشک و ابتداء و آخر چیز سه برآید علامتش فصد یا سلیق است از جانب مخالفه جمع بعد از دو سه یا سوم یا فصد
 کند از جانب موافق بشرط احتمال مرصین و غذا آتش جو یا صفالغ و این و از اثر شرب عذاب و شرب نیلوفر

و شراب بنفشه با العباب بهیخته و بهند و طبیعت انرم دارد و صفا و نافع در ابتدا گل بنفشه آرد و جو با العباب گل خنثی شتر
 صفا و نماز صفا و یکسکین و جمع ذات الحجب کند صفت آن کند آرد و جو اکلیل الملک است ششاش کوفته بنفشه کنونند
 فصل در ذات الصدر ذات الصدر ورم حجاب است که سینه را درویش میکند اگر در جانب مهرامی پشت بود
 ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر در و بود در دراز می سینه از ثقبه نوز تا قمعه و عدم قد و رشت علیل
 بر نظر کردن برین و آسمان از تکیه کردن بر پهلوی و پشت راحت یافتن علامت ذات العرض احساس در
 میان بر و شانه و بر پشت تکیه و بجانب چپ راست نگاه نتوان کردن در وقت سحر و صبحت پیاده علاج هر دو
 علاج ذات الحجب است الا که در اول صفا و پر سینه و در ورم در میان بر و شانه باید نشاند
 فصل در خفقان خفقان طمیدن دل بیرون از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج ساده می باشد یا مادی
 و علامات سوء مزاجات تکرار مذکور شد و سافج را تبدیل مادی را بقیه و تبدیل تغییر نماید و در معده است و سهرات
 مقدی دل مثل گاو زبان و باد و خیمه و در عفران لازم دارند و از دیدن می باشد و علامت و علاج دیدن خواب آید
 او و یه قلبیه گرم صفت آن مشک عنبر و بهنیدن بر ششم زعفران قرقفل شنبه صمغ واپیشی سحر کوفی او و یه
 قلبیه بارده صفت آن مروارید صندل گل سرخ طباشیر سفید شیشه شک سبب یلوف کافور او و یه قلبیه میسندل
 صفت آن گاو زبان فیروزه یا قوت مرکبات مفرحات یا قوتی بار و صندل گرم و او اسکارد بار و قوت
 فصل در غشی غشی معطل شدن حس حرکت سبب سوء مزاج و پیوسته مودی که بدل سدر چنانکه در اعتدال و در مزاج
 چنانکه نثر خفیفه اشال آن می باشد و اگر سوء مزاج سافج یا مادی یا قلت روح و وقت آن علامت حش و حش
 ریختن آب سرد و بر روی و بویای موافق و خوش بوئیدن دکل بگللاب تر کرده و دست و پا مالیدن حرکت دادن
 و در وقت تسکین و بهوشش آمدن سبب معلوم باید کرد و در وقت آن باید که بشیر

باب هفتم در امراض معده

فصل در سوء مزاج معده علامت سوء مزاج گرم سافج تشنگی و مباد و غانی و فاسد شدن غذا و طمیدن
 و گرمی و تشنگی و مان و قلت شهوت طعام است علامت حش استعمال شراب بارده مثل شراب زرشک و شراب غوره
 و شراب انار و شراب ریاس شراب صندل شراب لیمو و نارنج و اغذیه بارده است مثل نر شکیه و سما قیه و
 حصیه و قفا پیه و آب بسیار سرد و نوشیدن و علامت سوء مزاج یا مادی و صفراوی آنچه گذشت قلعی و مان خوشایند
 و بیرون آمدن صفرا قوی و اسهال است علامت حش تنقیه معده است از صفرا و لا بد از آن تدبیرات مذکوره

و علامت سود مزاج عارضه اعتدال آرزوی طعام و بسیاری آب و دهان و زبان خاصه وقت گرسنگی و بقی
بر آمدن صفرا و بلغم یعنی صفرا می علالتش تنه کردن است و اسهال بحسب غار یقون و شراب لیمون و در
در کلفت آفتابی پنجم سرشته بخورد و وای نوشد از دیندرم در آب سقر حل یک سیر یا شراب نارنج یک اوقیه
بر صبح ناشسته بخورد و علامت آنچه از گرمی و خشکی باشد علامت حرارت است باز یا دق خشکی زبان و دهان و خشکی
طبیعت و لاغری بدن و علالتش خوردن آشپزی است یا مرغ فربه و گوشت بزغال و بزره و از میوه های انار شیرین
و سیب شیرین و پسته و بادام و انار و انار شیرین با عرق کاسنی و علامت آن آنچه از سردی
ساده بود و ضعف هضم و دیگر اشتقاق طعام از معده و تغییر آن بر تری و نرمی بسیار نفخ و آرزوی طعام علالتش
جوارشات گرم است آنچه از سردی و تری با ناده باشد که آرزوی طعام و سیل غذا های غیر غذایان و خشکی
کاذب و آرزو ترش و نفخ شکم است و علالتش تنقیه معده بقی آب شربت و غسل است و اسهال بلغم مزاج است
با نوشد از دیندرم و جوارشات و کنگرین و علامت آنچه از سردی و خشکی و با ناده سوداوی بود و بسیاری آرزوی طعام
است و ضعف هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده و تری و دهان پیش از طعام خوردن و پیر و آردن سودا و بقی و بر رگی
سپهر علالتش تنقیه معده است از سودا و طبیع اقیقون و همچون بخار پس مداومت بمقویات معده مذکوره
و آنچه از سردی و خشکی بود و بیه ناده باشد و علاج پذیرد و استعمال طلیه گرم و تر بر معده است و علامت
آنچه از تری و بیه ناده بود و قلت تشنگی و تغیر از اسهال به واقدیه تر و ضرر یافتن از آنها و بسیاری آب و مانع عسر
نزول غذا از معده علالتش اطریفل صغیر و قمر گل و علامت آنچه از سردی معده بیه ناده بود و ضعف هضم و بطور
نزول غذا از معده و تغییر آن به ترشی و نرمی طبیعت و با ذکاکی شکم و بسیاری شهوت طعام علالتش استعمال جوارشات
ساده است و علامت آنچه از سردی و تری معده است علالتش چیز های گرم و خشک است
فصل در وجع القوا و یعنی در ورم معده یا از سود مزاج ساده است علالتش تبدیل بدو غذا و یا از
اجتماع اخلاط رویه است و علالتش تنقیه است و با از ورم معده و علالتش علاج ورم معده است
چنانکه باید و یا از ریاح است علالتش تکمید سیوس گندم و نمک و جاورس است و خوردن جوارش
کوبنی و یا از ضعف معده است علالتش تقویت معده است

فصل در ورم کف و شهوت است آن آرزوی خوردن گل و مثال آن پیش از اجتماع اخلاط رویه و معده است پس طبیعت مائل باشد
بچیز کف و آن باشد و گاه باشد که آرزوی او برای طلب غذا باشد بلکه طلب آن غلط باشد مثلاً بخورد و فرقی بین

همه در آنست که اسباب که طلب شاکل است صحت بان محفوظ نیست و اسباب که طلب ضد است برای رفع موزون که بان
صحت محفوظ است علل جش تقیه معده است بقی و اسهال لیسکین این آرزو و جرح بریان و بعضی استخوان لیور و بکلمه غرق
فصل در بیان تقیه و آن حرکت مواد غیر منقسم باشد که از بدن بازگردد و بعلت و شدت و بقی و اسهال
رفع شود و گاه باشد که نشود لیکن خالی از تنوع و غشیان نبود و بدانکه میخیزد چهار نوع می باشد یکی از خوردن
طعام بسیار که از همان معده زوده شود و دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم بعد از چیزهای کثیف بطبی الهضم
سوم تباهی جوهر ماکول و روده و تباه شدن و ترش گردیدن پس لازم است هر شخص اگر پیوسته ازین اسباب
اعراض و اجتناب لازم داند چه گاه بود که این بغایت صعب گردد و بعضی ساقط شود و رنگ مرعین مثل رنگ ارغوان
شود و باشد که تشنج پیدا آید و دست و پا در آن وقت طبعیست را باید که ترسد و دست از معالجه باز ندارد و چهارم است
میخیزد سوء مزاج معده است که تغیر و خرابی اعضاء و مفرط و اگر سوء مزاج حار باشد علل تشنج بر آمدن صفر باشد
بقی و اسهال علل جش تقیه معده پس تشناب انار منفع و شراب لیموی منفع و گلاب و رب
سفرجل عارض نباشد و یا متغیر گردد و اندک دارا سردی و فساد و بلغمیته علل جش اخراج بلغم است بقی اسهال علل جش
از بلغم سیون زهر و مصلکی و نهنگ و بگل از نداشتن کمین مجلس باید و جوارش سفرجل و جوارش عود شیرین و نهنگ
فصل در جوع کلبی یعنی زیادتی به از زوی طعام و مرض بر کولات چنانکه در طبع گلاب می باشد و این مرض یاد
زیادتی سردی معده می باشد و علل است و علل جش گذشت و یاد از بسیاری این مختلن سودا بر فم معده می باشد
و علل تشنج آنکه شهوت اندک است و ترشی جشاء و سوزش و و غده معده بسیار و پیله میری ناخوردن و حرکت تشنج
علل جش اسهال سودا است بلغم بعد از قصد با سلیق و غذا های چرب و آنکه این مرض بسبب اشتیاق تشنج
باشد و بذا چنانچه حال ناقص است غذا های کثیر التغذیه و آن لازم بکرات و اندک و بدن را از تحلیل
و طبیعت را از نرمی نگاه دارند و گاهی از دیدن می باشد و ذکر علاج دیدن خواهد آمد

فصل در بیان جوع البقری یعنی گرنگی اعضاء و سیری معده پس اعضاء نهایت غذا محتاج باشد و طبع
و معده از آن متنفر و غیر راغب و این مرض یاد از سوء مزاج بار و فم معده است که قوت جذب را میزند با نقصان غذا
و شدت شهوت اعضاء غذا علل تشنج منصف قوت و الاغری بدن و بطلان شهوت است چون دست
بر فم معده نهند سردی محسوس شود و بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود که مسافر آنرا که سر نماند
قوی خورند خاصه اگر پیش از آن گرسنه بوده باشند و تحلیل غذا کرده این حال عارض گردد و علل جش در حال غشی

تدبیریت که در غشی مذکور شد معده را بضامات مقویه معده مثل ضاموتی از سعد و سنبل الطیب و گل شترخ
ضما و کنند چون از غشی بیرون آید نان را در آب گوشت تر کرده بدیند و اگر آب گوشت را باین طریق گیرند
بهتر است بیکه در گوشت گوشت یکساله و بری را جدا کنند و سرخی آنرا کباب کنند و در دیک سنگی نهند و اندک کلاب بران
پخته اند و سر دیک را بپوشند و بر آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز خام بود و گوشت را بپوشانند
آبیکه از گوشت بیرون آید آنچسبیده شرون برآمده باشد یکچوبش اوده که پخته شود و اندک نمک دران اندازند
بخورند و یا از خلط اینی مثل بلغم نجاسی می باشد که بغم معده آید و قوت و شهوت را نمی میراند و این بر خلط
بلغمی بود که شهوت بکلی احوال میگذرد بر آن ترش بود و دم معده را بگذرد و شهوت بحرکت و آورد و آنکه
بسبب غشی که در معده طعام و لزج و غلیظ بود و در عمل امتش علامات سوز مزاج بلغمی بود و عمل جیش تنقیه معده
و تخمین آن بود و در علاج این قسم خالی از اشکال نیست یرا که با استفراغ حاجت بود و اگر سنگی اعضاء غشی مانع تنقیه
و یا حدود جمع بقری از ضعف قوی در معده و حرارت مفرط و جمیع بدن است علامت امتش علامات سوز مزاج
گرم و تشنگی و تشنگی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرمی و عمل جیش در حال غشی معلوم شده بود و آن
غذای سرد بالفعل و بالقوت و قوی نرم معده مثل نان در آب آنا شیرین و آب سیب مفرط و شراب زرشک
و شراب لیمو و نارنج و ریاس و عوره که بر معده خنک کرده باشند بهتر بدیده بنوشند

فصل در بیان عمل امتش مفرط یا از حرارت دل سینه و تشنگی می باشد علامت امتش است که انوای خنک پیش از
آب خنک تسکین یابد و عمل جیش بوفیدن بوی خنک است مثل خیار و صندل و کلاب و برگ بید و اخذیه و
اطلبه و ضما و است بارده بکار برند و یا حرارت معده است علامت حرارت معده است تسکین یافتن
آب سرد زیاد و از هوای سرد و عمل جیش نوشیدن شیر خرقه فامشهر است یا سکیمین یا شراب زرشک و آن
میوه یا خیار دهند و آنه و سیب استمال آن و یا از خلط و لزج و شوری غلطی یا غذای که در معده می باشد
و مایه شور جامع این هر سه صفت می باشد علامت امتش است که هر چند آب خورد تشنگی زیاده شود چون صبر کنند
از آب تحصیل در اول و نیز بای گرم خورد و مثل عسل نبات سکین یابد و این عمل امتش اکاوب گویند و عمل جیش
است که تنقیه کند بقی و اسهال اگر سبب غذا بود ترک غذا و صوفه نماید و گفته اند که اگر دود و حد و لیمو گرفته آب را
با نمک سنگ بخورند یا فربس سید پادفع میشود بقی و تهوع و غشیان قه حرکت معده باشد بدفع چیزی
از طریق دیان که معتبرن باشد باین حرکات از دفع و تهوع حرکت و دفع یعنی معده در حرکت نهند و غشیان حالت بود

که معده را بآن حالت افتقار تحریک باشد بسوی قی و سبب این حالت با صفر است علالتش حرارت و تشنگی
و دفع صفر است بقی علالتش تقیه معده است بقی و قته و تعدیل با شربه و اقدیه و باید که اقدیه طایم طبع و خوشبو باشد
و یا از بلغم و سودا است و علامات هر یک معلوم شد و علالتش تقیه بقی و قته و اشد شدن شرباب ناموس
فصل در بیان قی الدم یعنی بریدن خون از معده بقی و این مرض یا از کشودن رگ است از معده علالتش
فقد با سلیق است و تجمیع آب صفر جلی با شرباب حب لاس با صغیر عربی و گل ارمنی و دوم الاغون و خوردن باط و غریب
و ساق نیمه فوق است و یا از آمدن جگر و یا از سپهر است معده علالتش علامات افاقت معده جلی است علالتش با سلیق
فصل در فوائد آن حرکت فم معده است از براسه دفع مودی از خود و این یا از حرارت است چنانکه در پیشانی
مهرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم و علالتش استعمال اشربه و اقدیه و نموده بارده است و یا از سردی و
حادث در فم معده است و این اکثر پیران را در سردی عارض گردد و علالتش تشنگی است که معده را
از بیرون و اندرون گرم کنند و برین نوع و دو نوع ریجی و بطبی که بعد از این خواهد آمد حرکات عنیفه و اندرون
و نفس نگاه داشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفیده و موثر است
و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و شوریده فم معده می باشد چنانچه آنست که نه سببی و خوردن چیزهای
حادث میگردد و علالتش تشنگی بسیار است و استعمال اشربه بارده مثل شرباب لیمو و شرباب زرشک
با اناب بزر قطره و یا از گران طعم بسیار و غلیظ و یا بلغم غلیظ می باشد علالتش تشنگی است که در سبب گرم و یا از تشنگی
علاج آب ترب و سکنجبین عسل است و یا از باور سبب غلیظ می باشد علالتش تشنگی است که در سبب تشنگی
و گله و تشنگی و انیسون طعمی نافع و برین قسم صفت آن بودینه و شبت و باور که کوفته و درون گلی
داخل گردد و دیگر بر معده طلا نمایند و یا از گرمی جگر باشد علالتش تشنگی بسیار است و تشنگی می باشد علالتش تشنگی
که در معده غلط یا غلطی یا باوری یا حرارتی نبود بعد از استفراغات و تشنگی گرم عارض گردد و علالتش تشنگی
خوردن سبب و بر معده مالیدن و غذا آشوب با سرخ فربه و کدوی تر و اسفناخ پنجه بخورند و قند یا نبات
سفید یا آب بهدانه و اناب بزر قطره بنوشند

فصل در اورام معده این آماس یا از صفر و خون بسیار است علالتش تب و حرارت در معده و در و ظهور درم و
و تشنگی شدت تشنگی و سقوط اشتها است علالتش فصد با سلیق است و نوشیدن آب انار ترش شیرین و تشنگی
ما را اشربه و شرباب لیمو و شرباب الو و سرخ فربه و تشنگی شرباب بنفشه و شرباب نیلوفر یا آب غلب تازه آب کاشنی از

ضماد نافع از برای این قسم صفت آن در ابتدا می آید و جوهر گزیده لسان کل آب فلفل و آب سیب و سرکه
بر مده ضما و نماید ضما و نافع درین قسم بود از تسکین حرارت صفت آن با بود گل سرخ اکلیل الماسک
گل خلی کوفته آب سرشته ضما و نماید و یا اشربه مذکوره باب بادیان و آب کرفس افزایند و اگر در مده
از بزم باشد علل امتش تب ملایم و بسیاری آب آمدن از دهان است و سقوط شهوت طعام و سفیدی ادر
و نه بان هیچ علل حبش دادن مارا الاصول و غذا خود آب گوشت تبهوج که مرا پنجه باشد و گوشت تبهوج را
بخورند و بران اقتدار نماید طلای نافع در ابتدا صفت آن روغن گل سرخ و سرکه بهم آمیخته بر مده
طلای نماید ضما و می که بر از چند روز استعمال کرده می شود صفت آن خاکستر حب آب گوسعد کوفی سفید الطیب
کوفته پنجه بکباب و سرکه سرشته ضما و نماید و اگر تحلیل نیابد استقرخ برفق نماید صفت آن مسهل که برفق
نماید بادیان سرکه و سرکه کرفس و در مده جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شیر خردم کلخته آفتابی و در مده
حل کرده صاف نموده بنوشند و چند صبح باین مداومت نمایند و اگر از سودا باشد علل امتش صلابت و در مده
و افکار روید و فاسده و بد خلقی و خشکی رو نیست علل حبش دادن مارا الاصول و چون علامت نفیج ظاهر شود
فلوس خیار شیر آب رازیان و آب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و چند
مداومت نمایند ضما و می محلل مقوی صفت آن حله بزرگمان با بود گل سرخ کوفته آب سرشته ضما و نماید
اگر تحلیل نیابد اسهال با یارنج فیهتر مقوی باقیهون سه ماشه و غاریقون سه ماشه نماید ضما و می محلل
که بعد از این مسهل استعمال کرده شود صفت آن مغز فلوس تخم کبود سنبل الطیب سعد کوفی آشفت را
بسکه و کلاب حل کرده باقی ادر و یک کوفته پنجه آب سرشته ضما و نماید

باب هشتم در امراض کبد و ممراره و طحال

فصل اول در امراض کبد اگر از خون باشد علل امتش تب و گرائی و خشکی و در دو سوزش و در موضع جگر است
و سقوط شهوت طعام و ظهور در مده و سرخی زبان و در مده و سرخه خشک و فواق و اگر در مده عظیم بود و مده را از غلظ
آن از حمت رسد و اگر در جانب مقعر باشد آن علامات تب و قبض شکم و فواق و ذیاب شهوت طعام بیشتر بود
و اگر در جانب محدب بود سرخه و تنگی نفس و گرفتگی دل و فرو کشیدگی چتر گردن بریز باشد و جهت تحقیق فراق میان
ذات اجنب و ادرام جگر و قهقهه در مده و پاپ باشد مریض را گویند که نفس باز پس کشد چند آنکه تواند
نگاهدارد و بعد از آن از و سه سوال کند اگر در الوقت در و سه در زیر باز و در زیر پهلوی یا در مده جگر است

والا ذات الجنب علی جیش فصد باسلین مست آشامیدن این اشربه شراب انار شیرین و آب انار ترش
 و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذایا را اشعیر ضما و نافع در ابتدای صدف است آن
 گل بنفشه برگ خرفه تر لسان اسل گل سرخ مندل نبوده و بر هم سرشته ضما و نمایند ضما و می که بعد از سه روز
 استعمال کرده شود صدف است آن آرد و جو گل بنفشه گل خلی گل سرخ ضما و نمایند ضما و دیگر که بعد از سه روز
 اگر حرارت باشد استعمال می شود باید که بر ضما و ماقبل بابونه اضافه نمایند و بعد از بن برین ضما و اقتصار نمایند
 صدف است آن گل بنفشه گل خلی غید بابونه گل سرخ کوفته آب عنب الثعلب تازه سرشته ضما و نمایند و یا ورم
 کبد از صفر است علی امتش زردی روی و زبان و یا جوشش است و شدت تب حرارت و می صفر او می طلوع
 سهل صفر استعمال درین قسم صدف است آن ترندی تخم کاسنی پوست بخت کاسنی عنب الثعلب بوشانیده صدف
 نموده شیرشت خراسانی ترنجبین در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر ورم در مجرای کبد باشد چیریکه و را
 بول بیشتر کند به بند و اگر در مغز باشد به چیریکه اسهال کند به فرو صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا ورم
 کبد از باخم است و علی امتش سفیدی روی و زبان و قلب تشنگی و احساس نرمی ورم عدم درد و ملایم بودن
 تب است ضما و نافع درین قسم است عمل بعد از نوشیدن مارا لا اصول با شیر و تخم خرفه استعمال خفنه نیز صدف است آن
 گل بابونه اکلیل الملک گل سرخ تخم کتان کوفته بگللاب سرشته ضما و نمایند و اگر سودا است علی امتش اورک
 صلابت در موضع جگر و فساد رنگ لاغری و قلبت شهوت طعام و کمی درد و تب و گاه با حرارت مزاج
 می باشد علی جیش اسهال سودا است بعد از آنکه صفا داده بسکنجبین بزوری با عضلی و اقرص مقل داده باشند
 و از صمغ و اغذیه و اشربه به سبب سردی و گرمی مزاج از آنچه ذکر کرده شد ترتیب دهند
 فصل در سور القنیه بدانکه ضعف سود مزاج جگر را سور القنیه گویند و این مقدمه استفاست علی امتش زردی
 روی اینخته با سفید نیست و تهیج روی و پلک ها و دست و پا و گاه باشد که همه بدن برسد
 و از لوازم این مرض است بسیار سستی و نفخ و قراقرش و اختلاف اجابت طبیعت گاه نرم و گاهی
 قیبن و گاهی زرد و گاهی دیر و علی جیش خفیف از علاج استفاست

فصل در استسقا استسقا و زنت یعنی بسیار طلب آب است و در اصطلاح اطباء مرض مادی بود
 بسبب درآمدن ماده بارده غریبه تمامی اعضا می طاهر می یا بواسطه تدبیر غذا و اختلاط این مرض بر سه
 نوع است اول رقی و این بدترین انواع است پس کمی پس طبعی و علامت قی گزنی شکم و بزرگی آن درشتی پوست شکم

و چون دست بر شکم مالند همچون قی لبنی مشکلی بر آب نماید و او از مسج گردد و در وقت دست زدن از پهلوی
 به پهلوی گردیدن علامتش علاج ورم جگر است اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج گرم باشد بکنجبین
 و آب کاسنی و سرکه بکنجبین بزوری حار علاج کنند و غذا مناسب هر یک دهند و استفراغ مایه مریض
 که علاج بار و یا حار بحسب احوال و بروزت مزاج علیل فرمایند و بعد از آن بعد رات و مقویات که گرم
 یا سرد و موصلیت نمایند و مدرات تنگ کف و انیسون و روتاس و پرسیاوشان با دایان تخم نیره و تخم یارین تخم کافور
 مقویات قمری اینها را پس بار و حار و قمری گل شربتی بکنجبین بزوری بهترین ادویه این مرض است علامت
 کمی تریل و آماس صمغ بدن است و چون انگشت بر موضعی فرو برند مدتی در گو بماند و سفیدی بول و طبیعت
 و گاه باشد که بول سرخ بود بسبب عدم امتیاز میان خون و انیسیت و پیش بفضله این نوع اسلم انواع
 استقامت علامتش تقویت و تسخیم است با پنجه در سوء مزاج بار و حار ذکر شد و در رگ گرم و نرم
 از گردن بر زیر پنهان شدن و علامت طبعی عدم گرمی است چنانچه در قی بود و گاه دست بر شکم زند از او اهل
 مسج شود و ناف بیرون آید و علامتش اسهال برقی است بچیز یکا احداث گرمی کند و تعدیل جگر و معده
 چنان نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث شود پس تکلیل باد بکنجبین بزوری و صفت و شایفان
 و انهد کنند ادویه موضعی بر کین گاو و سر کین بز و کبریت و سرکه ترکیب کرده غمی را بر جمیع وزنی را بر شکم
 و طبعی را بر اطراف کما و ناف از برای طبعی صفت آن جاورس و سبوس گندم و نمک با هم گرم کرده که ما و نمایند
 و غسسان چشمهای گرم و استعمال حمام بوقت استسقا را نافع است و حامی که تری افزاید یعنی حامی که آب
 بسیار ریزند خاصه آب جوشن ضرر است و شیر شکر که قیوم و استعمال آن چرا کنند عوض آب و غذا دهند
 نهایت غیبت است و همچنین بول شتر و برگ قیوم و در منته ترکی خورده باشند و آورده آنکه زنی را استسقا
 عارض شد بول شتر چندان آثار خورده که از ذکر آن شرم می آید خلاصی یافت

فصل در سیرقان صفراوی و سیرقان اصفراوی و سبب و علامت و علاج و سبب مایه صفرا و بطایر و بطن
 بمران چنانچه در تپهای صفراوی علامتش زردی در روزهای بمران و اگر پیش از پیغمتم باشد نیکو بود
 پس اگر طبیعت در آن وقت نرم باشد بدی و فسادش کمتر باشد علامتش گرمی مزاج کبد و بسیاری زردی
 قاروره و کف زرد است علامتش مسهل صفرا دهند و شرب با نمک جگر یا خاک گردانند و غذا و ضماد
 ازین قبیل و یا از گرمی بهره بردار باشد و فرق میان هر دو آنست که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن شود

والا روی به تیرگی نزد بدن لاغر شود و طبیعت قبض شود و علاجش جگر گرمی جگر است و یا از سده جگر است
علامت سده جگر گزافی در موضع جگر بود و در و تب و اگر سده در جانب محب کب باشد بول رقیق اندک باشد
و اگر در جانب مقعر باشد بر از نرم و آب ناک سفید آید علاجش اگر سده در محب بود قطع و در مقعر باشد بول رقیق
باب از یانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندک کنک مغسول و اگر در جانب مقعر بود استعمال او و به
منقحه منسل کنند مثل سکنجبین ریونندی و آب رازیانه و کرفس و کاسنی و عنب الثعلب یا از گرمی بواسه
باشد و این قسم کوکان و زمان راب یا حادث می شود علاجش شستن در جابای تنک است و شستن
و اخذیه و میوه های خشک و یا از نرم مراره می باشد و علامت آن تب است و گزافی موضع جگر
و در شستی زبان و تنوع علاجش مثل علاج درم کبد است و یا از ضعف مراره می باشد علاجش
مثل علاج ضعف جگر است و یا سده مابین جگر مراره است و علاجش شستن در جابای تنک است
در موضع جگر است و بر از اندک اندک سفید گردد و علاجش است فراغ صفراست و استعمال مفتحات
مثل آب کاسنی تازه و تخم کاسنی و عنب الثعلب سبز و تخم کرفس و رازیانه و ریونندی و سکنجبین بزروری
بسیب گرمی و سردی مزاج در مرکب و مفرد هم می نمایند و یا از سده مابین مراره و در سده است علاجش
آنکه بر از سده سفید گردد و ولعسر برون آید میکن که قولنج توکد کند علاجش اسهال کد است و در کشا و ن سده
این جرمی آب مطبوخ کرب به پخته که در آن فلوس خیار شنبلیله کرده باشند بار و غن با و ام حقه کنند
بنایت سفید است اگر عنب الثعلب تخم کرفس و تخم خیارین و تر باشد و یا از قولنج می باشد علاجش قولنج است
فصل فی پیرقان اسودیرقان اسود و یا از سده میان جگر و طحال و یا از سده میان طحال و فم معده می باشد و
علامت این هر دو آنکه پیرقان اندک اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه در ثانی شهوت و اشتها
شود و گزافی و تمدد از جانب چپ بود علاجش سکنجبین بزروری و اسهال سودا است و یا از پیریاری و حار است
جگر و سپهر است که خون آن بسوزد و فرق میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و باطلات
سور مزاج کبدی و طحالی تنک سیاه بود و یا سیاهی بول و بر از و شکایت مرهین از جانب چپ و غم و اندوه
بسیب و غثت نفس و علاجش فصد است از راج خون فاسد پس اصلاح و تعیل جگر یا سپهر و یا از سده
و ماسکه و طحال است علاجش کدورت سفیدی چشم است و مقوط شهوت و خروج سودا و فم معده با اسهال
علاجش تقویت سپهر و نهادن مجرب به تیغ زدن است ضادی مقوی مالدین و دولک و ریاضت

اگر از سکون و لطافت و دعت باشد و یا از بران محرقه امراض سوداوی می باشد عمل امتش آنکه در آن امراض
 حادث میگردد و از حدوث آن خفتی حادث شود عمل جش می باید کرد و خروج است با ادرم سپر زبیا شد و یا نشانی
 فصل در ورم طحال آماس سپر زبیا سوداوی بود و بعد از آن و موی آن برزودی بسوداوی مستعمل میگردد
 و بلغی و صفراوی اندک نادر می باشد و بیشتر ادرام در زیر سپر عارض شود و فرق میان با ورم ورم
 که از دست مالیدن در ورم در زیاد و میگردد و در با و تسکین می یابد و نیست و از قراقرس می شود
 و اما و موی عمل امتش در ورم جانب سپر و حرارت و تشنگی و تب گرم و اشتداد و ربعی سیاهی قاروره
 و گاه بود که در موضع سپر زبیا پیدا شود و عمل جش فصد یا سلیق و اسهال بخیار شنیتر آب غلب
 و آب کاسنی تازه است و ضا و های خشک غذا را و اشیر و اشیر به که در ادرام کبد و کبد و اما صفراوی عمل امتش
 سوزش مفرد در سپر و تب حادث و اشتداد و در ورم چشم و زبان اندکی با سیاهی آینه عمل جش اسهال
 بطریق ورم صفراوی جگر است اما بلغی عمل امتش می یابد و جم سپر و اندک در ورم بآن و سفیدی می ورم
 و زبان به ج چشم و حوالی آن و سفیدی بول و سیاهی بر از بود و ضما و نافع از برای ورم بلغی سپر و تسکین
 بعد از تنقیه بلغی صفت آن تخم اسفند که آنرا بر مل گویند با خاکستر عوب انگور بسره که در ورم و غن گلسترخ
 سرشته ضما کنند اما سوداوی عمل امتش صلابت سپر و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ و قراقرس شکم
 و نفس منقطع و سرعت نفس و شریان که بهر دو جانب حلقوم ست چنانکه بر بر در یافته شود و لاغری بدن
 و عمل جش اگر غلبه خون بود فصد یا سلیق و اسهال دست چپ است پس گنجین برزوری هند و اسهال
 به طبع و خنثیون ضما و می نافع درین قسم صفت آن اشق بسره که فسیانیده و فو و سداب و پنج سوسن
 آسمان بونی کوفته بخته بآن سرشته ضما و نماید و قرص کبیر و ایریا بسکینیدین بخندان سرکه کنیز نافع است و اگر اشت
 و ابر سپر طلا نماید ورم سپر را تسکین دد اگر یک ورم فصد سفید با سرکه بخورند ورم سپر را بکند و اگر سوس
 گندم بسره که سرشته بر اند صلابت آن را دفع کند

فصل در ریاح طحال یا از سرخی مزاج سپر و کبه سودا و در آن می باشد عمل امتش تمدد در زیر پهلوی چپ ورم
 غیر حلیب چند آنکه اگر دست بر آن فو و برزغ و تشنید و قراقرس کند و جش یا آید عمل جش با الاصول است که در آن تخم خشک
 و خنل کرده بلیست و نفوذ حروف و اوج صبر تشنگی نیابت مفید است و نمادون مجر آتش کما و ضما و های محلی بکار آید

باب پنجم در امراض اسهال و مقعد و اسهال

فصل در بیان اسهال بر سهایک بود یا از ماکول بود و یا از اعضا یا از هوا مثل جنوبی و شمالی باشد یا از امتداد است و آنچه از اعضا است یا از جمیع بدن است و یا از عضو معین مثل ماغ و معدة و جگر و سپرز و مراره و روده اما آنچه از ماکول بود یا از او و یا مسهل می باشد که قوت او در معده و یا روده یا در ماکول است خوردن بر قطونا است بریان کرده و بروغن گل سرخ چرب کرده یا رب سیب بدیند و یا از خوردن بسیار است که موجب می شود و پیغمده شود و یا چیزه فرغ مثل آلودی یا غذای که خوش طعم نبود و یا بغیر شربت خوردن باشد یا نفع بود و تولید ریه یا کندی مانع از استعمال معده شود و غذا پیش غیر منضم باشد موجب اسهال گردد و علاج این مجموع آنست که یک شبانه روز غذا ندیند و بعد از آن غذای لطیف مریع الانضمام خفیف دهند و معده سبب نفوذ صفت بهر مزاجی تقویت و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است این اسهال بدنی گویند پیش اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل بسیار می دعت و سکون و امتداد بدن است یا از جنس استفراغ که عادت بود مثل حبس خن بود اسیر و صین طمش و امثال آنست و علاج متش تقدم سبب مذکور است و علاج حبش تنقیه بقصد و اسهال و اگر بدن قوی باشد بر ریاضت و حرکت و داکم حمام معرق و یا از غلبه صفرا و تمام بدن است و علامت و علاج حبش در اسهال مری خواهد آمد و یا سبب بحران می باشد و یا بسبب ذوبان کدختن اعضا می باشد و این در عقب حمیات و قیة اکثر عارض میشود و حبش التهاب و حرارت و نتن بر از و اختلاف لون و عدم وجود آفت است در عضو که موجب اسهال میگردد و اگر ذوبان شحم بود اول صدید غلیظ چرب بود و در آخر مثل شحم متشابه القوام گردد و اگر ذوبان لحم بود نیز اول صدید بود اما چرب بود و در آخر صافی القوام گردد و یا از عضو غیر معین بود و این اسهال مدی بود پیش انفجار کله می باشد در عضو از اعضا صدر رویه علاج متش تقدم ورم است در آن عضو و وقوع لرزه و نافض قشوریه و علاج حبش آنست که شیره تخم خیار بن یا گلکات قد و هندی یا با سکنجبین یا با شراب زرشک سبب علاج و غذا با شعله باشد یا چونه مرغ و وای که بعد از پاک شدن میج دهند صفت آن گل از نی و طباشیر شکله دم الاخوان گل سرخ از مرکب لکد انگ تخم کاسنی دو دانگ کوفته بخیته با یک مثقال شراب سیب هند و منعم را بمقویات ضما و نایند و در اشحو قدری بنج و فلفل نمایند اگر تب نبود و سحر حاجت نبود و غیره می باشد و پنجم فصل جمع کرده و علاج حبش آنست که در آن عضو در وی غلبه شود و فیصل اسهال بعد اسهال مفتی و راضی در آن عضو پیدا شود و معرفت نوع خلط بول و براز با و از در و عضو اسهال حاصل توان کرد اگر غلبه صفرا و

و اگر بروج بود و سودا و لیست و اگر بواسطه بود و رطوبه سببه است و این نوع را اسهال دوری گویند و اگر دوری نباشد
 بلکه دوری بود و در بعضی اوقات قوی تر گردد و از فساد خون است و علل احش قویه بدن است از خلط غالب تعذیل
 مزاج با آنچه موافق باشد و قویست آن عضو که در آن مجتمع شود و لطفا و است و آنچه از عضو است همین باشد پس
 از مزاج بود و این را اسهال ماضی گویند و پیش فرو آمدن نزله معده است و فساد غذا و علل مستش
 آنست که در اول روز که از خواب برخواست باشد چیت و در نیمه متواتر اسهال شود پس ساکن گردد و با علل مانده
 و فساد مزاج و علل احش آنست که بقواتیکه نگردد بالین پست کت و پیش از آنکه عادت از خواب برخاستن
 و بجا نشستن بود بیاورد و اگر اندوختن فرمایند و آنچه بقی در پیغامده و در معده بنانند یا فرو آمده باشد بچیزی مزاج
 رقیق باید کرد مثل تخم بچیان و بار تنگ یا تخم مرو یا بنر قطونا یا شسته بت انار شیرین یا قند یا شراب صندل
 یا شراب خشخاش و اوویه قالیقه که اسهال باز دارد و نشاید و اوون و تدبیر باز و اشمن نزل باید کرد چنانکه در باب
 نزله گذشت و یا از معده باشد و این را اسهال معده گویند و این بسبب سوء مزاج معده است یا بسبب
 باز ماندن ماسکه است از کار خویش بسبب ملاست سطح معده از رطوبتی و علل اش بیرون آمدن طعام است
 بیه تغییر و احساس ثقل علل احش تن کردن است و جوارش خود و جوارشش غریب و جوارش کند و خوردن
 و یا از ضعف قوت دافعه می باشد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیاری ریاح در معده است
 و یا رطوبت لزج که میان طعام و معده حاجب گردد و یا فساد از کار خود بماند علل اشش ضعف هضم
 و ثقل طعام بر معده و غیر تنفیر و هضم بیرون آمدن این بوقت خود به سرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد
 و علل احش آنکه سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کرده بتبدیل و تعذیل کوشند و باور را برترک چیزها
 نفایح و کاسرات ریاح تحلیل دهند و رطوبتی را که علل اش غنیان و بسیاری آب و بان و شیرینی دهان و بیرون
 آمدن رطوبت به بر از علل احش تن آوردن است بآب ترب و شبت و عسل و در دست سجوارشات
 مذکور نمایند و یا از ضعف قوت دافعه می باشد و این بنسایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک فریغ
 چه از ضعف بیکبار دفع تواند کرد و آنچه دفع کند منضم شود و علل است ضعف دافعه معده آنست که زیاده از
 ده ساعت در معده بماند و بسبب آن میوست بود علل احش بچیزهای مطرب باید کرد و یا از کثرت خفله
 در معده بود علل است و علل احش در اسهال حراری باید و یا از بلغم شور در معده بود علل متشش شود می است
 علل احش تن کردن و خوردن گل قند متقوی بمطبی و آشامیدن شراب سفید و شراب میوست

و یا از شور و جوشش قرص و ریش در معده عمل آتش جوشش مان و تشنگی و حرارت است و بعد از تناول غذا در معده احساس سوزش و دردی شود و چون تسکین یابد و بر باز صدید و زرد آب رقیق بر آید عمل آتش اگر مانعی نباشد فصد با سلیق و غذا آشوب بریان کرده و عدس و برنج شسته با شیر خشک و شش و پنبه و زرد و ورم بزرقطونا بریان کرده و یکدرم صمغ عربی سوده بروغن گل سرخ و ورم چرب کرده با شراب منحل و پنبه و اگر بعد از یک هفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف حب الیمان و پنبه با شراب سفرجل و یا از بل شدن خل معده می باشد سبب خلط اکال یا شراب محوم حاده یا ورم گرم که حادث شود در معده مثل غلغله و نفی و جیره و عمل آتش برون آمدن طعام خیر نفی است بیه سببی از اسباب مذکور عمل جوش آتش که معده را بقایضات قویه ضما و کند و غذا آشوب بریان کرده بدیند اگر حرارت بود و الا شور با و گوشت سبک و برنج و پنبه و گفته اند که صوی که از شیر تازه و نان سیده خشک کرده بسازند انبات خل کنند و یا از جگر باشد و این را اسهال کبدی گویند و فوق میان اسهال کبدی می خوردی نیست که در کبدی کیلو سیت عمل معده تمام بود و در معده ضرر نمی نمود و اسهال کبدی و یا یاق و ورم می باشد و سبب انفجار و یا در کبد است و عمل آتش تقدیم و فاعض تشهریره است و عمل آتش اسهال مذکور شد و تقویت جگر با شراب و ضما دست و یا غسالی است یعنی از جگر که تازه بود و سبب ضعف جگر باشد سبب سده و یا سوز و فراج یا ورم و سوز و فراج را علامات آن معادوم کنند و رفع کنند و ورم سده مذکور شد و گفته اند که غسالی که از ضعف باشد بسوز غیر نفی زائل شود و تشنگی است که هرگاه از بیروت و رطوبت باشد مناسب خواهد بود و یا ورم صرف است این را و سده یا کبدی گویند و سببش یا فخرق اتصال جگر باشد و عمل آتش است که قرص طباشیر و گل از نی و ورم الا فوین و پنبه و غذا زرد و تخم سرخ نیمه شست و یا از استلا بدن بود و عمل آتش استلاسی بدن است و عدم علامات هیچ دروده و خروج بیدارک و عمل جوش فصد اکمل است ما دام که مرین ضعیف نشده باشد و قایلین ندیند و چون ضعف پیدا شود مجامع بر موضع کثیره اند بدن نهند و قایلین استعمال کنند و یا صفراوی می باشد از استلا جگر است و صمدیری می باشد که این از انفجار دمیله است و یا از انفجار سده و یا از انفراق شدیدی و علامات و علاج انفجار مذکور شد و علامات انفراق و صمدیری و صفراوی است که آن علامات صحیح نبود و فخطا به بر از و مرین را از خروج آن راحت حاصل شود و در وقت علامت معده بیشتر بود و چون غذا خورد و شود و تسکین گردد و عمل جوش قایلین ندیند که خوف ملاک عاجل است بلکه تعدیل مزاج نمایند

و تعدیل اسهال طبعاً و اشیر و اشیر به بارده لطیفه که در آن قبض بسیار بود مثل مشرب زرشک و سبوز بریان
 کرده باشد و نیز به بارده باشد که در کبیری پاره های جگر بیرون آیند و علامتش آن بود که آتش هضم
 گداخته نشود و کیلویی می باشد و بیش ضعف چنانچه جگر بود و علامتش اسهال سفید و گاه بود که اندک
 پسری زرد بود اسهال و قوت در اسهال و قوت خون در بدن و لاغری و زردی رنگ با سفیدی آینه و
 علامات سودمزاجات منصف معلوم شد و اکثر آن از خجرت و رطوبت است و تعدیل و تقویت
 جگر نمایند و خلط می باشد از سده که عارض شود در عروقی که معروف است به اول و علامتش
 نقل بچانب راست و لاغری و فساد قوت است و علامتش نفخ سده است و سبکجین بزوری شتر
 دیناری و یا از طحال باشد از اسهال و بسیار آید آن معده و علامتش غلبه و اشتها و سوزش غم
 معده است و تری دهن و سودا ویت بر است و علامتش اگر قوت باشد فصد با سلیق یا اسهال یا بیدار
 و بطبخ فیمون متفرخ کرده فم معده را قوت دهند و سیرر انگید کنند و مجرب یا پس چنانچه یا از صرا
 بود و گاه صفر از صفر برده زیاده از آن آید که جیت دفع فعل و لزوم است آن بکار آید اسهال حادث شود
 علامتش قوع تهی غیب و محرقه یا در عقب نوشیدن شراب گفته است و علامتش اگر صفر بسیار بود
 نفوق پدید آید و قوع تهی و آب انار ترش و شیرین مکرر تفتیه کنند بعد از آن قوع طباشیر و قوع حب الرمان باشد و سبک
 و شراب زرشک ساده و نیز قوع سنگ آب آهن تاب با اشیر بریان و نیز با برنج یا آب سماق یا از راه و نیز
 ضعف بود و قوع و یا چون مرغ بریان کرده اند از آن و اگر بریان کنند در وقت بریان کردن گردانیدن آب سماق بریان نیز
 و چون بریان شود سماق بران پاشند و یا از زرد بود و این را اسهال منوی گویند و یا اکثر اسباب که در
 معده گذشت تواند بود و از شور سطح و اصل بود و علامتش برودن آهن صید با غذا و غیر کامل الا نهضام باطبخ
 حال معده و احساس در وقت مرور غذا بروده باشد علامتش فصد با سلیق است اگر رالفی نبود
 و با اشیر بریان کرده برنج یا روغن گل سرخ و شراب سفید با شیر و تخم خرفه و تخم گول ارمنی و صمغ عربی
 و نیز با آب برگ بازنگ تخمه کن و ترک ترشها صفت نمایند و یا از شور سطح خارج معامی باشد و نیز
 صمدی بود و در و بیال و نیز در است و پیل میکند و علامتش فصد و تسکین حرارت و برگ
 خرقه و غیب الشلب تازه و سماق نمایند و از هوا سگرم اجتناب نمایند و از رطوبات فاسده که در روده
 جمع می باشد علامتش خروج رطوبات یا طعام قلیل الا نهضام است و حسن حال معده و علامتش

تقیه است بقیه و اسهال پس استعمال سفوف قابضه و از ترل و سود مزاج سرد و گرمی باشد که قوت ماسکند
 گرداند و علامتش آن چیز است که در طوبی گذشت غیر خروج رطوبات و علامتش استعمال خوارشات قابضه
 است که در محدوده مذکور شد و از ضعف اسهالی باشد چنانچه اعصاب را که بآن آمده است رخا عارض شود
 علامتش علامت اشتراکست همچنین علامتش این قسم اسهال قلیل الوقوع است و از افتتاح عروق
 در اسهال و موی حادث میشود و این را در دستار یامی معوی گویند و در رو دیا سے علامت در رو
 وفاق می باشد و رو دیا سے شش است اول متصل بعد و آن را اشتراکی گویند پس صایم نسبی
 و این بر سه را اسهال وفاق گویند پس امور پس قولون پس مستقیم و این بر سه را اسهال غلط گویند و اگر از افتتاح
 عروق رو دیا سے علامت و علامتش فرد آمدن بر از بود اول با خون و آخر بی خون بی آنکه علامت
 بواسیر باشد و اگر در اسهال وفاق بود علامتش اول نزول غلط بود پس نزول خون رفیق و کف ناک
 باقر و با دو علامت اسهال کبدی بود علامتش خف با سلیق است و اگر غلبه خون بود رب و خور
 و ریاس و سیب و حب اللاس یا شراب اینها با گل از منی و دم الاخون و صغ عربی داخل کرده باز و ده نم
 صغ بریان کرده و هست و غذا بر رخ شسته بریان کرده با شیر و تخم ششاش بریان کرده و صغ عربی نرسد
 داخل کرده باز و ده نم مرغ نیم برشت یاخته و صغ عربی بریان بدهند و حقه قابض ادخل مرغ و حب اللاس
 و گل از منی و دم الاخون را با خصل کرده بر گاه در معده غلیظ بود نهایت مفید باشد
 فصل در قوی چون اکثر قوی این در رو دیا قولون بینا نشاء کم از ان اشتقاق که با یاز و غلیظ باشد که میان هر دو
 رو دیا بماند و چنان محسوس گردد که گویا بحوال دوز سوراخ می کنند و این با وجود نرمی طبیعت می باشد
 و علامتش قرقر و انتقال در و از موضع بی وضع و قدم میوه با و غذا می سرو با و ناک علامت
 شافنا و خفها که طبیعت را فرو آورد و با و یا شکستند و البته باید که لوله حقیقه و سوراخ و اشتباه باشد
 و این نوع قولنج را قولنج رسمی گویند و یا از فضل است که در اسهال متنبس گردد و این قولنج را قولنج غلیظ
 و سبب آن احتباس اخلاط بلغم لزج بود یا سودا یا از صفرا سے می باشد و تشکی فضل و بنا و ق شدن آن
 از تشکی طامها با اندک آن یا از حرارت یا از باد یا با مس آن یا بسیار می آمدن بول یا کثرت
 تحمیل بدن از کثرت رنج و حرارت یا حرارت هوا غلج همه تسکینی در دست بجای و در آب گرم
 نشاندن و بعد از آن استعمال حقه که شکم بیاورد حقه سمیت رسمی و نفسی و بلنی و سودا و سبه

صدفت آن بسفایج مستقی تحم کفرس زیره کرمانی باویان از هر یک پنج درم سنار کی منفر حب القرم از هر یک
 ده درم گل بنفشه حب بزرگتان از هر یک سه درم بایونه یک تو لک غلی بکتوله در یک من و پنج سیر آب جو شایده
 تا پانزده سیر سد یا لایند و دو درم نمک ده درم فلوس خیار شنبه دران حل کرده صاف نموده و دو درم رغن
 باوام اضاف نموده بدو مرتبه نیم گرم حقه نمایند و حقه دیگر که در حرارت استعمال نمایند صدفت آن
 آتومی سیاه عتاب از هر یک پنجاه عدد و سه بنفشه گل نیلوفر هر یک پنج درم برگ چقدر یکدسته رازیانه
 سه درم گل غلی سفید یک کف در یکمن و پنج سیر آب جو شایند تا پانزده سیر یا از آید یا لایند ده درم فلوس
 خیار شنبه دران حل کرده صاف نموده و دو درم رغن کنجد اضاف نموده بدو مرتبه نیم گرم حقه نمایند و بجا
 رغن کنجد یعنی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در بلغمی بار الاصول و در صفراوی و حرارت شراب بنفشه و شراب
 نیلوفر آب تر سندی ترش کرده بمرق باویان و بهند تا کشاد نیاید غذا دهند و اگر ضرورت دادن غذا
 شود و بار اللحم و شور بار مرغ دهند و بعد از کشادون اگر غلبه غلی باشد حقه کنند و یا از ورم کبد و طحال و کلیه
 می باشد بعد از آوردن طبیعت بعلاج چنانچه در موضعی مذکور شد و میشود استعمال نمایند و یا از ورم
 گرم اسهالی باشد و علالتش احساس ورم و شب گرم و غلبه شنگی و متنه صفرا و سه و درد و چربی رگها
 و گزلی و ضربان ست و اگر دمو می باشد حقه بار و بلین ست بشراب بنفشه و الو و شیر خشک و فلوس
 خیار شنبه اول راه روده کشاده و در قونج بده فصل میکنند خصه با سلیق و سایر تداویر از انصده و او ویر
 و اشهر به چنانچه در او رام سده و جگر گذشت و یا از التوار و دوی باشد و سبب التوار یا پاره شدن باطن
 رود یا ست بواسطه حرکت عنیف یا فتق و قرو یعنی آمدن هوا بکلیه خصیه و علالتش حدوث آن بعد از قوی
 عنیف یا سقظه یا ضربه می باشد و احساس نفول آن کیس خصیه و خود باز آمدن و علالتش ست شکم بالین
 بلق و هموار است و حرکات مختلف با سجامی خود یا تادیو یا از وید آن یسه که سهای باشد و بعد از بلین
 بدفع آن سسی نمایند یا بنجد در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد

فصل در زخمی برانکه زخم حرکت روده است و بوقع بر از بطریق انطسار و بریدن نیاید مگر اندک بوقت
 که باغری باشد و گاه در رگ خونی نباشد و صاف می باشد و گاه در علاج هر یک ضد علاج دیگر است تحقیق و
 تشخیص آن اجتهاد و بعد از باید داشت در صبح تا شام شترتی و بین از قند و نر قطن یا تخم ریحان یا بار تگ اگر خروزر
 تخم یا بنیاید که گاه است علاج آن بلین طبیعت مثل شراب بنفشه و بلین پست و پنج غلی و گاه باشد که بشیر خشک

نیلوفر

و فلوں خیار شنبه شش تو که حاجت افتد و غذا باش بود عرس نقشه یا اسفناخ و غیره منفرجام و مندر که تمهید آید
 آنست که صادق باشد و الا نه عمل متش و دیگر باید جست که بران اعتنا تو انکرو زیرا که با وجود قیض و حبس نقل در معالجت
 که از جانب تمهید بیرون آید خاصه اگر بیرون آید پس تفحص نمایند که پیش از وقوع این مرض طبیعت قیض بود یا
 بیرون و غیره که صادق است که صفا باشد عمل متش بیرون آمدن آن بود و با براند و سوزش در مرقعه و عمل
 آتش سیدن و برب منفرجل با بار تنگ بریان کرده و غذا را از آشپز بریان کرده و برنج و جاورس بریان با شیر
 تخم ششاس بریان کرده و آب ساق چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی دارد و وضعی نافع درین قسم صفت
 آن پوست خشکاش گل سرخ بزر الیچ سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگلاب سرشته روغن گل سرخ و نقل
 کرده بر شکر نمند چنانچه ذکر شد اگر تسکین نیاید قرص طبایع شیر قافض دهند و اگر بلغم شور بود عمل متش بیرون
 آمدن بلغم بود و با براند و سایر علامات بلغم و عمل حبش آتش سیدن و شراب حبس است با تخم بریان و تخم بیرون
 کرده و غلظت برنج با میوه گزیده پخته بریان کرده و در آن انداخته بخورند و گاورس نمک گرم کرده بر شکر نمند و اگر
 ساکن نگردد و سفوف مقلدیا ثابته و بر شش ششیا حاکم نه بر شادق با قیض نافع درین قسم صفت آن
 خضه کی زعفران کند و صنف عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو کوفته بنیخته باب سرشته شیا فنا سازند هر یک
 بقدر چهار انگشت یا نه یا ده و استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیا فاک اکثر اقسام و اکثر اوقات زعفران نافع باشد
 و اگر از سر بود عمل متش زیاده شدن زعفران رسیدن سر را عمل حبش علاج بلغم است چنانکه گرم بر مقدار
 نهادن و بر زمین گرم حمام با بر شش گرم مقدار را نهادن و گاه از شستن بر زمین صلیب این مرض مادی شود
 علاجش بر دو تخم مرغ روغن گل سرخ سرشته نیگرم بر مقدار و بیشتر انواع زعفران پخته با گرم نهادن مفید است و چیزها
 سرد و صفت و آن در گرم کرده و معالجه مستقیم می باشد و عمل است آن نقل و ضربان در این موضع است
 عمل حبش این نمایند از قیض درین قسم صفت آن گل خطمی و جازی و سرشته از هر یک پنج توله در آب کوفته
 پو شایند و در آب زنی کرده شیند شیا قی نافع صفت آن گل خطمی تخم کمان خبانه کی کوفته
 بنیخته آب سرشته شیا ف ساخته استعمال نمایند

فصل در بیان معص یعنی در دره دما گویند این مرض از باد است یعنی در دره و یقین فیض از ریح
 که در طبقات روده جمع شود و بغیر پیش باشد عمل متش قراست و انتفاخ و تمدد و بی آرامی و بیرون
 بیرون آمدن باد است عمل حبش آتش سیدن و سایر اصول است که با سبوس گندم و نمک و در

آب گرم نشستن یا یا صفر می باشد عمل امتش خروج صفر است و شکی و سوزش علاج شرب آب تر بنده
 و اسهول و تخم لسان الحمل است و یا از سوز مزاج گرم امعاءست عمل امتش علامت سوز مزاج گرم است
 عمل امتش آب انار شیرین ترش است یا اسهول بگللاب و روغن گل سرخ بر سوزنده و یا از بلغم غلیظ عمل امتش
 گلابی و خرما و بنفشه و قند و محال مولدات بلغم است عمل امتش قند است قند و قند و خوردن جوارشات یا از دیدن است و اگر آن خواهد
 فصل در سبب ریش رو و با این چنین بود که بر سطح رو و با رطوبت مثل ابار اندوده با
 ناعدت و صفت صفر و صفت کبران گذر و باز دارد پس بهرگاه اخلاط حاده بران بسیار گذر و سطح رو و با
 از ان رطوبت بر سوزنده و صفت اخلاط حاده در ان بیشتر تاثیر کند و ریش گردانند عمل امتش اسهال با رو و با
 پس اگر در نفاث و بالاسی آن بود و سبب در رو و با می بالاست که امعاء و قاق و امعاء علیا نیز گویند و خون با بران
 منطاط بود و این بدانست که سبب نزدیکی با عضوا و ریه و آن دل و دماغ و جگر است و اگر در زیر ناف بود و در رو و با
 زیرین است که امعاء و قاق و امعاء سفلی نیز گویند اول خون آید بعد از ان بران و این سلیم تر بود و عمل امتش آب انار شیرین
 آهین ناب کرده که مایشت آن بر رو و قند و منع عربی و نشاسته و طباشیر بریان کرده و صاف نموده و یا شامه و پخت
 خشکاش نرم سوده یکدم با ده درم شرباب حب الاس یا شرباب انجیر دو تولد یا شرباب سبب و تولد حق کنند و قند
 طباشیر و قند که با با شرباب مذکوره بدینند و اگر تشنگی غالب باشد شرباب تخم خرما بریان کرده یا شرباب مذکوره بدینند
 و تخم سیاهان بریان کرده و اسهول بریان کرده و روغن گل سرخ چرب کرده در رو و با ساکن گردانند و غذا گلشنی بران
 با شیر و تخم خشکاش بریان کرده و منع عربی بریان کرده و بدست مالیده و پیوسته بخورد و روز ده تخم مرغ نیم برشت
 بخورد و اگر ضعف غالب بود و کمی که تپید و با چو زده مرغ بریان کرده بدیند.

فصل در بیان ویدان یعنی که ما آنچه در ازست حیات گویند و تولد آن امعاء و قاق می باشد و عمل امتش
 در شکم و احساس حرکت آن در وقت گرمی است و غشیان و در خواب و ندان بر سوزنده و از دهن آب رفتن
 و در رو و دهن و لب با تشنگی کردن و بدغوی و از سخن سخت شرم گرفتن و گاه بود که غشی و غشیان و حالتی شبیه بر
 عارض گردد و آنچه بحسب القرح یعنی که و دانه مشهور است تولدش در امعاء و قاق است عمل امتش آن چیز است
 که گذشت و بیرون آمدن آن و اگر در حمام چندان مبر کنند تا امعاء گرم شود تشنگی غلبه کند بعد از ان چیز سبب تشنگی
 بر شکم نهند اگر بالا سینه ناف هیچ گوید حیات است و اگر زیر ناف است عمل امتش چهار روز هر روز
 قدری شیر دهند و در زمان پیشین بخورد آب چرب کرده بعد از ان روز پنجم در صبح قدری شیر سگ گردان

از جایی بجای نقل کند چنانکه نفس پیاپی شود بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر یا شیرین خلو
 کرده بیکبار روشن و نامزد پیشین هیچ نخورند بعد از آن نخود آب خورند اگر پیش از آنکه سفوف را بنیاشان کند
 کباب یا اندک شیرینی و در میان اندازد چنانکه آب آن بخلق فرو رود و متعاقب آن بیکبار دوازده و اگر در دست
 سفوف دیدان صفت آن شخص در مدتی قبیل بای بزرگ کابلی قشیر از هر یک یکدم ترسشی
 ترید سفید محو تر اشد و قسط تلخ حب الیل از هر یک یکدم کوفته بنجته ابن مجموع یک خوراک است آنچه به
 بکرمی که در سر که تولد شود در اعراض تقیم بود عمل استنشخاریدن مقعد و خروج آن با بر از ست و
 عمل حبش حفته کردن باب برگ شفتا لویا شونیز و ترس و شخم خنطل ست قبل بر و غن خسته شفتا لوی و
 روغن خسته زرد آلو چرب کرده صبر سقوطری بسره که انگوری حله کرده بآن آلوده نموده بیکبار بر بند و از
 شخم خنطل و شونیز شیا فی ساخته بردارند و چون تولد اینها از بلغم است و در طبوبات از پیرایه مولد بلغم
 از رطوبات اعتبار نمایند بعد از تنقیه و رفع آن صیغ ناشتا قدری مری تجرع نمایند تا منع تولد آفتاب
 فصل در بوی اسیر جمع بسته شمال لفظ جمع بیشتر از منفرد باشد و این مری در بینی می باشد و در رم
 و در مقعد اما آنچه در بینی باشد بصورت تولوی باشد و سبب آن فساد بود که از دماغ بآن موضع آید
 و سبب آن نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن تجر گردد و گاه بود که ملین گردد و عمل حبش تنقیه و علاج است
 و استعمال موم روغن و تنشیاق باب گرم و اگر تحلیل نیابد بشکافند یا بپزند و بمرهم بر داند آنچه در رم بود
 در امراض رم خواهد آمد اما آنچه در مقعد است یا قوی بود که بر افرا و عروق که در مقعد بود خون سوداوی بر شود
 و آن سه نوع بود تولوی که صلب است مشابه تولوی و غلیظه که شبیه بدانه انگور و توتیه که بشکل توت شامی بود
 و هر یک بیرونی و اندرونی می باشد و دامیه می باشد و عمیاء عمل حبش فصد با سلق است و ایضاً و سحبات
 ساقین و تنقیه سودا و اصلاح سبز و جگر و غذای صلیح تری افزاید طبیعت را از قبض نگاه باید داشت
 پنجه می نافع از برای بواسیر صفت آن برگ مورد و بنال باد نجان پوست بچ کبر مکی صاوت شخم خنطل
 پوست مار اجزا بر مقل از رزق نفعت مجموع نخور سازند و بر آتش گذارند و در زیر گذارند از آن خشک کرد
 دو آئیکه مین عمل کند صفت آن سور سجان شیرین ریون چینی نرم کرده بر آن موضع بر بندند
 عمل کند ضحادی که در بواسیر تسکین دهد صفت آن با لونه اکلیل الملک گل خنطی تخم کتان از هر یک
 سه درم افیون زعفران از هر یک یکدرم مقل از رزق دو درم کوفته بنجته به زرد و تخم مرغ و پنبه مرغ

و در غن گل سرخ و مغز ساق گاو و کوبان شتر سرشته فضا کنند اگر دامیه بود و مال خون نمی آید و خواهند که بیاید نه هرگاه و بسیار
 طما کنند و اگر دامیه باشد منع آمدن خون نکنند بلکه با فراطرسد و موجب ضعف گردد و پیش منع کنند بقرص که بر
 و شرباب استیبار و شرباب حب لاس و شیانفی کجلی نمایند و صفت آن کنند رنگ نارنجی مازو سه بهر هر
 و صفیانی شب یانی افاقه یا صنف غری ابراز بر کوفته بنجته بگللاب سرشته شیانفما سازند هر یک برابر خسته فرما
 و عمل نمایند و دست کاران بطریق بریدن علاج آن کنند لیکن اگر متعدد و نباشد تمام را باید برید و اگر تپ
 این علاج کامل است ولیکن خالی از خطر نیست و الا با دوا سیر یا دوی بود و فلیظ و عسیر التخلیل و در دسه
 مثل قویج اعداد کند و گاهی سیر یا گاه در آید و گاهی سیر یا گاه در آید و گاهی سیر یا گاه در آید و گاهی سیر یا گاه در آید
 به سبب از اسباب اسهال که ذکر شد و سبب ریح بود اسیر تخلیل اخلاط سودا و ید و استعمال آن بر
 فلیظ و علل اجش تنقیه سودا است و مداومت بدوا سه کاسه لریج مثل جوارشات و امثال
 آن اما تلکین طبیعت و اسهال در بود اسیر سبب ریح است که از بود اسیر حادث میگردد و انقباض عروق
 بود اسیر چنانکه انقباض عروق معاد که ذکر شد سبب اسهال میگردد و علل متشن علامت بود اسیر است
 سفوفی نافع از بر اسهال بود اسیر صفت آن قوای خطائی که بای شیمی گل مختوم از هر یک
 دو و انگ کوخته بنجته یا با است چکه بنجورند و معجون غیث السدید از بر اسهال بود اسیر نافع است
 و خورون و منفض مبتدی و ورق الغیب تر اسهال بود اسیر را نافع است و همچنین بلبله سیاه
 بار و غن گاو بریان کرده

فصل در نوا صید و آن قمر بود و مواضع و در میان مقعد و خصیه و از آن صید و وزر و آب میر و نافذی باشد
 علامتیش آنست که هر روز زلفشارند و شیانف غرب که در امر من جمیع گنوها باشد بگللاب سوده سه چهار قطره در آن بچکانند
 فصل در اوم مقعد اما س قعید یا از خون و صفرا باشد و علل اجش فصد با سلیق است و بدو عن گل سرخ و بنجور
 و هر چه فضا کردن بعد از آن صفا کردن بر دمن گل و موم و زرده تخم مرغ بعد از آن صفا کردن بخلی و سر تنفشه و خازنی
 و بایونه و اگر جمع شود و تخلیل نماید بچشاند آن را بنظرارضج نماید بود بلکه پیش از رضج او بر بشکا فتنه تا ماصور نشود
 فصل در شقاق متعذر و آن از حرارت میوست می باشد علل اجش مری سوزان و دمن گل سرخ
 و سفید لرج و موزار سنگ و مغز ساق گاو و موم غیث که کثیر او شاسته بکار سب زنده و اگر خون سیلان کند
 شادنج و دم الاغین و شبت سوده بر بخارینند

فصل در حکم مقعد آن خارش مقعد است از دیدن خردی باشد و نه کور شد و از اخلاط غریبی بود و بوی باشد
 علائمش غلبه اخلاط است علائمش تقینه این اخلاط و جنباب از مولد آن مسخ مقعد و غن گل سرخ و سرکه نافع است
 فصل در خروج مقعد پنبه بیرون آمدن و این مریض کو دکان را بسیار میشو و در وری نافع از برای
 خروج مقعد صفت آن برگ مور و مازوی سبز گل سرخ گلنار فارسی کوفته خیمه بعد از آنکه موضع را بر وزن
 گل سرخ چرب کرده باشند پس باندون بپزند

باب دهم در امراض کلیه و مثانه و صفات و اعضای تناسل

فصل در وجع کلیه پنبه در گرده یا از با دست علائمش تند و بنگرانی و بی علامت حصان چنانچه
 بسیار از موضع بموضع منتقل بود و یکی آن در خلا و معده و نیکویی بهضم علائمش بار الاصول است که در آن تمام چیز
 خارشک ریوند خطائی و پریسپا و شان راصل نماید و در آبریزن نشانند که در وی با بونه و شبث و اکلیل الملک
 چو شانه بده باشند و صفا از سداب و با بونه و شبث و کما و از سدوس گل سرخ و نمک سازند و یا از ضعف است و
 سببش باز سو و مزاج گرده بود یا از لاغری آن با سنگ قره اما سو و مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع در گری
 قاروره و تشنگی بران دلیل باشد علائمش اشره و اغذیه و اطلیه باره و تقیه و استغریخ ماده اگر مادی بود و اگر سرد
 بود و سفیدی قاروره و ضعف پشت چون پشت پیران و ضعف باه و دلیل آن بود علائمش حقه که در آن
 با دام تلخ در وزن حب اقرطرم و وزن قسط نامیدن این دو غده و موضع گرده و بر اغذیه و اشره گرم و همچون غده
 و ماده اسیمات مویست نمودن و اگر مادی بود و تقیه بدن کردن است اما لاغری گرده علائمش سفیدی رنگ مل
 و کثرت بول و در پشت و لاغری بدن و قلت شهوت باه است حلا و نافع از برای این قسم صفت آن
 منزه با دام شیرین متشکر نازجیل متغیرند و مغز پنبه تقیه و بر ستور حلا و سازند نان سیده و رخی و کله بزرگه و کوفته
 یکسان نافع است و اما سنگ قره بعد از این خواب آمده و در جمیع اقسام و در گرده آبریزن نافع است
 فصل در عسر البول یعنی شوری که در کلیه اسباب هر آیه اس مثلیت با بوی و طایفه شانه یا بشه بدن نیم خون اسهول و گری
 در تبهای محرقه واقع شود یا از سو و مزاج سرد و باطل شدن جنس مثانه یا صبر بول باز و اشتقاق آن بسبب انقباض سنگ
 مثانه یا ضربه است که مثانه رسیده بود و معا استقیم یا درم رحم یا کلی خشک و طوبی لندی یا با و طلیط و اسهول استقیم
 یا بیش و قرحه در مجری که هرگاه بول تابان میرسد و در یکند پس میل مثانه میگردد و با عین المودی یا با لافان خیمه و علائمش
 آماس مثانه اگر گرم بود و تب محرقه و صفت مثانه متغیر مثانه و زبان و تشنگی و سیاهی زبان است علائمش

کنند و شیاف ابيض بروغن بنفشه یا روغن گل سرخ حک کرده در اعلیل چکانند و علاج بیالافترنج نصیب
 و آبریزن که در آن بزرگترین مضطرب باشند بنشانند
فصل در بیان حرقت بول یعنی سوزش کثیر از تیزی و پور قیة آن بود و بسبب حرارت بگو بسیار می خورد
 و علامتش حرارت مزاج و گنجی قاروره و تقدیم شربیات و ماکولات حاره علامتش آشامیدن
 شرباب بنفشه تبری هندی ترکیه و شراب الود شراب امار و لعاب بز و قطونا و امثال اینها قهوه
 درین قسم نفیست هفت آن مخمر تخم خیار و باد رنگ و مخمر تخم خیار دراز و مخمر کدوی شیرین
 و تخم خرده متشبه نشاسته کثیر آب السون مخمر تخم خریده اجزا مساوی کوخته پیخته لعاب بز و قطونا سرشته
 اقراص سازند و هر روز و شغال آنرا با یکی ادا شریکند کوره بنوشند و طلا با رنگاک بر موضع جگر
 کنند و اگر صفرا غالب بود شیر خشک با آب تمر مندی یا آب انار ترش و شیرین حل کرده و امثال آن
 استفراغ نمایند و اگر حرقت بسبب برهنه شدن مجرای از رطوبتی که بران مخلوق است باشد سببش
 یا بسیاری جماعت است یا تناول دررات یا طعام نیر و شور و علامتش تقدیم این احوال است
 علامتش ترک آن اسباب و چکاندن سفیده تخم مرغ در جلیس است و غذا با کمی بره و پنیر خالص و غیره
 و بایم گندم و اسطوخودوس و زردی تخم مرغ نمک و اگر سببش بجماری مثانه و جرب آن میباشد علامتش
 نتن بول و خروج مد و و چینه و شل نبوس از قرحه و لاغری بدن و بول علامتش چینه های تر است که در قرحه ذکر شد
فصل در تقطیر بول بسبب حرقت بول میباشد که در مجرای سوزش کند پس نفش معلوم بود و جمیع
 نفش نیز علامتش سوزش و زردی بول علامات غلبه صفرا و تقدیم چیز با گرم علامتش
 دادن شرباب آلوست بشیره شمش و بشیره تخم خرده متشبه بشیره تخم خیارین و غرض از تخم خیارین نیست
 که بنده باشد و او را بول روان چه ماسکه بول را بار و دادن مناسب است و بسبب سردی مزاج
 مثانه و ضعف ماسکه آن میباشد پس برنگاه افشیدن آن جمع کرده و قادر نباشد یا ضعف و افسوس دفع
 نتواند کرد الا اندک اندک علامتش خروج بول بود و بی سوزش و سفید و تقدیم تدایر میده و علامتش نفوذ
 اظرف کشید و جوارش کندری مقوی بحال است و قتل مویز و از اسباب عسر تقطیر نیز می باشد
 علامتش عسر تقطیر است علامتش سردی است و قتل مویز و از اسباب عسر تقطیر نیز می باشد
 میباشد علامت و علاج آن آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسطا لیدن یا زیت باروغن کوفته که

در آن خرمیان یعنی جبهه سرد و خشک ملزوم باشد و یا از حرارت مثانه باشد که آب بسیار بندوبست میکند و مجاری فرغان
میگردد و مثانه ضعیف میشود علما قش حرارت مزاج است و از گرمیها ضرر یافتن قمر صاف و درین قسم صفت آن
طبا شریف و گل از منی تخم خرد و قشر تخم که بود قشر خشک و شش کوفته نیمه آب سرشته اقرص سازند اگر ریه بکشد
زعفران اضافی نماید و تیر باشد و در قسمی که سردی بود بر ششها بنایت مناسب است و مفید است
فصل در بول از شتر خا و عضله بسبب طبیعی می باشد بر علاج سلسل بول که از سردی بود و در وقت نرسیدن
و در وقت خواب از استامه شراب و طعام و میوه با نکه پدیدارند و سم پیش که آنرا بگویند و سم دیگر است و نرسیدن
و بسبب مضعی بر شتر و با آب بنوشند مفید بود و دماغ و گرده را نیز نافع است

فصل در بول الدم آنچه خون صرف باشد از کشودن رگهای بود در گرده و از مثانه بسیار نیاید از گرده
بسیار آید و کشودن رگ از ضرب و سقیه می باشد و از تعدد و گرمی باشد و گاه باشد که بعد از آن بیاید
چنانچه از مقدار برمی آید و قبل از آمدن در و در قطن مایه میشود و چون خون بیاید تسکین یابد و علما شش
نصف با سلیق است الا آنکه از کثرت بود و در قمر که با آب شرب آب آس در همه اقسام نافع است
و یا از ضعف گرده و ضعف جگر می باشد علما قش آنکه بول غسالی بود آنکه از ضعف گرده بود و سفیدی و غلظت
برو غالب بود آنچه از ضعف جگر بود سردی در وقت است و یا از پیش می باشد علما قش و قوی آن
بعد از حدوث فرجه و من بول است علاج او علاج فرجه است

فصل در حصی الکلی سبب فاعلی سنگ حرارت عارض از اعتدال و سبب مادی خلط غلیظ از جمیع است
و هرگاه ماده را خلط و از وجبت کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و دفع آنرا دفع کند و بتیاریت رگ شود
علامت سنگ گرده در و در گران است و قطن است و چنان نماید که چیز از آن آویخته است خاصه که بر آن کینه
کنند و هرگاه اما از فضل متلی شود در موضع گرده در و در پدید آید و صفای بول از که در وقت در سوب برنگی که سرخی
خورد و در دست نرسد رنگ گرده بود و گاه بود که در خصیه که در جانب چپ آن گرده بود پدید آید و در پای که
از آن جانب بود و در وی و خدری حادث شود و گاه باشد که در و سنگ گرده بدو قوی شتاب بود و فرقی میان
آن این بود که در و قوی غلبه کرد و در سوبی بالا در و راست و چپ میل کند و در و گرده بر یکجا لازم بود و در جانب
پشت اندک مائل باشد و صاحب قوی بر ملا نفست یا بدو صاحب صفات شدت و علامت سنگ مثانه
در و در راست و قوی آن و گران و در بدن خفیف انتشار و استر خا و بی سبب ظاهر و در سوب برنگی

سنگ
در و در

فاکسری یا سفیدی و پوسته مرصع بان مائل بود که دست بر قصب مالده هرگاه بول کند در حال خواب
که دیگر بار بول کند و باید دانست که شک مثانه بزرگ و درشت باشد و شک گرده جزو غیر درشت و شک مثانه
در و کند مگر آن وقت که در پهلوی بول افتد و بول را باز دارد و زنانه شود شک خاصه در مثانه اندک بود و شک
مثانه کوکان را بیشتر افتد و عارض شود شک کلیه که بول را و شک مثانه را و غیره بود و شک گرده
فرماند و علل آنست که بدن را زاده آن پاک گردانند بقی و او را بعضی اوقات تا ماه آن جمع نشود
از طعامها و غلیظ اجتناب نمایند و بخوبی ضم و لطیف تدبیر و در وقت همجان در و اگر خون غالب بود
فصل کنند و اگر طبع خشک بود و حقیقه نمایند و در این نشانه که دران با بونه و خشک و شفت و طبعی و کربس
و طبعه جوشانیده باشند و اگر حرارت غالب بود این از منقبضه و پرسیا و شان و شک سازه و در این از
گرم و پند چون تخم کرفس و دو قوه با و بیان و انیسون و صندل و شونیز و او و یه مد و بار و مثل تخم خیارین و تخم خرفه
و شک و غلبه کافور و او و یه مد و صندل چون پرسیا و شان بحسب حرارت مزاج و در وقت آنکه
مزاج طبعی چون از این پیرون آید و در غن شفت بار و غن منقبضه در مجاری و مخرج مالت و گویند که از این
بزرگ آید پس اگر حصات پیرون آید فیما والا اگر در مجاری بماند بلعها با حقیقه نمایند و محجمه بر مخرج که در آن باشد
نمونه با سنجاقش و فلوس خیار شنبه آب را زبانه و در غن با و ام شیرین و پند و اگر در مجاری قصبه گردد و
و آب گرم نمند و قیر لعابها در و غنها و و چکانند و دست بران مالتا پیرون آید و او و یه مدت مثل
جم الیه و باشد که سنگ را بریزند و پیرون آید و در غن و قریب در و چکانند و خاکستر حریب و او و یه مدت
دار و دیگر در حریب که بران سفیدی غالب بود و در ظرف آتشی نیمه و سر آن را محکم کنند و بر و زو و شفت پخته
و نه زو و مافته که دران مان پخته باشند و شش شش ساعت بگذرانند پس پیرون آید و شش پخته یک و در آن
خون میش آب کرفس یا آب ترب و او و غلیظ عجیب و او و این را بیدار کند و یه مدت مثل چهار ساله
که در اول رنگ بر آوردن انکاف و بیج کنند و خون اول و آخر را بریزند و میان را دیگر نریزند و بکار نزنند و در
آفتاب خشک کنند و از گرو غبار محفوظ دارند و یکمقال آن را بدیند و حب القلت را و در آن شفت و غنها
تا غیر عجیب است و چنین شک و ترب و اگر سنگ مثانه ریخته نشود و در شکافتن و پیرون آید و در آن
در سن و گویند در جنبی نظری که تر است اما سنگ گرده را نریزند و نشسته که بشکافتن پیرون آید و در آن
فصل در او و ام قصبه و قصب و آن باز خون بود یا از صندل بود و حل متش سحر خوار که در آن

و در قوی باشد قلا چش آیزن نبفته و پرسیاوشان و خشک سازند و آیزن اگر در قوی باشد
 دفع شود و اگر پیش خون غالب بود فصد با سلیق و قصد صافن و استغفر رخ صفا و ترک گوشت
 است طلای نافع درین قسم صفت آن آرد و جنب الثعلب کشیده منشاک یا تر کاسنی تازه کوفته
 بمسکه انگوری و گلاب و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند طلای دیگر مستعمل بعد از طلای با قبل صفت
 آن آرد و با قلا آرد و عدس باب جنب الثعلب سرشته طلا نمایند طلای مستعمل در انتهای آن صفت
 آن آرد و با قلا گل خطمی تخم کتان گل یا بونه اکلیل الملک کوفته باب جنب الثعلب و روغن گل سرخ
 بزوده تخم مرغ سرشته طلا نمایند و یا از بلغم بود عملش سفیدی و نرمی و در داندک است عمل آب
 قیاب ترب یا و سیر و شبت نیم پا و و عملش شش تولد و ضا و اکلیل الملک و یا بونه و حله و بزرگ کتان
 است و یا از سود بود عملش صلابت و کموت است و عملش تنقیه سود است و اگر آن غلبه
 خون بود فصد اسیم کنند و مطبوخ اقیقون و هند و ضا و یا بونه و اکلیل الملک و بزرگ کتان و حله و بزرگ
 شش ماشه و قمل از زرد یک ماشه و فخر ساق گاود و تولد کنند

فصل در بیان فتنه و قبلیه هرگاه که بر غشاء صفاق نمینی پوست اندرونی شکم از آن دو مجرای که در پیشین
 آمده اند و اطباء آن را کیس آشیان خوانند کشاده شود بسبب طوبه یا حمل بار گران یا
 رفعت یا از بوی بر جستن یا با غلیظ یا ضربه و ازین کشادگی اگر ثرب یا حباب یا روده بان فسر و آید
 و کیس آشیان برسد و اگر امعا فرو و آید از قلیه الامعا گویند و اگر رسج فرو و آید آن را قلیه الرسج گویند
 و اگر آب فرو و آید از قلیه الماء گویند و قلیه را دره و قمر و نیز گویند و بسیار باشد که رطوبت غلیظ فرو و آید و بجا
 غلیظ تر شود و آنرا قرد و کمی گویند و علاج این قسم علاج ورم حلیب است و اگر کشادگی چنین نبود کیس
 آشیان تواند رسید پس در گوشه ران باشد آنرا فشق الاثرین گویند و اگر غشاء مذکور سوراخ شود و در برابر
 ناف یا بزرگ یا بالانز و چیزه از آن بیرون آید آنرا فشق مراق البطن فشق البیتین گویند و آنرا نیز عارض شود
 و علاج در میان دردت شدن فشق و فشق ممکن است اما در غیر ایشان غیر ممکن پس فرض محافظت بود تا زیاد نشود
 از حرکات قوی و دفع حوت و مجامعت تا صبر بر تمل از طعامهای غلیظ و میوه و خمیر و هرگاه چیزی کیس فرو و آید در آب
 گرم نشاند و چون از آب بیرون آید روغن گل سرخ و روغن یا بونه گرم کرده بماند تا بجای خود رود و
 چپسته آید و بسته و از در ضا و ازین اوویه کنند صفت آن برگ مور و کیل و گلاتار فارسی یک تولد

ماندنی بهر یکتوله صبر قوی می کند و جزا سر زلفت و می مثل از زرق ابله سر شرم با همی بهر یک یک توله و در
قبیله الریح چند بید سترو و غن فرغیون و فرغیون بار و نون یا همین حل کرده و در ابلیل چکانند و در قبیله الماء آب گستر
خورد و صفا و ازین آدویه کنند صفت آن تلخه سگرین کا و شکاک گو سفند سگرین که در ترقه فلفل و اگر آب بسیار بود
بزل باید کرد و مضاف و در ستم چهار غراب آنرا بیرون آورد تا غشی حادث و حاصل نشود و قوت بسمال ماند
پس موضع بزل داغ کنند

فصل در نقصان پاه یا بسبب ضعف شهوت می باشد یا بسبب استرخا رالت و ضعف شهوت
از ضعف بدن می باشد علل امتش لاغری و زردی رنگ و قلت خون است علل حبش تدبیر بک
تدبیر یا قنای چون غذای موافق و خواب و خوشدلی و ترک جماع مدتی و یا آن از قلت منی می باشد
علل امتش قلت منی بوقت بیرون آمدن است و سبب قلت منی خشکی آلات منی باشد و علل است غلظت
و انتفاع بجمام غلب و دخول در آب فائز و چیزهای تری افزاینده است علل حبش تدبیر بدن است
با غذیه و اشربه و فواکه و یا از بیرون است علل امتش خشک شدن آلات منی می باشد و نیز به شوارسه
بیرون آمدن منی و باقی علامات بروت نیست علل حبش تسخین بجزای گرم و مناجین حاره است
مثل باوة السیات و معجون زرد عونی و معجون لبوب کبیر و معجون حب الشفا صفت آن حب الشفا
از نجیل یک و یونیز چینی دو جز و زماثل سه جز کوفته بنیمه بعل معجون سازند شربت یک نخود و معجون
حافظ الباه صفت آن فلفل سیاه و اچینی با و یان جوز بوشک معطلی کنیز جوز مائل اجزا مساوی
کوفته بنیمه بعل معجون کنند شربت مقداری نخود و یا از حرارت می باشد علل امتش غلظت منی و بسبب
بیرون آمدن و احساس بحرارت و سوزش در انوقت و انتفاع بمبروات است علل حبش بمبروات
مثل شیر و تخم خرده و شیر و دمنه گاو گوسه و یا از رطوبت می باشد علل امتش رقت منی و فسر یا فتن از
ترسیت و علل حبش بمجا حین و دفع رطوبت است و یا از ترک جماعت و فسر موشی نفس است و قلت از
تولید منی علل حبش استعمال آدویه و اشربه و اغذیه یا سیم است و نظر کردن بمقادیر حیوانات و استماع
و حکایات و احادیث درین باب و یا از فکری و تصویری می باشد مثل زرد و تعشق و یا منقرضه از ان
بوجبه یا توهم آنکه نباشد که در انوقت ضعیفی ظاهر شود یا آنکه کسی او را سمع کرده باشد و پسته باشد و غلظت
رفع و دفع این افکار است و تصور رات و یا از غلظت دل و دماغ و معده و دیگر و کرده است

و بدلیل و علامات ضعف آن اعضا باشند و تقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از استرخا آلت
و ضعف بدن است و علامت و علاجش ذکر شد و آنچه از ترک جماعت است در عضو منور پیدا میشود
و علامتش پیوسته آمدن قنطیر است و شیر و آب گرم نهان است و یا از قلت نفخ در اسفل بدن میباشد
علامتش تناول چیزهای منفخ مثل باقلا و انجیر و تخم و آب و یا از سردی اعضا قنطیر است و علامتش پدید
رقت منی است و سولت خروج آن به انتشار و ضعف حس حرکت و فتوری و لاغری و بی علامتش
اگر مومن باشد معالجه فایده ندارد و تقویت دل و شادی و پویای خوشی در تقویت باه مطلقا اثر تمام
دارد و اغذیه یا بهیله قلیه پیاز مغز کلیده قلیه کنجشک تر و گوشت بز خاله مرغ فربه بهر سیه شیر برنج بخیل
نیمبشت مایه بریان فواکه محرومین خیار بالنگ خیار یا شفتا لود و فواکه مبر و مثل انگور و خرمای و شفتا
و مغز گردگان و انجیر و وید یا بهیله سفوف زعفران شعله پیاز شیر مایه شتر اعراقی قنطیر گاو خشک کرده
بسویان سوده شقاقل فو لیجان همین بوزیدان زرنبا و سورنجان دار چینی بسیار منفعه است
کنجد بزرگتان و از ترشید با قنطیر نمایند

فصل در بیان سرعت انزال اگر از حدته می باشد علامتش حرارت و سوزش وقت
انزال است و زیاده ای از چیزهای گرم علامتش استعمال اغذیه و اشربه بارده است و یا از ضعف
قوت ماسکه است بسبب برودت و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیاده ای
منی بخوردن چیزهای سرد و تر است و علامتش استرخیدن بدن است از رطوبت به سهال و سستی
و آمدن روغن قسط بر عانه و قضیه و یا از ضعف اعضا و نسیج است و سده و کرده و علامتش نقصان
باه و قلت رغبت بجماع می باشد و علامتش تقویت آن اعضا است و یا از صفت و معرفت منی
می باشد و فی الجمله بهیله قلیه قنطیر و علامتش پدید است

یا سبب پاره و مهم در امر احتیاج است

فصل در امر احتیاج بدانکه در پستان و رحم و مایه و منی و چیزهای دیگر در سینه و پستان و منی و چیزهای دیگر
و امری که از همین بدن و پستان و منی و چیزهای دیگر در سینه و پستان و منی و چیزهای دیگر
و امری که از همین بدن و پستان و منی و چیزهای دیگر در سینه و پستان و منی و چیزهای دیگر
و امری که از همین بدن و پستان و منی و چیزهای دیگر در سینه و پستان و منی و چیزهای دیگر

تسکین حرارت محلات مثل خطمی بابونه و اکلیل الملک آب گرم سرشته ضما و نمایند و اگر بسبب ضرب و نقطه درمی
 دران پیدا شود و منور و ماش را کوفته آب برگ مورد و آب برگ سر و سرشته ضما و نمایند ضما و برای
 درمندی صفت آن آرد جو آرد و عدس آرد با قلا گل سرخ مساوی در روغن گل چرب نموده در سر که
 نمیکرده نیکرم پر پارچه طلا سازند و بر پستان بچسباند ضما و دیگر چوب سیده پوست کپنال تخم حلبه
 پوست بخی از نذ گیر و همه را کوفته و بخیته ضما و کنند ضما و برای خردی و سختی پستان صفت آن بخی
 کند و روی مونسری خام هر دو را بر بر در عرق سهجونه تا چهار پاس کحل نمایند بعد از آن ضما و کنند
 فصل در قلت اللبن یعنی نقصان شیر یا از کمی خون بود بسبب بیماری یا خردی و
 آن بوجهی از بدن یا سوز مزاج در بدن یا اندک خوردن غذا یا استعمال چیزهای که از آنها خون کمتر
 متولد شود و علت متشنج تقدم این اسباب است و علت حبش منع و استعمال اغذیه و اشربه محمود
 که خون از آنها بسیار تولد کند و یا از کمی خون میباشد بعلب که از اخلاط ثلثه و علامت صفرا زردی
 شیر و رقت و عدت و علامت بلغم شدت بیاض و امیت و میل جمودت در بوی و طعم و علامت
 سودا غلظت و قلت شیر است و علت حبش تنقیه بدن از اخلاط غالب و تغذیه بعد از آنست ضما و
 که شیر و پستان زیاد کند صفت آن تخم باد و روج نمیدم آرد با قلا و ده درم کوفته بخیته یاب باد و روج
 ضما و کنند ضما و یک شکر غلیظ را به ملاح آرد صفت آن بخیته خطمی و بخیته بر سینه و پستان ضما و کنند ضما و که شیر را
 که بسبب گرمی و خشکی نموده باشد با خنک نموده گرداند صفت آن بک بخیته ساقی آب سائیده اندک گرم نموده بکند

باب دوازدهم در امراض رسم

فصل در اورام رحم عدوت آن یا از ضرب و نقطه میباشد یا احتباس طمث یا سقوط حین یا در و
 یا از کثرت جماع علامت ورم تب گرم بود و در ورم در میان نام و عانه آن موضع را تنه گویند و در ورم
 آن از پشت و از اقطن گویند و عسر بول و براز و تواتر بھن نفس و علامت حبش فصد یا سلیق و عسر یا عسر
 و اگر قوی باشد فصد یا سلیق کنند پس صافن ضما و نافع صفت آن آرد جو آرد با قلا گل سرخ
 کحل خطمی هر یک یک تولد سوده آب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه و آب خرفه تازه و سرشته
 ضما و کنند و حقیقه بر جم بلع با و روغن سوسن و کنند و آب گرم و برگ خرفه و استمال آن و بعد از آن
 و آبنزن که دران بابونه و اکلیل الملک و خطمی جو شایند و باشند نشانه و اگر نخیل نیاید

و جمع شود و نشجات مثل بزرگ کتان و توله خبازی و حلبه چهار توله ضا د نمایند و چون منقرض شود بشیر و نبات حقنه
نماید و شراب انار شیرین و شیر تخم خیار بن دهند و در هر نیم انقیداج بروغن گل سرخ رفیق کرده در قیل حقنه
نمایند و بعد از تنقیه اگر مندرج نشود گل ارمنی و دم الاغ بن هر یک و توله و اندک کن در صفت در
مشمشا و روغن گل سرخ گل سرخ کرده حقنه نمایند علامت ورم بلغمی سبب آن ارتفاع
موضع و ثقل و عدم در و معده و تهیج اطراف است علامت چشم منقرض کردن است و مسهل بلغم و ادر
ضا و مستعمل در ابتدا صفت آن کشنیز باز و خبازی و اندک بایونه ضا و کنسند ضا و
که ورم انرا پیدا کند شسته بود بزرگ کتان حلبه انجیر زرد و اکلیل الملک بایونه شبت ضا و نمایند
علامت ورم صلب صلابت موضع و گرانی و کسالت و لاغری و ضعف ساقین است و گاه باشد که شکم
مثل مستقی شود علامت چشم تنقیه از اخلاط غلیظه و اخلاط سوداویه است و روغن خنجر و روغن شبت و
روغن بایونه حقنه کردن و مالیدن و مرهم رسل و مرهم و اخیون از داخل و خارج بکار بردن و لظول از
شخم خطمی و خبازی و تخم حلبه و بایونه و بزرگ کتان و ضا و از برگ خطمی و برگ سوسن سفید بکار دارند -
فصل در بیان کثرت سیلان طمث بسیاری طمث یا از امتلا ابدن از خون و دفع کردن طبیعت آن را
بطریق طمث است و علامتش قوت بدن با وجود سیلان دم است و عدم ضعف و تغییر بدن و رنگ
و تا ضعف و تغییر رنگ پیدا نشود حبس کردن آن جایز نباشد و چون با فراط انجا به قصد باسلیق باید کرد
تا ماده از انجا نبهرد و و اما خون بحسب قوت و امتلا باید گرفت چنانچه بحسب صفای معلوم میگردد
تا طیب ما بهر نباشد در مثل این محل بر قصد جراحت نمایند و مجمه بالنار بزرگ پستان نهند و قرص که با با
حب الاس بدیده و شیا ف کلمی که صفت آن در بواسیر گذشت استعمال نمایند یا از حدت و در وقت خون
می باشد و علامتش زردی رنگ و ضعف بدن و رفت و سنورش است در انچه سیلان میکند و در وقت
خروج زردی آن و علامتش استفراغ است ببلوغ بلبله زرد و شامه و تغییر بدن و بشیر نشست و
اشناسیدن قرص که با با زرشک و رب انار شیرین و شراب ریاس اگر به صنباح و دو انگ بزرگ بلیج کوفته
با قدر پیچیده نیکو بود و اگر با عصاره لسان اسل و شیر تخم خرفه بدیند بهتر است و اگر نیم شقال شاخ کوزن سوت
بآن ضم کنند صواب بود و اگر از بلغم بود بر خون و انار فاقوت ماسکه افواه عروق با غلبه سودای تیز که موجب
تفتیح آن گردد می باشد مبلات معلوم گردد و اگر قدر پیچیده در روز و شب بر دار و در سایه

خشک گردانند رنگ غلط غالب معلوم گردد و در علل جیش بعد از تنقیه بر مایه است مذکور مدوامست نمائند
 و یا از بواسیر رحم می باشد و علل است و علل جیش مذکور شد و یا از قرح رحم که بسبب عسر ولادت یا جذب بیش
 و چنین سرده یا التهاب خلط حار را سی یا کشادگی دم می باشد و علل جیش انقباض مذکور شد و آنچه از اسباب باقی ماند
 فرجه از کندی و هم لایخون و انزروت و مرگی و شب یمانی و پوست انار سوخته محمول نمایند و اگر در بطن و کفرت
 بان نرسد این ادویه را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل خفته نمایند و اقرص که با شراب حبیب اللیس
 یا شراب انجیر و پند و اطلیه تا بقیه بر قطن و عانه گذارند و پنبه در همه انواع لاسم و اندک
 فصل در احتیاس حیض سبب آن اگر کثیف خون باشد علل است لاغری بدن و سردی رنگ
 و تقدم اسباب کی خون است مثل امراض استغفرخ و تعب و ریاضت و علل جیش و کثیف غلظت
 موافق و خواب و راحت است و اگر از غلظت خون می باشد سبب سردی یا اعتدال بلغم یا سودا بخون
 علامات سردی یا بلغم یا سودا بران ولالت میکند علل جیش بعد از تنقیه و تعدیل اخلاط ادویه مفصله
 مدبر بکار برند مثل کرفس و انیسون و رازیانه و فوئج و شونیز و دارچینی و سلیخه و جوز بو کوفته بصل
 ادویه سرشته سمج سازند شربت و در دم شیاخی که حیض بکشد صدقت آن اسهل می شود
 از هر یک یکمیز و دو میز جلی و جوز و جله را کوفته بزرگ گاو سرشته شیاخ سازند و چسبند
 بر دانه حیض بسته را بکشد شیاخ و دیگر که همین عمل کند صدقت آن آشنان
 فارسی عاقر قرحه العیاضین سداب قریون اجزا مساوی کوفته بقند سفید سرشته شیاخ
 و بر دانه و یا از خشکی می باشد علل است خشکی و بلغم و لاغری بدن است علل جیش مداومت بشارت غلظت
 و حمامهای ملوحت افراسست در دهن نفشه و کدو و پنبه بطلالیدن و جاز می و غلظی و بزرگ خرفه محمول نمودن
 فصل در احتیاق رحم این مرض چون شبیه بصرع بود و نبوت و دور آید و فروت دران این باشد که صاحب
 آن مرض چون بهوش آید از آنچه برودار و شود حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود و بدو کف بر زمین چنان
 نیاید که در صرع آید سبب آن یا احتیاس طمث بود و بهرگاه بطول انجامد کثرت منی و استحاله آن کیفیت سمی
 علل جیش اگر در وقت نوبت غشی بود و غیر بوی خوش بپینی و اشتن بپویی ناخوش بپینی و اشتن بر رحم
 مناسب بود و در وقت های گرم که دران مشک و عنبر حل کرده باشند و رحم مالند و خفته کنند و اما بعد از نوبت
 اگر از احتیاس طمث است بمعاجه و دران آن اشتغال نمایند و فصد و مافتن کنند و اگر از کثرت منی بود و جوی

وجاع قویترین اسباب این مرض است. خاصه در مبتلا

فصل در نقرس و آن یا بوی است یا مغزوی یا بلغمی یا سوداوی علامت عمومی عظمی قلع است و مری باشد در ضربان
و دیگر علامات غلبه خون علامت است و همان بلغمی بلیله زرد و قوی سوزنجان و در ابتدا ضما و کون باین نهادن و فیل
صندل خنک صندل سفید گل سرخ کشنیز تازه و خرقه ترگانی تازه حباب و اگر در غلبه داشته باشد مثل زبرالنج و پوست شمش
و فیلون یعنی خدرت و طلا و نخل نمایان و بعد از آن در جوگن بفتش گل خطی خبازی و در انخطاط اکلیل الملک و بابونج و
نمایند و در بیضی افند و اوجاع مفصل کرم و سسرو و اشربه و مسهل است سوزنجان شیرین در فصل
باید کرد که ترایق مفصل است علامت صفراوی آفتاخ قلیل و زردی رنگ شدت در دو مرار است
و دیگر علامات صفرا علیش اگر در مری فی اسهل قوی باشد فصد کند و بلغمی بلیله زرد و صوب سوزنجان
تتقیه نمایند و غذا و شراب هر روز بدستور است که در امراض صفراوی دانسته شد عمل کنند صفا و نافع و در نیم
صفت آن آرد جو تر شده که کشنیز تازه و فاکانی تر و خرقه تر با هم مخلوط نموده و ضما و نمایند و درین قسم احتیاج
تعمیل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ کمی در دو عدم مرارت و تقدم تدبیر است موله بلغم علیش
است بابت ترب و غسل اسهال سوزنجان و مسهل قوی و هند که ماده رانیک نفیج داده باشد
بماز الاصول و گلنگین و قبل از تقیه بگل یا بوز ضما و توان کرد که محلل است بیه خدمت اما بعد از تقیه بر کتان
و غلبه و شبت و اکلیل الملک بار و غن قسط نماید نمایند علامت سوداوی قلت تمد و کمی در دو و کثرت
و شتی و صلابت ورم و کثرت و باقی علامات سودا است علامت استنفراغ سودا است حسب مزاج
بهر کسی بقصد و اسهال و فصد و محله و در غنما و گرم و تر و نطولات گرم علامت ترکیب ماده ترکیب علامات و
اشکانات ارتفاعات می باشد چنانچه گاهی از شیا، ناز و گاهی از شیا باره و فاع یا به علیش کرب ما و یا کرد
فصل در رجوع الورک و بعضی عمیق است پس علامات ورم بران نیک و تابانی گردد و بعضی اوقات
علج آن فحاحه اوجاع مفصل باشد و این است که رابع در ابتدا ضرر برسانند زیرا که ماده عمیق بود و رابع
بجوب حبس و تعمیل میشود و مفصل را بر خلع میبایست و از پاکه مرخیات مثل خطی و خبازی در ابتدا و نافع
مگر آنکه ماده بسیار قوی بود و اگر خواهند که استنفراغ کنند در دوی فصد بلیق کنند از جانب در و
اگر بلغمی بود و قی و حقه و ش یا فماس و دیگر شکی تدبیر نمایند و در غن قسط نماید و ضما و ناسه قوی
مثل جنید ستر و عاقر قرقا و خرو و سوزنجان ضما و نمایند و بعد از آن ضما و ناسه که بیشتر از کوشند

بکنند و گاه باشد که بدائع کردن آن موضع احتیاج افتد بقانونی که در ترکیب عمل بداند که درست نه بطریق
عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود معصب تر باشد
فصل در عرق النساء گاه باشد که پای را لاغر می کنند و عرج حادث می شود و از او جاع مفصل عرق النساء
و نفرس در مرض نخس و بازگشت زیاده است و اصناف عرق النساء و جمع الورك مثل اصناف
و نفرس بود **علاج شش** مثل علاج آن الادویه آنچه اشتعا کرده شده و در قسم موسی نفرس عرق النساء
اگر قصد کنند و از بسلین کافی نباشد قصد عرق النساء نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النساء و جانب
النه نادرا افتد و در کتب هر پنج حصص جانب شش اکثریت است

باب چهارم در حمیات و روز حرمان

فصل در حمی یعنی تب و آن حرارت غریبه است که در دل مشتعل گردد و توسط خون و روح و شریان
در جمیع بدن پراکنده شود و باشتغالی که بافعال ضرر برساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم حمی و حمی
و حمی غلطی حمی یوم است اول کرم گرم گرم و پس گرمی آن بدل رسد پس بسائر اعضا و اخلاط و حمی و قوت
آنست که اول در حرارت غریبه باعضای و مایه تخصیص دل تا بر سر کندی پس بارواح و اخلاط و باقی اعضا مشتعل
گردد و حمی غلطی آنست که اول اخلاط گرم شده و عفونت پس گرمی آن بل سرد اخلاط چهارست و کباب بسیار و نفوس و اخلاط
عروق است یا داخل عروق و باید دانست که گرمی اخلاط و حمیات غلطیه سه عفونت می باشد و اخلاط گرمی آن
بعضایان غیر عفونت نیز میباشد و بعضی حمی موسمی را منحصراً قیامی داشته اند و در شایان تب یا از سبب یا و به سبب
یعنی و او بر بدن یا نفسانیه یعنی و از و بر نفس مثل غم و هم دفع و دفع مضطرب و خواب و تعب و اسهال و در و
و اگر شکی و تشنگی و تخم و فساد و در معده و یعنی او را هم بر ظاهر بدن و دقوت و آفتاب و اعتسالت آب و چیزها و
گرم خوردن و ترک حمام کسی را که حمام معتاد بوده باشد و از زکام و نیز از گرمی علت امتش عدم تغییر یا فاحش
در بعض و فار و ره است و بیشتر بنافض و تشعریه ابتدا کند و حرارت آن مثل حرارتی باشد که از حمام
ساوشت می شود و بعضی اندک مغارقیت کنند و اکثر زبان قحای آن بقول اکثر سه روز و بعضی شش روز
گفته اند و این قول بعید است و علاج هر یک علی التفصیل در کتب مطول و سطور است و علی الاجمال مقایسه
سبب بود و چنانکه تفریح در غمی و مشامه در غمی و تسلی و غنیمت و استحقاق و استقامت مضرح و در غمی
و تغذیه در جو عیب و استغراق باسهال و قوی و در غمی و استغراق باسهال و قوی در غمی و استغراق باسهال و قوی

که از آن سال آب سرد و عادی شود و در همه اعضا و حیوون آن تخمیه غذا باز گیرند و اغذیه لطیفه صناع الکیمون
 به تخمیه و در قسام قبی و غمی و جوی و آن کسانی که در بدن ایشان مراد بسیار بود و به تو سیم و در غذای آن
 جماعت مطلوب بود و قی و قی و آن اسباب سابقه می باشد مثل تپهای محرقه هرگاه مدتی گشت حرارت آن
 در رطوبت اعضا و صلیه تاثیر کند مثل درم گرم در سینه جا و درش شود و بسبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب
 با ویه می باشد مثل جم و غم و غلب و غلب و سهر خاصه و درین جوانی و هوای گرم و محروم از اجان را و نزلات
 حاره صفا ویه که دایم از سر سینه انقباض کند مخصوص در هوای گرم علالتش نبین و دقیق و صلب متواتر
 ضعیف است و درگاه دست بروی نهند حرارت اندک نماید و هر چند دست نگه دارند قوت گیر و دو اندک
 سبیل تو طیم کند و این دلیل قوت باشد برین تب و این تب بر حدش نیک سوس نباشد و زیر اگر همچون مزاج اصلی
 گردیده باشد و این تب را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوف بر دستن این مقدمه باشد که در بدن
 و جوش رطوبت گردید یکی رطوبت اولیه اصلیه گویند که اتصال اعضا و آن می باشد و دوم رطوبت ثانیه
 گویند آنرا چهار مرتبه باشد اول آنچه مضموری باشد و عروق که غذا با اعضا میرسانند و از رطوبت عروقی گویند
 دوم آنچه بر افواه عروق سابقه شمرده است که آنرا رطوبت افواه عروقی گویند سوم رطوبت که بر اعضا بر آید
 شده باشد و مثل شبنم بر آن چسبیده باشد آنرا رطوبت طلی گویند چهارم رطوبتی است که قریب الانعقاد آید
 باشد و این رطوبت قریب الانعقاد گویند پس چون حرارت افواه رطوبت افواه عروق کن و شروع نماید در
 افکار رطوبت طلی با سوزن مخصوص باشد و چون افکار رطوبت طلی کند شروع با افکار رطوبت قریبه العبد بالانعقاد
 کند سیمی نبویل باشد و مرهون که با تمامی این مرتبه رسد کمتر خلاصی یابد و چون این قسم را نیز فانی کند و شروع با افکار
 رطوبت اصل کند با سیم مفتت تسمیه یابد و هر سه را می دوق گویند و آنچه در مرتبه اول بود و معرفتش شکل
 باشد و علامتش آسان و آنچه از مرتبه دوم بود و یا نزدیک آن بود و معرفتش آسان و علامتش
 شکل باشد و مرتبه سوم را علامتش نباشد مرتبه اول برید و ترتیب اندیه و اشربه باره
 مزاجه چون مار اشعیرست و مرغ چو به و گوشت بزغال مخصوص پانچ بزغال و شهاب حباب و شهاب
 شب و فرو شبیه تخم خرفه و تخم سکنجبین بوق کاسنی و عرق گا و زبان یا شک و شبیه تخم خیارین و
 و کدو و هندوانه و شنبلیله و زرد آلود و هند و آنچه مرتبه دوم بود و یا نزدیک آن محتاج بود به علاج
 قهیر باشد پس در ربع انیر شب شبیه تخم خرفه و تخم سکنجبین بوق کاسنی و عرق گا و زبان گرفت با یک از اشربه بنده

دوق شینجو حست انراوق برهم نیز گویند هر چند از قبیل حمیات نیست اما عادت پلما بایز او آن در ذیل دوق
 جریان یافته استیلاریوست بود بر مزاج بی تب و حرارت بدنش یا استیلاریوست یا ضعف بدن
 و حرارت غریزه انسان که عاویه از فعل خود بازماند چنانچه در آخر عمر عارض میگردد و با استیلاریوست است
 که تسلیل و تدویب رطوبات کرده باشد و انحاء حرارت غریزی و باین سبب سردی و خشکی عارض شده
 باشد با فراط استفرغات یا افراط در تدبیر حمیات علی قشش نهول و خشکی و لاغری مثل حال شایخ بی
 اشتها و التهاب و گاه بود که پس سردی محسوس شود و نبض صغیر و بطی و متفاوت بود اما در وقت اشتداد
 ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق مائی بود علی حشش ترطیب و تسخیم بدن باشد
 فصل دهمی موی که از اسطیقه گویند آن از غلیان خون بی عفونت میباشد و تقسیم سه نوع است اول قشش سرخی
 و چشم و استقلخ و تهر در رگها و گرانگی و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت و بی تشعیریه و نافض
 ابتدا کردن است علی حشش فصد کردن است و دادن مار اشعیر که با عدس و تمر میزند پیچته باشد و یاریکها
 و ادا شرب شراب عتاب و شراب آلود شراب زرشک و شراب تمر میزند و شراب غوره و شراب
 انار ترش و شراب نارین یا از عفونت علی قشش سنگی نفس عظم نبض و بعضی این قسم را مطبوع خوانند و موی دوم
 عقینده صفت بود و متراپه یعنی انچه روز بروز قفص پذیرد و زیاده از آنچه تحلیل رود و متساویه یعنی متعفن است
 تحلیل بود و متناقضه یعنی متعفن کمتر از تحلیل بود علی حشش علاج سه نوع است اما موی خارج عروق
 حیاتی بود که حادث شود در ورام احشاء باطنی مثل دماغ و آلات نفس و معده و جگر و کبد و معالجات آن مانند گوشه
 فصل دهمی صفراوی اگر صفرا خالص بود در خارج عروق متعفن شود و غلب خالص ناسنده
 علی قشش است که یک روز بود و یک روز نبود با نافض شدید و تشعیریه یعنی لرزه چنان نماید که
 سوزن در روده میزند و تالت زمان نافض و زود گرم شدن و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب
 و قلق و قی مراری و باقی علامات صفراوی علی حشش است که در اول و دوم شیر و تخم بز
 و هند یک توله یا لعاب اسبقول شش باشد و عرق غلب الثلب ده توله و شربت نیلوفر و توله و
 و خاکی چهار ماشه پاشیده بدهند و غذا و پیراشنجو مقشر باشد شربت نیلوفر و توله و شام و ال مزاج
 مقشر باشد که نرم و هند و روز سوم شیر که منفر کدی شیرین یک توله و هند با لعاب نیز قله نا
 شش ماشه و شراب نیلوفر و توله و روز چهارم بومن شیر و تخم کدو شیر و تخم کاهو و شیر و تخم خیارین و توله و

باین نسخه صفت آن را زیاده پدیدرم پوست خج باو میان هفت درم تخم خیارده درم تخم کشوث پنج درم
 سرکه سه سیر سفید و دو سیر بدستور مرتب نمایند و در اول هر نوبت تخم ترب و شبت با سکنجبین قوی نمایند
 و در تقویت داده اهتمام کنند و بعد از آنکه ماده پخته شود و در قاروره اثر آن پیدا شود و مسهل و مهیند
 حسب سبل نافع از برای جمیع بلغمی صفت آن غار یقون سفید یک درم مصطکی یک دانگ ترب سفید و چون
 نیم درم شحم خطل یک دانگ کوفته بخیه آب حب سازند جمله یک شربت است اگر مقدم برین مسهل در
 طبیعت قبض واقع شود طبیعت را بچینه که در آن قطعه ریوند دقیق و سرمق دانه و لبلاب و سنبل و گل گلی
 باشد نرم سازند و اگر در وقت خواب ریوند چینی را حسب کرده فرو برند صواب بود و غذا نخورد آب باشد
 که در آن را زیاده و مرغ و کباب تیوج انداخته باشند و قوی باید داد که چون نوبت در آمده معده سبک
 شده باشد اگر تغذیه برین وجه میسر نشود یا غر نوبت باید انداخت و اگر ماده بلغم داخل عروق بود
 تب بلغمی لازم حادث شود و این را همی لشقه گویند علامتش علامت بلغمی و اثره است الا آنکه باین تب
 نافع نبود و در روز عرق نبود مگر در وقت مفارقت و این تب به تب دق شبیه بود و در شبانه روز
 شش ساعت فتور داشته باشد علامتش علاج مواعطیه است الا آنکه بمطلفات و چیزهای
 گرم تبدیل و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین و رب آن گلقدار آفتابی اقتضای نماید و شراب لیو با چینی را
 و گرم که دارا کند مثل تخم خیارین یک توله و تخم خربزه یک توله و پرسیاوشان یک توله و سیاه باشتند و بعد از آن
 سکنجبین بزوری و مالیدن بدن و ترشهای بلغمی مناسب بود و اگر تسبیح عنکبوت را در تب بلغمی مالند بخواهید فایده دهد
 فصل در بیان حمیات سوداویه اگر ماده در خارج عروق بود درج دایره حادث شود و یک روز گیرود و
 روزنه و آن یا از سودا نیست که از سودا طبیعی تولد کرده باشد و یا از اختراق بلغم و یا صفرا یا خون و علامت
 بریک ازین اقسام را به علامات آن خلط بود که از آن تولد کرده باشد و اگر حادث این بعد از مطبوع بود دلیل آن بود
 که از اختراق خون است و اگر بعد از مواعطیه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمیات صفراویه بود
 دلیل آنکه از صفرا است علامتش اگر از اختراق خون بود باید که قصد با سلیمون کنند و بعد از نفع
 ماده اسهال بمطبوخ آفتیمون کنند و اگر متولد از بلغم باشد سکنجبین بزوری و سهن بمطبوخ تخم ترب و سکنجبین
 محلی سه فرماید و حسب سبل از آفتیمون و ترب سفید و سفایج و غار یقون و لاجوز و سوخته بدستند
 و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین سافج و شراب لیو و عرق کاسنی و عرق گاؤ زبان و در همه اقسام

نافع است و قی سکنجبین پوست پنج خربزه نمایند سهل از سنا رکی و تر سندی و شش بخت مقوی با تسبیح بیان
یار و غن با دانه شیرین و میند و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد عت می باید کرد و اگر ماده داخل عروق
باشد ریح و اثره حادث شود و این قلیل الوقوع است و علل متش صفر من و بطور متفاوت و چون متش
وزیاد قی حرارت بر بلغمی و اندک آن از صفر اوی و استند و بر بلغمی بود علل جش فصد با سلیق است و
فصد صافن اگر قوی باشد استعمال مدرات و مسلمات شود و علاج عام در همه صناعات ریح آنست که
روز نوبت بهیج نخورند و اگر صفر اوی باشد سکنجبین دهند و با تداوی آن سق فرمایند و در میان لڑات
ندهند و در میان تب اگر آب خورده باشد در معده جمع شده باشد البته قی کند و در آخر تب سکنجبین
یا شراب لیمو یا شراب نانج یا عرق گاؤ زبان و میند و در روز دیگر خور آب که در آن سرکه یا آب گامه و معویز و
و تر سندی پنجه باشند و بسبب مزاج هر شخص مایه و آنچه لایق و اندک و منع در آن انداخته باشند باید داد و اگر در
یوم راحت که نشود نوبت خواهد بود و بهر مزوره یعنی بهر مرض اقتضا کند شاید خاصه کسی را که بدن قوی
و اشتها می ضعیف بود و اما در روز متقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتها می مرغ خوردن نباشد هرگز
آب انرا نهد و اگر اشتها غالب و یا ضمه قوی باشد بجای مرغ گوشت بز خاله تقطیع و قتی که علامات

از مان ظاهر شود و روز سهیل و دن فروم است بود

فصل در بیان جمعیات هر کس که گاه در قی شلاق غلطی یا در خلطی مثل صفر اوی و بلغمی یا در غیب جمع شوند
آنرا مرکب گویند و ترکیب یا بر سبیل مبادله می باشد چنانکه کسی که بگذرد و دیگر کسی بگیرد یا داخل چنانکه یکی بگیرد
و در میان دیگر کسی بگیرد یا مشار که چنانچه در زمان گرفتن هر دو ترکیب باشند و از جمله مرکبات آنچه آنرا نام
یافته شده شطر الغب است و این نبی باشد مرکب از صفر و بلغم چنانچه بهر تهر باشد و در تب غیب غیر خاص
هر دو خاطر از شدت اشتراک بیشتر که یک تله شده آشنای چنان است پس هر دو یا و اثر بود یا لازم و یا صفر و یا
و اثر و یا عکس بود و هر گاه بود که صفر غالب بود و علامات آن ظاهر گردد و گاه بود که بلغم غالب بود
علامتش غالب و انقباض علامات شطر الغب آن است که در یک روز قوی تر باشد و روز دوم ضعیف تر
علل جشش مرکب از علل صفر اوی و بلغمی منفرد باشد و دانست که در معرفت مواد جمعیات
اعتماد بر احوال کنند نه بر نوبت چندی شاید که دو غیب باشند یا سله ریح بر سبیل سبب مرکب
گردد و بهر روز نوبت بگیرد پس توهم شود که بلغمی بود یا دو خمس که بهر طریق غیب آید پس توهم شود

که صفراوی بود و ظاهر خطا بود پس علاج آن بملاج صفراوی مشابه بود اما در معرفت ماهیت بعضی
حمیات و عدد ماهیت با عدد بعضی مرکبات بدو استدلالات باید کرد و چنانچه در ربع و خمس و سدس
و امثال اینها علم بوقوع ماهیت آن حمیات تعلق گیرد و چنانچه در دو و غیب و سه ربع بدو مواظبه بود آن
معلوم گردد و چنانچه اگر در روز گیر و دیگر روز گیر و معلوم گردد که مرکب است از دو ربع و اگر در روز
بگذرد و در روز گیر و دلیل آن بود که مرکب از دو خمس است و اگر در روز گیر و سه روز گیر و معلوم است
دو سیم باشد پس درین سه صورت آخر به پیمای ماهیت و عدد استدلالات شده باشد و در صورت
دوم هر عدد و در صورت اول بر ماهیت و باید دانست که خمس و امثال آن از قبیل ربع است بنیاتی
تعلق است و علاج آن مثل علاج ربع بود بنیاتی احتمال لطافت و تلطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از دفع
ماده مسهل ندرت پذیرد و قبل و بعد از دفع صفراوی و فواصل را انتظار دفع مستحب بود و اما که ماده
ساکن باشد و متوجه غرض شریف نباشد که اگر این چنین بود قبل از دفع مسهل داون واجب بود که در آن
مسهل پیش از دفع موجب طول مرض است و انتظار موجب هلاک مریض و در جای که انتظار دفع موجب
نیوز اگر طبیعت را قوی باشد بقتله کند و ملین ضعیف تواند داد و در روز نوبت و در روز بجران مسهل
نباید داد و در روز ششم مسهل داون خطرناک است

فصل در بیان داون مسهل و حمیات صفراوی و بهترین ایام و حمیات صفراوی از برای
مسهل داون هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است در ایام بجران و غیر ایام بجران و روزهای که در آن ایام
از ایام بجران نیک واقع شود ایام بجران نیک چهارم و هفتم و یازدهم و بیستم و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و نهم و یکم و نهم و بیستم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و نهم
رومی گویند سوم و پنجم و نهم و سیزدهم و نوزدهم و روزهای که در آن بجران نادر افتد و اگر افتد بدو باشد
ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و نهم
واقع شود و جمیع بیست و پنج روز است و در پانزده روز باقی بجران نیست و بجران بر ماعاف احد بجرانها
خصوص در حمیات و موی و نوزد یک قصد باشد پس اسهال پس پس طرق پس دوا بول پس اسهال
باب پانزدهم در اورام و پوچ و اصراف که در جلد حادث شود
فصل در بیان حصیه و جدری و خصبه را بفارسی سرخچه گویند بیش غلیان خون دفع فضلات است

که از خون یا در وقت حمل و یا از شیر و غیر آن جدا و لاوت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیر انگور تا علیان
 نکند صاف نگردد و و سلیم آن سفید بزرگ بود و بوده اندک با سانی کرب و اضطراب و بدترین حصه سیاه بود پس
 بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد و از چدری آنچه پهلوی داشته باشد یا مضاعف بود یعنی فصل یک دیگر باشند
 و علامت این هر دو مرض تب مطبقه و محرقه و در پشت و خاریدن بینی و فرج یعنی ترسیدن و خواب و
 بیداری بود علاج اگر بلغمی بود قبل از ظهور فصد یا حجامت و غذا شور بای عدس میزند و از اشربه شراب
 عنباب با عرق گاو زبان و دو درم خمه یعنی خاکشی که از آب شیرازی شکرنگ گویند مخلوط کرده با شراب عنباب
 بپزند و قدری سبزه خاکشی در پیاده و بهتر بپزند و اگر در پیون آمدن کنند می کنند خود و کاس و بادیان و عنباب
 و کشنیز از هر یک یک درم انجیر زرد و هفت عدد در آب میجو شانه میسازند و با شراب عنباب و تخم خمه یعنی خاکشی بپزند
 و قدری است اگر کم در زیر دامن نهند تا بخار آن مسامات را کشاوه گردانند و به مولیت بر آید از برای حفظ اعضا
 باطن بقدر یک انگ مرور این سفته سوده بخور از برای سبب است بروز و تسکین الم بر این یک انگ گل شقایق نیم
 بپزند و در ایامی که بروز مطلوب است یعنی از چهارم تا هفتم خود آب یک توله و ملبوخ عدس یک توله و یک توله
 و گند یک توله بپزند و اگر درین پنج عدد و انجیر باشد بهتر است و اگر طبیعت بر معصوب و مجد در نرم بود بپزند
 اگر آمدن طبیعت خفت و راحت و تسکین کرب بود قبض کنند و الا از دو قبض آن آب شراب مندل یا شراب شکر
 بپزند و غذا عدس که بعد از دوسه جوش آب آن بپزند و آب نو در و یک کنند و اگر دوسه بار چنین کنند
 قبض زیاد کند و کافور در آب کشنی تازه حل کرده یا سماق در گلاب میسازند صاف نموده با شیر و انار و
 شرش در چشم چکانند منع بر آمدن آبله در چشم کنند و اگر ناچار آب حنا که باب گرم خمیره کرده باشند به بند نه چکانند
 این عمل کنند و مندل را بگلاب سوده در بینی چکانند مانع بر آمدن آبله در آنجا شود و بشه آب قوت شامی غرغره کنند
 با آبی که در مس ساق دگل سرخ و عدس مقشر چشانیده باشند غرغره کنند تا خلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله
 بسیار بزرگ بود و پر آب و بر جبهه خواب تحمل نیابد و ضرر است که بر آید و جو یا آید و از زن خوابانند و یک که بپزند
 نرم بود و انب است و اگر موضعی ریش گرد دگل سرخ و از زروت و دم الاخوین نرم سوده بر آنجا بپزند و اگر آبله در
 خشک شود و قدری چوب گز در پیون و بپزند و خشک و از این تیز تر که عدس گل شرش و از شمشیر چوب گز در آب بپزند
 پس قند زنگ لاهوری و می افکنند یا در پیون بپزند و از جای که آبله با شکافه بود و شک آب در و از
 فصل در شیره شربا باشد بعضی خرد و بعضی بزرگ سر این بیشتر چون بود و فصد پیدا شود

باخاریدن و کرب یا از خون می باشد علما متش بسیار سه سرتی بود بسبب حرارت و در و
 ظاهر گردد و در روز بیشتر بود علما حبش قصد اکمل است در وقت صیانت که در میان برود
 آن می باشد و تلکین طبیعت آب آلوده سیاه و تهره نندی و زرد آلوده در وقت آن آب زوفا
 تر بریدن ریزند و سر که با آب خورده یا زوفا گل سرخ بریدن مالیدن و غذا ماکش
 و عدس و تهره نندی باشد و از میوه ها آلوده و ناری میخوش خورده شود و یا از باغی باشد و
 علما متش میل آن سفیدی و همچنان آن وقت شب است و علما حبش آنست که بمطبوخ پخته
 مقوی ترید و هند و غذا شور بای ماکش و نخود باشد و از اشتر پس بکنید که بسیار ترش باشد
 و هند و در حمام آب کرفس و سرکه و تخم خربزه کوفته در هم سرشته بر شام بدن مالند
 فصل در ماکش اناس سرخ بود که در ویشانی حادث گردد و علما حبش سرتی آماس و در ویشان
 در سر و راست و علما حبش قصد قیال و مجامع ساقین و تلکین طبیعت است بشیر نشست
 و تهره نندی و در وقت تلکین و صندلین و فلفل و گلاب بر حلق و سینه طلا کنند تا ماده فروزی
 و غذا شور بای ماکش و مارا شیر و عدس با تهره نندی ترش کرده و هند و از اشتر به شمره
 تهره نندی ترش کرده و صندل سرخ آب کشیده تر سوده طلا نمایند و اگر بیشکافند و زرد
 آب بیرون آید و موم سفید و روغن گل سرخ و مر و از سنگ مریم ساخته بگردانند
 فصل در جرب یعنی کرب یا خشک است یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه
 یا بمل جرب از فساد خون می باشد و سبب فساد خون یا مخالطت صفرا باشد یا بلغم شور
 یا سودا رسوخند علما حبش اگر مانع نبود اول قصد اکمل نمایند پس جرب هر خط سبب
 آن و هند و شاه تره و سنبل و خیار و شنبه و زهره و قهوه و لادن و صبر را در روغن جرب
 مزمن اثر بین است بر روز نیم شغال خیزند سه روز متعاقب بعد از آن یک روز بخورند و یک روز
 بخورند تا و شغال خورون شود و ملازم است حمام و ترکه جماع مانع ترین چیز است جرب
 و حکم را بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه بکار برند طلا کنند مانع جرب را طلب صفت آن
 زرد و مدح و مزه و پویه مایه آن قنبیل مر و از سنگ اشتر حبش الفیضه فوشار شکار یعنی جرب
 کبریت زرد و کوفته خیمه اجزا مساوی الون بر روغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند

اندر این کتاب

طلای نافع از برای خشک و تر صفت آن قویای کرمانی مغسول مردار سنگ زینت است
از هر یک دو مثقال سرب را بکند از نود سیاه را در وی اندازند و بار یک چوبی ده ایا در آن نهم ده
با دو سیر سکه و دو سیر روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی نافع است

فصل در بیان قوی باقاری که چون گوشت و بندری را و نامند آن در شتی بود بر طلا بهر دست اگر بسیار
باشد فصد کنند و طبع افیمون دهند و اگر اندک بود تقیه است نیست مگر اگر در من باشد و در من
گندم بالیدن مناسب بود و گرفتن روغن چنان بود که وصله آهن را پس کنند و قدر سه گندم بر وی
آن ریزند و سنگی گرم کرده بر وی گندم کنند و آنچه از آن بسیاران کنند روغن گندم سه امروار سنگ او
و منقح او و حفض را گرفته بر روغن گل سرخ سرشته طلا کنند سیاه هم در دانه ای مذکور مناسب است
فصل در وصف پیشش که در کرم و در بر سر روی و در کرم و کازن بسیار و او شش شود و حلال پیشش اگر قلبه
خون بود فصد و حجامت کنند و اگر صفرا یا بلیش بود یا سودا بود و آنچه مناسب آن بود تقیه کنند طلا نافع
صفت آن تو مال مس از زردت سفید مر و سنگ کا خرد خورده و در کرم کوفته بر روغن گل سرخ
و سرکه انگور سرشته طلا نمایند طلا را دیگر خاصه است کرم گان زرد و چوب مر و در سنگ پوست انار کوفته
سرکه انگور می در روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند

فصل در بیان و ماسیل گاه بر آمدن و نعل که اگر بسیار بود فصد باید کرد و در آن مناسب حنظل
غالب ماسیل باید و او ترک گوشت و شیرینیا کنند و هر گاه از گوشت چاره نبود گوشت بز خال دهند
و از میوه ها انار ترش و ریاض یا خوره یا خرنوبی مناسب است تقوی نافع از برای و ماسیل صفت آن
زرد شک منقح آگوی بنهار اخربانی عذاب شب بخساند و صبح و آب آن شراب عذاب و داخل کرده
بیا شامند و در ابتدا حدوت و درم و دوا و در آن استعمال نمایند طلا نافع که در ابتدا استعمال کرد و بشود
صفت آن صندل بگل آب سوخته فلفل کوفته بر قطونا یا آب نرغزه تازه و کاسنی تر و گلاب سرشته
طلا نمایند و اگر وادع نفع نکند و غرضش که فلفل حلی و صیاری با سفید تخم مرغ خورده نمایند چون جمع شود گندم
پا ویده یا انجیر تخم کوفته بشیر گاد پخته بر آن نهند و چون بکشد بدوازیم پاک شود و هر می از مر و در سنگ
دو درم و سفید آب قلعی دو درم و موم سفید یک درم روغن گل سرخ چهار درم هم ساخته بکند
فصل در وادع در سنگ گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود علاقهش ضربانی قوی و در کرم

وگاه بود که تب شود علل حبش فصد و تلین طبیعت است و تعدیل مزاج بیمار الشحیر و اشتریک باره در ابتداء
مازوی سیر لیسر که سوده طلا کنند یا حبش الحدید لیسر که سوده بالند یا اسبقول لیسر که سرشته ضما و نمایند و اگر در
قوی باشد بزرگ اینج و افیون لیسر که سوده طلا نمایند و بران برف و یخ نهند اگر دفع شود و فبا و الار و فین گرم
نهند تا تحلیل یابد اگر تحلیل نیابد پانزده پخته در زیر خا کستر گرم نهند پس شکافته بران بندند یا گندم را
خامیده بران بندند یا تخم مرو و انجیر در هم کوفته بران نهند یا پخته شود پس بکشد یا بندیش و مرهم نهند
فصل در شایب یعنی مسه آنرا نرخی گویند سبب نرخی یعنی ثولول خلط غلیظ یا بلغمی یا سوداوی یا مرکب
از سودا و خلط حبش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند پس مسهل دهند و اگر خون غالب نبود بر مسهل
اقتصاد کنند و اگر معدن آن اندک باشد و طلا دفع کنند و سیاه دانه یا گندم نرخی یا سیرین بزرگ لیسر که سوده طلا نمایند
نمایند که در دوزخ نرخی زرد یا سوز دانه بیرون کرده طلا نمایند و ایل گردد

فصل در بیان حمزه میان عوام لیسر با معروف است علل قش سرخی باشد که چون انگشت
بالند ز ایل سود و باز بزدوی سرخ شود و در پوست بود نه یادتی نداشته باشد و از موضع بی موضع می آید و از جا
بجای رود و این قسم را خالص گویند و علل حبش استقریغ بدن از صفراست و غذا آشجوا از اشتریک
شراب عناب که به ترمندی ترش کرده باشند طلا و نافع صفت آن صندل سوده و کشنیز تازه
دیگر خرفه و لسان الحمل و اسبقول و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج تحلیل نباشد و غیره
آن بود که صفرا خون مختلط باشد پس از پوست تجاوز کند و در کندن از موضع بی موضع رود و بقلعونی که ذکر
نموده شد شبیه بود علل حبش فصد کنند پس استقریغ صفرا و بعد از آن استعمال طلا
روایع پس طلا و محل مثل خطمی آرد و جو

فصل در بیان حمزه جبره سیم و انما بود و این متفرق می باشد و جمع میباشد و نهایت سرخ میباشد پس
خشک ریشه گرد و در آن نهایت بود مثل درو عضوی که آتش بران نهند علل حبش فصد و اسهال صفرا
پس در دوسه لیسر که برین ریزند یا جو شد پس قدری کافور قیووری بران ریزند و بموضع جبره طلا کنند
فصل در بیان نار فارسی و آن مثل جبره بود الا آنکه هر جا که ظاهر شود خطهای سرخ مثل زبانه آتش
پیدا شود علل حبش مثل علاج جبره بود جدا فصد و اسهال و بر چترهای که رطوبت و احمیت در خون
احداث کنند و پوست نمایند مثل بار اشحیر و هندوانه و خیار و شفتالو و کدو طلا و نافع از برای نار فارسی

صفت آن مانوی سبز خضی که کافور قیصری سوده بزرگ و لعلی آب برک لسان عمل
و آب خرفه تازه و آب کاسنی تازه سرشته طلا نمایند

فصل در بیان غلغولی و آن در می بود از خون عملی تشنگی و سرخی و تمد و بسیاری ضربان
علاجش فصد است و در ابتدا طلاست از سرخ صندل و صندل سفید و فلفل و گل ارمنی سوده بزرگ
و آب کشنیر تازه و اگر ازین طلا در روز یا ده شود و فی الحال دور کنند و همین طلا بر عضو که بالاسه است
نهند و در روز دیگر آرد و جو کشنیر تازه خبازی یا لعلی آب برک لسان عمل و چون بهینند که کمتر میشود و طلا
از با بونه و کللی الملک بزرگمان و حلب کنند و در سبه اورام از حایت اوقات از لجه خافل نماید و در
ابتدا رواج و در تریاچ جمع کردن میان رواج و مرغی و در آتشی مرغی و در اسطفا عمل صورت
و اگر نیند که تحلیل نیافته و جمع شده و در سبه و در سیم کوفت ضا و نمایند و امثال این تا پخته شود
و تدبیر کشان آن کنند مثل سبکین که ترو آشوت یا آلت

فصل در بیان اورام مغایر سه عضو بود که هر یک مفرغه عضو رئیس واقع شده اند الباطنی یعنی
مفرغه دل باشد و در بیه بیخ را آن که مفرغه بزرگ بود و غلغولی یعنی پس دو گوش مفرغه داغ بود و در سبک
درین اعضا درم حادث گرد و از آن است که اعضا رکیه و او را با سنج دفع گردانند و یا بر اطراف ریشتی و در
و از آن موضع متوجه به عضو مافت شده باشد چون بآن اعضا رسد و در اینجا همانند بر آگ گوشت نرم دارد
و آن را محوم رخوه گویند علاجش تفصیل بر خیات از ابتدا لجه از متقی بدن فصد است و امثال
مثل آب گرم ریختن با سنج و مسکه مالیدن و غلغولی و منقشه و خبازی ضا و کردن و احتمال رواج
جائز نبود و درین موضع

فصل در بیان خنازیر و سلعه خنازیری در می صلب و غلیظ بود و در طلا بزرگ کرده و نا هموار می باشد
و بر گوشت بسته بود و در لحم رخوه خاصه برگردن حادث شود و بیشتر متعدد بود و در یک کیسه و سلعه درم
مختلف باشد در جبهه مقدار نخودی تا مقدار خرزهره بزرگ و او را کیسه بود و در گوشت بسته نباشد و با گوشت
توان گرفت و بهیچوانی حرکت توان و آن چهار قسم است سمیه و حلیه و دانه و لجه و ششیریه
یعنی در اندرون آن مثل انجیر یا بود و غده در می صلب بمقدار فندق و یا جو زهره و کشت و پیشانی بسیار
واقع می شود و فرق میان غده و سلعه آن بود که غده زنده باشد و غلغولی نماند و غده در اول

و از کلفت رنگین تر بود و سرخی در آن بیشتر است و برش نقطه‌های سیاه بود و گاه بود که بسرخ و کمودتایل باشد و بیشتر در روی واقع شود و خیلان مثل این آثار باشد لیکن مرتفع بود و از سطح بدن آنچه مذکور شد اگر با طفل مولود بود دفع نتوان کرد و آنچه حادث شده باشد علل حبش فصد و اسهال خلط سودا و بهجت پس طلا کردن بخشم خمریزه و تخم ترب و قسط و ایر ساد و خردل و ترس کوفته نیمه بگلای و سرکه سرشته طلا نمایند و خیلان را سوزن در زنده و بیکه و گلاب بخورند و بادیه مذکور طلا کنند

فصل در بیان صنان یعنی بدوی کفیل مثال آن تغییر نیمه بتن الطیبی و زیر پستان در میان انگشتان پاسه و پوست سر و عروق از عفونت خلط حادث می باشد علل حبش تنقیه خلط غالب زیر فعل و پستان به صندل سفید و برگ مور و گلاب سوده طلا نمایند و در روی بهجت بتن میان انگشتان صفت آن توتیای کرمانی مردار سنگ گلسرخ گل ارمنی پوست انار کوفته نیمه بیکه سرشته خشک نمایند و گو بیده بکار برند و بهجت آن مرهم نیز مناسب است و اگر بسر کودکان و پیران باشد بآن ادویه پوست درخت باز و جوز السرو سوخته ضم کنند بهق سفید و بهق سیاه بهق سفید گفته اند سبب برص است و ضعیف تر است از آن علل منشأ آنست که بسیار سفید بود و یک تریک بود و بزرگ پوست بدن و در پوست فرو رفته و امس نبود و موی که از آنجا بر آید سیاه بود علل حبش اسهال است یا یارح فیقر و ششم حنظل و ترب و غاریقون و از لبنیات اجتناب نمایند و برگ گلبین مداومت نمایند طلا نافه از برسی بهق اربع صفت آن ترس شامی پوست یخ کبر شیطرح هندی عاقر قرحا تخم ترب کندش سپندان کوفته نیمه بیکه سرشته در شب طلا کنند

فصل در بهق سیاه بهق سیاه تغییر پوست عفونت بسیار سیاهی سببش مخالطت سودا بود بخون و علل منشأ آنست که چون دست بر آن مالند سبوسه آنان ریخته شود و موضع سرخ نماید علل حبش فصد است و سهل سودا و حمام های مرطب و ترطیب مزاج با غذیه و اشربه و طلا نمودن است بطلا مذکور و نوعی غیر از بهق سود بود که آنرا برص اسود گویند و آن درشتی بود قوی با خاریدن و تشهر مثل فلوس سبک علل حبش علاج بهق سیاه بود باز یا دق اسهال ترطیب مزاج

فصل در برص برص سفیدی که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و دیگر رنگ شود سبب آن ضعف قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم بر آن خونی که غذا های آن عضو است یا بواسطه سود مزاج

فصل در جراحات اگر جراحت خرد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و بهایش بهوار بود چنانچه
که در بستن تافتن آن تمام بر هم می باشد بنشیند بر جای رفاده نشد بر باطنی و در سر به بند چنانچه بهای
آن درست بر هم نشیند و چنانچه در اندرون فرو و از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و دو سه روز بر آن
گذشته باشد لیکن حرکت و ریسمان گرفته باشد آنرا بنشیند تا خون آلوده گردد و پس به بندند و اگر جراحت
عظیم و فایز بود از این راه و در می ساخته بر آنجا بنشیند و صفت آن صبر کند و دم الا خون گرفته
بیمه در در ساخته بر آنجا بنشیند و در می آن صندل سرخ و فلفل آب کشیده تازه و آب کاسنی
تازه و آب خرفه تازه سوخته و اگر حال اقتصاد نماید فصد کنند و اگر بسیار جراحت به هم رسیده باشد
و اگر غور داشته باشد و از آن چیز که گوشت افتاده باشد تا قعر جراحت آن بر هم نشیند و
در میان فضا داشته باشد و در آن جمع خواهد شد پس با دویه که تخفیف رطوبت کند
و جلاد و سرخ تواند کرد و احتیاج باشد و در می که درین قسم و در وقت نافع است صفت آن
کنند و صبر سقوی زرد و زرد طویل ابرساتو تیا می کرمانی مغول اقلیمیای نقره مجموعه را نرم کوفته
بر آنجا باشند و به بندند و باید که بستن غیر آن محکم تر و سرش پست تر باشد و عضو را بشکند و در

که ز رو آب از آن با سانی بیرون تواند آمد و هرگاه که خواهند پاک کرد و پنبه کهنه تر کنند و بپزند و بپزند
 که بعد از پاک کردن آن استعمال کرده شود و صفت آن موارنگ انزروت سفید و ملاحین فیت و
 گل ارشی کوفته نیمه مومند و بر وزن گل سرخ که اخته او دیده را بان سرشته مرهم سازند و اگر بجای موم
 منقذ قلم گاو کنند نسبت مرهم مجرب صفت آن مرهم سیاه نیم پا و سیمرنگی سرخ دو درم روغن
 نیم سیر گنده هر روز نه نهد انگ موم سفید پا و سفید پا و سیر اول پا را در روغن کشید نیز باید سوخت پس
 صاف نموده موم را در آن بگذارد پس او دیده را در آن کوفته نیمه داخل کرده و در آن شکی بدست مانند
 تا سر شود پس نگاه دارند و بکار برند این مرهم چرک را پاک میکند و از زخم را منهدل میسازد و چون گوشت
 تازه بر آید و با دوید بدل و خشک کنند و آن او دیده این است مردار سنگ سوخته بر گشت
 بیلد مازوی سبزه گلنار فارسی زرد چوبه بعد موطوری و اگر مابراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و
 کسر عظام و قطع عرق و عصب و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امثالها بدین اول
 تنه بر این اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استفرغ موی و سکین هر دو بیرون کردن
 گوشت بد و فساد و تنه بر ورم گوشت و علاج جراحت عصب و قطع آمدن خون و چرک خواهد بود
 و اما جراحت عصب را چنان گذارند که از ورم کردن ایمن باشد چه ورم جراحت عصب را
 خوف تشنج است و وصول جز آن بدماغ و از آب و هوای سرد نگاه دارند و اگر ورم کنند تا رگ
 با قلا و بزرگتان سوخته بریت سرشته صفا کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که تمدد میکند
 بیرون و بر وزن نفیسه کشید کنند پشت و گردن را بر روغن نفیسه و پیه بطور مرغ خانگی بمالند و اگر
 جراحت استخوان شکسته بود و ضاوعا را بایکداشت و اگر شیطا یا عظم یا عصبی پیدا شود بزرگوارند
 مد مرع صفا کنند تا بیرون آید پس کند و مرگی بسیل سرشته صفا نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد
 آن فساد گوشت معلوم می شود و زود گوشت را بر سر زنجار دفع کنند و استخوان را تراشند و اگر جراحت
 بر شکم بود و زوده و شرب بیرون آید بیرون فرسند و شکم را بدوزند و اگر زوده با ورم کرده باشند
 و باندرون نروند شرب آب تمکید کنند تا ورم برود پس دستهای و پایی علیل را گرفته او را بپارند
 تا پشت او منجرب گردد و زوده باندرون رود و اگر باین عمل نیز باندرون نرود و من جراحت را
 بمقدار سه که زوده اندرون تواند رفت کشاده گردانند و اگر در قهی قرار شد که غریب سبزه

یا سیاه شده باشد آن مقدار که تغییر بود بر نهد و هر گسکه بزرگ که در آن بود بر سیاهان بار یک به نهد
و باندرون بفرسند و عایت احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش دروغن گرم و غیره و
آب گرم و از آفتاب موضعی که آتش سوخته باشد اگر آبله بزند طلاهای خشک مثل صندل و خرفه
و برگ کاسنی تازه و برگ بید تازه و پوست غلیظ و رخت بید که نه که آنرا بفارسی بیدیده گویند و
طلا نمایند یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آبله زنده و عظیم بود و فصد کنند و قلیط به پیش کنند و مراهم
سفیداج بر آن بماند و اگر الم بسیار عظیم بود و هر هم نوره علاج کنند صفت آن بگیند یک آب
نرسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانچه در پیشستن یک ساعت بگذرد که در آب بماند
پس از جزو از بن شش جزو از روغن گل سرخ دو جزو و موم سفید یک جزو و سفیداب قلعی شسته
مرهم ترتیب دهند و بکار برند اما سوختن دروغن گرم را مثل آنچه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص
باین سفیده تخم مرغ و سفیداب قلعی و زیت که ترتیب داده بر آن بگذارند و اما علاج سوختن آب که
پیش از آنکه آبله کند آب انار بر آنجا بزنند و خرقه مس خنک بر آن نهند و خاکستر موی سر آدمی بزده
تخم مرغ سرشته بر آن بماند و اگر آفتاب پوست بدن بسوزد و مرهم کافوری طلا کنند و اگر روی را
سفیده تخم مرغ طلا نمایند از آفتاب مستاث نشود

باب شانزدهم در علاج ضرب و سقطه و مضروب چوب تازه یا نه و میوه کمر

و علاج خلع و پیرون آو و درون پیکان و خار از اعضا

اگر کسی چیز مثل دیوار بر روی افتد یا ضرب به بر سر او زند یا کسی از پلندی بفتد تا عضو
شکسته گردد و علاج مشترک میان این مجموعه فصد و حجامت نمودن است بر چند در بدن غلبه خون نبود
مگر در آن موضع که تفرق اتصال شود و خون بسیار آید پس بر این طبیعت اقتضای بایده نمود و حقه کینه
نمایند باب غلبه الثعلب و قتلور وین و قی و قیوس خیار شنبه بوج کاسنی و روغن با و ام شیرین
و چند از برای خوردن و ضماد بر آن عضو نمایند صفت آن منقاش بغدادی منقاش هندی که آنرا
میده کلکی گویند برگ مور و از هر یک سه درم برگ سرگل سرخ از یک پنج درم
صبر قوطری دو درم ماش هفت درم آب برگ مور و سرشته ضماد کنند

طلای ستمن رقیق حرارت پیدا شود و صفت آن عدس ده درم گل ارمنی فوغل صندل انیس یک درم
 طلا کنند غذا ماش و برنج بشیره با دام و هندیاز روده تخم مرغ نیمه شسته اگر مویسبانی خالص میسر آید
 نهایت نیکو بود یک قیراط یعنی چهار جو پیش نصف یک درم حبیب قیراط است و پیش بعضی بیست چهار
 قیراط و آنرا درین پنج واده مناسب بود و زراوند نیم درم قوه الصباغین یک درم عنب الثعلب نیم
 گاوزبان چهار درم سبوسانند و صاف نموده و بقدشیرین کرده و بپزند و اگر ضربه و سقوطه بر سر
 واقع شود و برگ مور و عدس منقشر و گلنار فارسی کوفته و بروغن گل سرخ و گلاب سرشته
 طلا نمایند و اگر پسیینه و شکم واقع شود و نفث الدم و یا قی الدم عاوش کرده و قرص کهر با ورم الطونین
 و گل ارمنی در قیغ عدس و هندی و اگر کسی را بسبب و تاز یا نه و اشتال آن زده باشد بهت سبب بن پیر
 پوست گوسفند بود که در حال او گوسفند جدا کرده باشند بر موضع ضرب پوشان و تا دیگر روز ندراند
 و اگر قدری خاکستر آن بر آن موضع پاشند پس پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد و اگر در انگ
 و سفید آب قلعی و موم سفید و روغن گل سرخ هر سه سازند و بالند نافع باشد

فصل در خلع و آن بیرون آمدن رائده استخوان است و من تمام بر آمدن از مغاکه که در استخوان است که بیرون
 برود و اتصال موضع بآن و بیرون آمدن باشد تمام و دیگر درین کوفتی بود که از روی نر گویند که استخوان و پنجه بگرد
 آن آمده است بر سه علامات اختلاج ظاهر میشود از تغییر شکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو
 از مقابل دست چپیل یا دست صمغ معاینه کند لیکن خلع باز و مفصل و رگ را و شوار توان دانست زیرا که
 سر عضله هرگاه منقطع گردد در بغل افتد پس ظاهر شود و سرین بیرون آید و ناحیه و رگ افتد و انجبا
 گوشت بسیار بود پس ظاهر نباشد علامت لازم باز و نتوی مستیر است که در زیر بغل پدید آید
 و ممکن نبود رسانیدن به سبب ورم آن دست بزند با و پهلوی علامت بیرون شدن آن است
 شدن این پای و از دیگر یا بجانب پیش یا طور در می و راز بند و عدم قدرت بر آنک پای را در گوشه
 ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای دیگر است و اگر از جانب پس افتاده باشد و رگو
 افتاد و ناریه و کاسه شدن آن و علامت و ثلث آن بود که در مفصل اندک تغییر می نمودی
 از جانب دیگر پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و درین جمیع حرکات همه جانب ممکن بود و علاج
 خلع را بعد از ارفق بشکل طبعی باز آرند طلای نافع صفت آن ماش منقشره درم

کل از منی مری خطمی سفید گل سرخ از هر یک تنه درم برگ مورخ درم نرم کوفته سفیده تخم مرغ شسته
 بکار برند و دینی دو هین را همین طلا موافق و کافی بود اما کسر آن شکستن استخوان است حضور شکستن
 استخوان را بر فوق مساوی گردانند و گاه میباشند که بعضی از پاره های استخوان که صلاح آن افتد بر توان
 داشت و درو باید کرد و استخوان شکسته باشد حضور را باید بست بر باطون و فاده معتدل و درستی
 و محکم در ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد و متوجه بجانب بالا آید آن باشد و موضع کسر را
 محکم پیچید و پس بر فاده دیگر هم آن موضع کسر را ابتدا کنند و بعد از سه چهار گرت متوجه زیر آن شوند
 و در پیچیدن و سبب ابتدا محکم پیچند چندانکه می پیچند در آخر اندک سستی میل کنند پس با و و به
 چهار طلا کنند و به بندند و بعد از آن فصد کنند و تلکین طبیعت را تا دو سه روز نکشایند تا آنکه مگر
 در و سبب قوی حادث شود و با و درن رباط سرخ گرد و پس باید کشاد و سبب نرمی است و اگر جاری
 قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد و بکشایند و قدری آب گرم بر اسباب ریزند و خاریدن ساکن شود
 و یک زمان استراحت نموده باز به بندند و فاده را بگلای و دروغن گل و اندک سبب که تر کرده دارند و
 اگر چند روز بگذرد و درم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته اند به بندند و
 و بکشایند و از چهار پنج روز باز فاده و ضما و از صبر و حدس و صفاست بعد از وی و صفاست بهت رومی و
 کل از منی آب شور سنا زنده افندیه لوزج مثل کله پاچه و پیرینه و مرغاب و برنج یا بطون بقر و بطون بره و زعفران
 و در آخر امر و وقت اعتقاد و شیبید پیدا شدن خون است بر فاده و باطون چه این دلیل ارسال
 طبیعت است ماوه چیده را تا آنجا که از سمام ترشح نموده و باید که قبل از نشاندن و صلب حضور را تحریک
 قوی ندیند و اگر با کسر جراحی بود ابتدا ای بستن از یک عصبه از لب بالای آن کنند و دیگر عصبه از لب
 زیر و همین کشاده دارند و قدری پیچیده برانجامند و چون زرد آب کم گردد از ورم همین گردد و ورم هم در
 مانند نهند و اگر خون میرود و نمی ایستد از صبر و کند و در صافی و ورم الاخوین فرود می ساخته بران باشند
 تا خون بایستد بیرون آوردن خارج پیکان را یا تیر را موضع آنرا بر و کند بر کشند اما خار و آنچه مانده آن
 بود بیخ نری یا شیلیم را کوفته ضما نمایند و اگر قوی تر خواهند بگردانند پس از نرس و آرد و شیلیم و آشوب
 و زرا و زفت رومی و ملک البطم کوفته بمسل سرشته ضما کنند و یا پیاز نرس و آرد و شیلیم
 بمسل سرشته ضما کنند فساد اطرافت پس از سبب آن توجه حرارت و خون و بجات

اگر مست باشد با سنجاق متقی و متبیس شدن در آنجا پس آن عضو را بسوزد و متعفن گردد و اندک جل جوش اگر ورم نگردد باشد و فاسد نشده باشد لاکن در ابتدای گرمایه سبز شود زیت و روغن زیرین بسیار بر آن طلا نمایند و اما س کند و آسبے نهند که در آن شلغم و گاه گندم و سبوس کنند و با بونه و اکلیل الملک و کزنب و حلیه و کتان چوشانیده باشند و چون بیرون از آب مذکور آرد ز روغنهای مذکور بمالند و اگر سبز و سیاه شدن باشد شلغم و در آن کنند و نمیش را نیک فربه برند و در آب گرم نهند پس بجل بر منی و آب و سرکه بهم آمیخته طلا نمایند و بعد از دو هفته ساحت بسره و آب نیم گرم یا شراب نیم گرم بشویند و اگر وقتی رسد که آب بعد از تعفن کرده باشد چقدر و کزنب را به پزند یا روغن گو سفند یا روغن گا و بکوبند مثل مرهم بر آنجا نهند تا اینکه متعفن و سبز شده باشد یا سیاه گردیده بقتل پس بعلاج قرع علاجی خرم کنند

باب هفتم در طروم و ام از سکن و تدبیرش
و گزیدن سیاه و غیره و علاج سستی و موم و ادویه سیمیه

اما طروم و ام پس بدانکه در هنگام بد اشتن کرب و قلق و طاموس و خاریشت و این عرس و گوزن در خانه طروم از آنجا بگریزند و اگر ظاهر شوند بکشند و بعضی گفته اند که مار تریک پوست پانگ نرو و اگر در میان را لقطه ان سیاه و مله نیت الوده کنند و گرد خواب گاه گردانند طروم در نیاید و نیمه شامی و رخت انار و بیخ آن و نیمه نیک شست و در خانه خواب نهادن همین عمل کند و از چنبرهای که مار بگریزد و نیمه چشم کوپی بود و شاخ گوزن و موی آدمی و برنجاسن و گوگرد و خردل اگر بر سکن مار نهند بگریزد و طرد و عقارب از نیمه یعقوب یا کبریت یا زنجیر یا سم خریا پیه بزیار و روغن گا و واد با روغن و ترب و برگ آن بگریزد و طرد و بر غیث خنظل یا خرنوب در آب بجوشانند و آن آب را در خانه پراکنده کنند و اگر چوبه را با پیه خاریشت آلوده کنند یک یک بر آنجا جمع شوند طریق روغن گا و با سر گین گا و یا سیاه یا چوب مانه و یا برگ سیر و جزو آن و اگر روی را بر روغن و و چرب کنند کمتر ضرر رسد و از تباخار گوگرد و طرد و فارموشن نیز اگر پوست باز کنند یا دم بسپارند یا خسی کنند باقی موشان بگریزند و سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید علاج لذخ و نمیش حیات باید که اول بالاسه آن را سکن بزنند و بمجرب یا ریایه بکنند و اگر چه حاضر نبود کسی را گویند که گرسنه و بهمانه و معیوب نبود که و هین را بشویند

و هر چه بکنند و آب دهن را اندازند و بسیار بکنند و در نیش جمیع هوام اول عمل باید کرد و اگر از نیش
 مارهای قوی باشد فی الحال عضو را ببرند و اگر بریدن ممکن نباشد گوشت آن موضع را بر دارند تا تنخوان
 و اگر تیسر شود موضع را بیشتر بشکافتند و دهن را زخم را کشاده گردانند و بعد از آن از امتصاص مکیان
 بسیار بچسبند یا دهن این ادویه را ضا و نمایند زفت رطب فرغیون جاوشیر قند و اگر اینها حاضر نبود
 سرگین کیو تو و فوج و خاکستر خوب انگور و اگر تریاق فارون پیس آید و اول مقید بود و آخر ماه مکوه ندهد
 و مقدار شربت تریاق جهت این نفع یک مثقال بود و خوردن مخلصه بکنتقال رفع جمیع زهرها
 و گزیدن با کندن و گفته اند که خوردن قوم باشد راب و شراب نیز با پیاز یا کند یا با پیس
 از برای جهت گزیدن زهرها نافع است و اگر بچسبند دفع آن نشود و ترکیب آن شدن خطای
 محض بود و اصل شیشیه که در نواحی فارس مشهور است بار دار و منفعت آن درین باب متواتر
 رسیده و هر چه است گزیدن عقرب بعد از بستن بالاسه آن در امتصاص نمودن بمحور
 بدان تکمید بخرقه و گرم کنند و با درج کوفته و گرم کرده ضا و کنند و خوردن آن نیز مفید گردد
 و عقرب را اگر تیسر باشد بشکافتند و ضا و کنند و منفعت خاصه کرفس اجتناب کنند و در مواضعی
 که عقرب بسیار بود و اجتناب از خوردن کرفس واجب بود و باد روج ضد کرفس است گزیدن
 رتیلاد و عطا و سام برهن اما رتیلاد بهترین علاج آن شیر دادن و قی فرمودن باشد و معده را کوب
 و بی نذکور نشده اما عطا و آخر پاکه از جنس آنست بر کدام از اینها اگر بگزید و دندانها او در اینجا بماند و با
 سبب در و کند و بر بیرون آوردن آنست که بجا کستر خوب انگور و انجیر و روغن زیت یا کنجد
 طلا کنند و یا قتیله از پیس و را بکشند تا در آن آویزد پس بجا کستر و روغن مذکور طلا کنند و اگر
 و رو ساکن نشود بکنند و در آب گرم که در و سه سهوس گندم چوشانیده باشند بنهند اما سام بر
 که در اینها بسیار باشد و قطعاتی سیاه بر پشت آن نیز دندانها بگذارد و هنگام گزیدن و از گزیدن
 آن تب مطبوعه و در میان آن کرزه و اضطرار است که از گزیدن مار بود و عارض شود و بسیار بود که با فراط
 و در ملک کشته و موضع نیش سبز زرد شود و زرد آب و رطوبت فاسد سیلان کند پس بطریق
 که گذشت دندانهای آن را بر و آن از نو قدر پیس بپاشند یا بر پیس مقرر منموده یا بر قطونا
 و آب که در آن ضمع عربی حل کرده باشند بر زرد و ضا و کنند و یک روز بگذرانند پس

برق باز کنند تا باوندانها بیرون آید و علامت بیرون آمدن زوال تب سبزی موضع و سیلان
 رطوبت ز رو آب باشد پس بعد از آن بعضی آنچه در گردن مار گذشت غسل نمایند
 فصل در بیان محض کلب بعضی کلب بنوعیست که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ
 و شغال و روباه عارض میشود گفته اند که فعل را نیز عارض میشود و این را از آن سبب کلب نامیده اند
 که در سگ بیشتر واقع میشود و این حیوان را که این حال بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخ چشم
 و زبان اندامان بیرون بر آوردن و انگشتان کف و لعل پایا و سر نیزین نزدیک گردانیدن و دم را در میان
 پرو پای بر زمین میکشد و رفتن مثل مستان بود و اگر گرسنه شود و خور و اگر تشنه شود و از آب بترسد
 و نیا شد و هر چیزیکه رسد حمل کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان جملان و بگیزند
 و اگر بآن رسد خشوع و تملق کنند بجهت دم و غیره چنانچه رسم کلب است که این صفات بر آن
 است حکام کلب بودن است و قبل از استحکام بعضی از این علامات بود و این غرض بود و معضوع یعنی گریه
 شده را بعد از یک هفته یا دو هفته یا چهل روز و گاه بود که تا شش ماه بلکه تا یکسال در تاخت
 حسب فلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد از آن شخص از سودا ویت حالتی مثل مالمی و اود ویت
 و اشتن تنائی و دشمن و دشمنی و ترسیدن از هر چیزی و از حال شکوه نمودن و از آب و
 و رطوبات ترسیدن و یا آنرا نخس و پلید شردن و باین سبب از شرب باز ماندن و هر گاه که باین مرتبه
 رسید امید صحت اندک ماند ضاعه اگر روی خود را بر آئینه نشناسد و سگه مفیل او گردد و هر گاه چنین
 باشد طبع از سلامتی او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و مرص بود و برگزیدن مردم
 و هر که را بگزید و این نیز این حالت عارض گردد و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول کند
 همین حالت شود و گاه بود که در میان بول معطوطی است یا رخمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر تشنه گردد
 که کلب گرفته کلب است یا غیر آن پاره نان بر طوطی که از زخم سیلان میکند آلوده گرداند و پیش سگ
 اندازد اگر بخورد سگ دیوانه نبود یا قدری متعجب بود یک شب ببرزخم بندد و در صبح پیش مرغ اندازد
 اگر بخورد یا بخورد و ببرد و دیوانه بود هلاکش موضع گرفته را کشاده گردانند بجهت مرص بسیار فزاید
 پس سیر کوفته بسیر که دروغن گوسفند سرشته ضا و کنند یا جاشیر بسیر که سوده و بازفت گرفته
 مخلوط کرده ضا و کنند یا شیر و پیاز و نمک را کوفته با خاکستر چوب روز ختم کرده ضا و نمایند

و تا سه روز این تدبیرات مفید بود و اما بعد از سه روز در کشاده گردانیدن چنین جراحت فائده نبود
 لیکن سعی نمایند که تا چهل روز مستدل نشود و هرگاه ببینند که اثر اندام پدید آمد و پیه که ذکر شد
 ضعیف و نایب تا بختاید و بعد بر الیونیا تقیه سودا اشتغال باید نمود و دوا الزرایح و دوا السطمان
 بدین نسخه دوا الزرایح گیرند و زرایح فربه بزرگ سرخ و یا با جدار کرده انداخته بکشتال عدس مقشر
 سنبل الطیب غفران قزقرض فلفل دارچینی از هر یک یک انگشت و شش سرخ نرم کوفته آب شسته
 قرصها سازند و هر روز صبح دو دانگ آب نیم گرم بنوشند و اگر در شانه دردی پدید آید بطبخ عدس
 و روغن بادام شیرین با روغن گاؤ علاج کنند و هر روز که دوا الزرایح دهند در حمام روند و در آن زن
 نشانند تا در آن زن بول کنند و از سر مالکها در اندوختن مرغ فربه و ماش دسته باشد و شرب آن
 گفته اند نسخه دیگر دوا الزرایح بگیرند و زرایح بعد از استقاط اطراف چنانچه گفته شد بکشاید
 و دروغ نهند پس مرغ را بریزند و مرغ تازه داخل کنند و بعد از یک شبانه روز بریزند
 و یکبار دیگر چنین کنند پس زرایح در سایه خشک کنند و با وزن آن عدس مقشر بپایند
 قرصها سازند و شربت دو دانگ آب گرم بدیند و بقانون مذکور عمل کنند نسخه دوا الزرایح
 بگیرند سلطان نهری ماده پخته آب دریا و شیرین و علامات ماوگی آن آنست که جوال و وزی بآن
 فرو برند اگر از آن آب سفید بیرون آید ماده است پس اطراف آن را بپزند و از آنجا که آب بپزد
 بعد از آن آب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آن حکم کنند و یک شب در ترویس که در آن
 نان پخته باشند بپایند پس ده جز از این و پنج جز و پنجاه تا یک جز و کند و کوفته بخت هر روز صبح و شام دو درم
 آب سرد بنوشند و بالینوس گفته هر کس که ازین دار و خور و از ترسیدن آب این شود و اگر جگر آن سگ را
 بخورد از ترس و از خوردن آب این شود و گفته اند که چهل کس را سگ و یوانه گرفت بعضی از ایشان
 جگر آن را خوردند سالم ماندند و بعضی استنکاف نمودند ملاک شدند و استعمال دوا ای جالینوس
 و انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و اگر فزونی باشد تدبیر آنست که از سر و مشک سفید اجواف سازند
 و سر آب کرده ببلع آن امر فرمایند یا شربت ساقه سنگ و کوه در آن زن نشاند و در لول

در حلق نهند تا آب بجان فرو برد و آب را بنهند

در بیان تدبیر و با و هموم مجمل اما پس فرار از آن اولی است و اگر میسر نشود

خاتمہ در بیان حواری نشانی و غیرہ

جوارش آله مقوی معده صفت آن منقح بیت شقال در شیر یک بانه روز تر نمایند و بشویند
و در آب جوشانیده صاف نموده و در شکر سفید یک آن را بقوام آرد اینها براسه تقویت معده صفت
آن آله منقح نیم آنرا گلاب نیم آنرا عرق پیوسته یک نیم آنرا شرب بنفیس انداخته صبح خوب سائیده مهر نموده
و در پارچه گذرانیده نبات سته پا و غسل صاف نیم آنرا در غسل کرده بقوام آرد و در وارید و در قند و شکر
سفید ابریشم خام گل سته گل گاوزبان و آله بیل پوست پیرون بسته مصطکی و اچینی هر یک یک توله خنبر
سته ماشه و در قند نه ماشه بدستور تیار کنند جوارش لولوی مقوی باه و معده و اعصاب و شکم
و صلیح حال جنین از اسقاط صفت آن مروارید و درم عاقر فرج و عاقر منجمد و بیل مصطکی هر یک چهار درم
زرنیا و درونج عرق بنیم کرفس شیطیچ پندی فاقد جوز بوباب سباسبه قرغه از هر یک دو درم و درم بیل فلفل
و از فلفل از هر یک سه درم و اچینی پنج درم شکر سیلانی بوزن همه او ویر شرب بنه بقدر یک ماز
و در جنین و پوست باین جوارش باید نمود جوارش کندر و صفت قلب و خفقان را نافع است
صفت آن کندر سفید شصت درم فلفل سفید و از فلفل از هر یک ده درم بسد سفید شصت درم
و بیل خولجان از هر یک ده درم و درم جوز بوباب و اقر فلفل از هر یک شش درم شکر خام نصف
همه اجزاء را کوفته بخته و زان نموده و غسل صاف بسد شصت درم شرب بنه و درم بیل فلفل

گلاب بید مشک هر يك ميت و ام قند سفيد كمين و نيم پودينه بنفشه پودينه و طبع بنيد از نديچ
 آبه چون خوب بچوبد برون آردند سنجبرنيا جبت گرم كرون معده و از اول تخمه و قوت سده جگر و بيل
 احشا و دفع با و هاي و تسكين و جمع معده و جمع دندان و ناكل آن و قوت بچ و عسل البول كه از بروت پلتم بود نافع
 صفت آن جند بید شتر و چینی افیون اسارون و دو تو هر واحد يك گرم فلفل و در فلفل قسط هر يك
 شش گرم زعفران نیم گرم مر نیز اضافه کرده ادویه را کوفته بخته و زعفران و مر را در عسل که سه چند
 جله باشد حل نموده بسپارند و بعد سه ماه بکار برند شتر بنه از اول گله تا و مثقال سماک سونشده با ضم
 و شتی صفت آن ناگر موختا زیره سیاه و سفید کشنی خشک با و بان تخم شبت قر نفل جوتری
 حنظل سفید لوده گجراتی هوا بر کرسیله هر يك پنج دلم تر کشاوه و ام زنجبیل روغن گاوه هر يك
 شانزده و ام شکر تری چهار نیم آثار اول زنجبیل را کوفته بخته و پنج آثار آب بوشانند تا غلیظ
 پس روغن انداخته یک کفچه زنده بده شکر تری و راندک آب صاف نموده با هم بسپارند و
 حلوا سازند و دار و حاصل نموده هر روز یک درم بخورند شربت حاتین صفا بکند و تے
 باز داسر و معده و دل را قوت دهد و خفقان حار را نافع باشد صفت آن آب حاض نجاة مثقال
 قند سفید كمين بدستور مقرر شربت سازند شربت تر مندی طبع را نرم كند و صفا بکند
 و معده را قوت دهد و تے باز دار و صفت آن نیم من تر مندی را بچوشانند و شیر آن را بگیرند و بیاورد
 و با كین قند سفید بقوام آردند شربت لیموی شكین عطش ممدی كند و با صند را قوت دهد
 صفت آن آب به شربین دو جزو آب لیموی كاندی يك جزو قند سفید نصف یا ثلث جزو بجم
 بدستور مشهور بقوام آردند ضحاویكه هر گاه درم معده شربع به بفسج كند و احتیاج تجلیل بکار آید صفت
 آن آردو خطمی اكلیل الملك با و نك گل سرخ پنج جزو آب كرنب ضما كند و عرق بهست تقویت
 معده و قلب مجرب صفت آن برگ گاو زبان گل گاو زبان هر يك سه توله با و رنجبیه برگ گاو
 بر واحد و توله ابریشم سه توله تخم با و رنجبیه پودينه هر يك سه توله تخم فرنجشك دو توله و روغن و توله
 زربا و دو توله کشنی خشک سه توله باده صندل سفید و سرخ هر يك سه توله با و بان چهار توله
 فاقله صغار چهار توله گل سرخ چهار توله ناخواه سه توله فلفل چهار توله مویز منقی پا و آثار شش پا و آثار
 تخم با لست گونیم پا و پوست بیرون بسته سه توله طباشیر سه توله صندل سه توله گل بهار چهار توله

پوست ترنج و دوله پوست پیله نر و براده آبنوس هر یک سه توله شب در گلاب و عرق کیوڑه هر یک چهار تا
 خیسانیده صباغ عنبر شش سه باشد مشک سه باشد زعفران چهار باشد براده صندل سرخ نه باشد
 درو اسین پاوه آثار بر سرخ کرده و قطر سازند قمر گل رو عده و نپ های باغی را سود و پد صفت آن
 مر جند سنبل سیاه گل مقوم پوست یخ کثیر پوست یخ فلاح و رقی گل سرخ هر یک شش درم
 رب السوس چهار درم طباشیر دو درم عصاره غافق دو درم کوفته پخته به میوه سرشته قمر سازند
 گما و که در و عده ریخی را سود و پد صفت آن ناسنوا زیره را نه پانه از هر یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال
 کوفته پخته در خریطه کرباس انداخته یک گرم بر عده کنارند لعوق ناروان جبت تقویت عده و نفع قه
 ضیف به عیدیل صفت آن گل سرخ آرد و سبزه پوست پیر و ن پسته انار وانه زرشک از هر یک پانزده
 مثقال سماق هفت مثقال فلاح تخم مورد و هر یک سه مثقال جلا اویه در سه رطل آب بجوشانند تا یک
 رطل بماند صاف کرده همراه آب لیمو و آب خوره و آب به و آب نهندی هر یک بیست مثقال هر
 شصت مثقال نبات دو عدد مثقال لقوام آرد و اندک اندک پلیسندگی که نفع فراغت آرد و صفت
 آن مشیت بست درم در یک رطل آب جوش دهند تا به نصیبت رسد و جوداتی یک درم بانک سائیده
 و عسل سرشته همراه مطبوخ مذکور آمیخته و قدر حاجت آب گرم و قدر عسل افزوده نوشند همچون فستقین
 جبت در عده و وجع الفواد که از مواد سوداوی باشد نفع کامل بخشد صفت آن فستقین هفت درم
 انیسون تخم کرفس هر یک پنجم سیاه و درم انیسون جند هر یک دو درم عسل دو چند به بطریق مشهور همچون
 سازند و همچون جبت تقویت باه و قوت عده و اشتها و قوت بجا سوت سریع النفع صفت آن جند و
 قزاق سیاه لسان العصا فیخ از خمر زنجبیل و ارچینی معطکی زعفران عود هر واحد سه مثقال قاقه کبار
 و صغار هر یک یک مثقال آشنه دو مثقال قند و گلاب هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل نموده
 عسل بقدر کفایت افزا نموده لقوام آرد و اویه مسحوقه بدان بسپارند شربت یک و نیم مثقال
 صباغی پلیله مقوی باه و عده و دماغ و جگر و طبع را نرم کند و بواسیر و نفع و پد صفت آن صده و
 پلیله نر و ک بکتر تر بود یا خشک و در ظرف سبب نهند و آب آن قدر اندازند که آن را بپوشانند
 و خاکستر یک و پنجاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذارند و در سر سه روز آب و خاکستر تغییر کنند و آرد کنند
 پس بمولد با پیرون آرد و نرم بشویند تا پوست جدا نشود و بعد در دیگ نهند و همانقدر آب که وی را

پیش از اندازند و یک کف جو مقشر موهن نیز ضم سازند و بنزد که تا خوب پخته شود پس بیرون آورند و یکبار بشویند و پاره پاره کنند بنوعیکه بحال بماند و جدا نگردد و پس بلیله را با کفنه مختلفه ده جواله و در بزرگشت پس در ظرف سبب نهند و محل صاف در آن اندازند آنقدر که او را در پوشد و بست روز بگذارد و در سر هر روز محل تغییر دهند و هرگاه تغییر دهند چوبش خفیف باید و او تا در بلیله هیچ مانیت نماند بعدد نصف کفنه محل صاف اندازند آن قدر که در پوشد و در ظرف سبز اندازند و پس از چهل روز بکار بندند و اگر خواستند در اقاویه سازند صفت آن دار چینی زنجبیل سیل جز بودا عود مصطکی مشک کوفته بلیله بیفزایند و صد عدد بلیله را از او به سطره هر یک یک اوقیه و مشک نیمه ام کافی است و اگر بخواهید محل قند کنند قلیل الحار است باشد و در جمیات مناسب تر بود و اهل هند بلیله را بعد از نیمه روز در آب آبک جبت استمساک اجزای او و دفع گردیدن عفو صفت می خسانند و بعد از طبع میسببند چنانکه معروف است و گویند اگر این مر یا یک سال تمام بخورند و از جمادات درختی خورون مر یا اجتر از نماید موی سفید نشود و تریاق الطحال جمیع امراض اقسام طحال چون وجع و جسات و صلابت و اورام و جز آن نافع و صفت آن منقح مله زه کرسنه تخم انجور هر یک دو انگه زراوند هر یک دو انگه پوست بخی کبر کز مانج باز و دشتق بو فارلقون پنج گز بری زعفران بلوط امیعه الرمان هر یک سه درم سانج بند می قسوانایخ چاد شیر مشکطرا مشع پنج سوسن و دو قو انیسون سیسالیوس فو قه انیسون و ج هر یک چهار درم حب بلسان حب البان استقوا قند ریون پنج لبلاب حنظل مشوسه سنبل الطیب شامی فلفل سفید پوست پنج جبهه هر یک پنج درم ورق لسان اسکل ورق علیق تیره کرمانی هر یک دو درم لمحال حار و ششی لمحال ثعلب هر یک پانزده درم انچه کوفتنی است بگویند و صغارا در شراب بگذارند و با عمل معجون سازند و بعد از صدها حات سائر توانین تسمه با سنجبین بزدوری و جبت تسبیح بار الاصول و براسه اورام و موهن و مضراوی با سنجبین ساده و نیز با شیر و جبت ضا و اذ برای تسبیح با سر که حل نموده و جبت ضا و صلابت آب کرفس که اخته یا بموم در جوف اخته و جبت درم مضراوی و موهن ضا و قدر قلیل آن آب لسان اسکل و آب برگ بزرگ قطوناوی العالم و عصی الراعی مشعل و اگر نخواهند که جبت اورام و موهن و مضراوی بخورند آب که وی شوی و اگر که وی تازه نباشد که دو سه خشک را سخن کرده و اضاف نموده با سنجبین و آب کاسنی

و آب حبب الشلب مانده آن استعمال نمایند و در نیمه مستعمل در طحال صفت آن حسب القدر
 گزینانج کبر بود و بنه غافش طباشیر اسطوخودوس فستقین فوه لک یونجه و السره و جوده تریبر سفید و سقوف و لوت
 و عرقان ایارج فیه قراقره یقون بلبله زرد و فوج انیسون تخم کاسنی باد آورده و شوق قمل زرد و زنگنه و بندق
 تخم خرفه پنج کبر سداب حرف شامه و شونیز بلبله کابلی شمره گز تخم کشوت زرشک فلفل اسارون مصطکی
 حب البان کاکنج قسط جاب و شیر اطراف الطرفا پاید و فلفل فلفل سفید اصل السوس کما فریوس تخم خیار زرد
 او و پی که در مضادات او جلع طحال داخل شود صفت آن خردل پنج کبر پنج غافش برگ سداب شش
 مقل آرد و تخم و کلل الملک تخم کتان بابونه سنبل مرز ترس طین اسوداشنه گز مارگ کندر و صبر سیکنج جاب
 آبرن که در نیمه بلخی را و و مند است صفت آن شبت تخم کتان حلیه خطی بوجو شانند و در بلخی و سکه که پیغم
 باشد مرین را بنشانند آبرن و دیگر که در نیمه ورمی را نفع بخش صفت آن حلیه بنفشه تخم کتان پنج خطی
 و آب پزند و روغن گل و زرد و تخم مرغ آمیخته نیکرم آبرن سازند حسب بوا سیر که رفع نفیس و بوی
 نماید بوا سیر ریجی را فائده دهد صفت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد پوست بلبله
 پوست آمله و واحد و مثقال خضض هند یک مثقال انیسون یک مثقال تخم گندانه مثقال
 مقل از روغن چهار مثقال عمل خیار شنبه سفت شتقال او و پی که گفته بخت بر روغن چرب ساخته و با و دیگر
 او و پی که بگویند و مقل با آب گندامل ساخته و بنا سازند مقدار خود و علی الدوام عمل آرد حریره
 جت سح و در صفت آن لعاب ریجی خطی لعاب بیدانه شیر و شمشادش لعاب اسبغول شیر
 نشاسته روغن با و ام آب که در آن کثیر و صغ عربی نیکو فیه شب خیسایند باشند نبات بقدر مناسب
 گرفته تیار نمایند حریره جت پینخونی یا فیر غنی صفت آن صغ عربی سه ماشه نشاسته روغن با و ام
 هر یک نیم توله بار تنگ بوداده یک توله با قدر سه نبات حریره کرده بدیند و اگر پیش بسیار باشد بنیبات
 عمل آرد حقه که ز چیر شدید را نافع است صفت آن آب برنج مطبوخ بگیرند و ثانیاً شیر تازه بپزند
 تا غلیظ شود و صغ عربی قدر سه در آن آمیزند و بنوشند و حقه کنند صفت که اسهال باز دارد
 و اشتها که باز آرد و صفت آن انار و انه بریان چون سر سه بار یک نموده و درم کرو یا
 در سر که تر کرده و بریان نموده کشنیر خشک در سر که تر کرده و بریان نموده هر یک بیست و درم خربوب
 خطی ساق پاک کرده گز مارگ کتان هر یک ده و درم کوفته بخت شربت یک و نیم درم با شربت مور و

یارب بیشیا من از چهر صفت آن ز عرفان مر افیون جفیف کن در مساوی کوفته پیخته شیان کند شیان
 که قویخ را فاکده و در صفت آن گیرند سداب زیره سیاه ناسخا بوره ارمنی برابر نرم کوفته پس آینه بر با سواد
 صفت مالیده چند نوبت در اندرون فرستند یا بر خرقه مالیده رشته بر و بسته در اندرون روان کنند
 و بعد از سطر رشته را بکشند تا خفته بیرون آید و بدل آب گفته اند شراب رقیق که به تفریق بر بهار خوردن
 آن یک اندک مقدار شفت شقال فاکده وار و بعد از آن مالیم شاید و غالیه اگر بر نافت گزارند فایده رسد است
 و طایفه است در اعضا که از بواسیر سرمه صفت آن زنجبیل یک شقال فلفل و شقال قاقا نوشا و بهر یک
 سه شقال طایفه شقال سور شبات یا زده شقال یا موم پنج شقال در روغن گرد و گلاب است شقال پیخته طلا
 نمایند و طلا که بواسیر را تبا که در از اینخ بر افکند صفت آن بوره سه درم زرنخ دو درم سم افکار یک درم
 و نیم زنگار یک درم نرم کوفته یا پیر مرغ بکند و در روغن آن آینه طلا کند و اگر علت ضعیف باشد سه روز
 هر روز و بار و اگر قوی باشد پنج روز نه روز هر روز و بار تا علت تبا شود پس هر چه سازند از پیاده سه رخ و
 روغن گاو و بر علت هر روز بنهند تا بیفتد و تا این مدت پدران جایگاه آب رسد تا وقتی که بهتر شود و چون
 علت افتاده باشد هر چه کنند از انزروت و دم الاخوین و سفید و پیچیده مرغ تا گوشت بر آید
 فالوده برای اسهال و موی صفت آن گیرند نشاسته سه شقال صمغ عربی شش شقال خربزه قطونا
 و شقال باریتنگ و شقال بطور معروف فالوده ساخته در شربت صندل حل نموده بنورند
 ما را الاصول جنت در یک سدی مفید اخلاط آن سنبلیطی اسکارون هیل بوا قاقا یک
 یک شقال عو و بلسان سیلنه هر یک سه درم تخم کرفس انیسون رازیانه زیره کرمانی دبر و قو از هر یک
 پنج درم پوست پیچ کرفس پوست پیچ رازیانه از هر یک پانزده درم سویچه شفتی است درم همه را بسته طلا
 آب بنزد تا به رطل و نیم آید هر روز از آن چهار وقیه استعمال نمایند هر چه که شقاق المقعد را نافع است
 صفت آن موم سفید یک توله حنا سه توله روغن گل بقدر حاجت موم را در روغن مذکور گدخته
 حنا سه مسحوق و امشعل نموده هر چه سازند هر چه کافور شقاق مقعد و درم عار را مفید بود و صفت
 آن موم سفید و نیم درم روغن گل و درم مرد اسنگ نشاسته از هر دو درم افیون
 درم کافور نیم درم همه را نرم ساخته در روغن موم گدخته ادویه مسحوقه آینه با سفید و نیم
 مرغ هر چه سازند و اگر درم نباشد در مقل نفع دارد و هر چه موم روغن کنجید پیچ و مرغ ساق گاو

مقتل بگیرد و مقل را بلعاب تخم کتان حل سازند و باقی را گداخته مرهم سازند هر مرهم که برآمدن
مقعد و وجع آنرا فایده دهد و صفت آن عنب الثعلب عدس مقشر از هر یک سه مثقال گل سرخ و شکر
کوفته بخته بلعاب کشنیز تازه بخته و زرد تخم مرغ و روغن گل داخل نموده مرهم سازند هر مرهم نافع برای
بواسیر و شقاق مقعد صفت آن آب کن زنا پشت درم مقل از زرد درم مغز قلم گاو و روغن زرد و هر یک
یک اوقیه مقل را آب گند نازل نموده و روغن داخل کرده بپوشانند که آب جذب شود پس مغز ساق گاو کوفته
نرم کرده قدر سه سوم سفید داخل نموده مرهم سازند هر مرهم مجرب که نوا میرد نفع بخشد و اندام را جراحات کند
نماید صفت آن مردار شک گداخته از زرد و چوب خون شیا و شان شب یانی سر سه سانوده اگر سرخ باشد
بتر شاخ گوزن سوخته سوم سفید یک یک توله روغن زیت چهار توله بدستور مرهم سازند هر مرهم که بواسیر
و شقاق مقعد را مفید بود و صفت آن شادانه عدس گل ارمنی عصاره کینه ایتیس ده درم سوم سفید چوب درم
موم را در روغن بگذرانند و او به بار کوفته بخته مزوج نمایند و باوه درم شیر و شکر و روغن زیت یک بالند
تا بهم مخلوط شود هر مرهم که بواسیر را نافع باشد و صفت آن سیاه سائک یک درم مقل دو درم مغز خسته خربا
زرد آلوده درم مقل و میوه را در روغن بگذرانند و مرهم کنند هر مرهم دیگر بر آب بواسیر باوی بود خواه خونی
صفت آن بگیرند نیم بقدر یک و مری و کافور مقدار شش دانه و روغن زرد و بوزن دو فلوس با هم سایند
در روغن آمیخته بجمالی مقعد طلا سازند و مفرح یا قوتی در تقویت دل که مزاجش گرم باشد و مقوی
جميع اعضاء ریس صفت آن یا قوتی رمانی مقل به خشانی شب سبزه هر یک سه مثقال بس کشقال
مروارید ناسفته باور بنجوبیه گاو زبان تخم فرخمشک زعفران آمله مقشر تخم غرغره مقشر تخم کاهو
بهمنین از هر یک پنج مثقال زرد شک منقی سه مثقال و رنق نقره سه مثقال و رنق طلا عنبر اشوب
مشک از هر دو احد مثقال کافور مقصور می سه مثقال طباشیر سفید صفت مثقال تخم کاسنی
و ده مثقال شکر آب انار شیرین شیرین بهشت بهشت حاض از هر یک چهل مثقال عرق کشا
بیست مثقال نبات سفید مثقال و مثقال محلی پنجاه و دو مثقال بدستور طیار سازند مفرح کبیر
معتدل است که کندی است از ریه و بهتر است مفرحات است و موافق معتدل جمیع امزجه و معنی نوا
و مقوی اعضاء ریس و غیره و مقل بالینی لیس و مسرع و جنون و توشش و حقان و صفت
قلب و اعصاب و بلاد است و میوه و تخم و غیر آن صفت آن شاه تره باور بنجوبیه گل گاوزبان

هر يك ده شقال بهمين هر يك پنج شقال لاجور و غير معمول طباشير گل مختوم زعفران در پنج زرب کباب
 زربا و هر يك سه شقال بلبله کابل ابرشيم مفرض منديل سفيد پوست بيرون بسته وانه هسيل ورق زرد و ورق
 يا قوت ز مانی هر يك و شقال مرجان مر و ايدنا سفته که با هر واحد شقال عود نیم شقال شکر سفيد
 صد و پنجاه شقال آب به شیرین آب سیب شیرین گلاب آب انار میخوشش آب ترنج آب شک
 آب ریاس هر يك بیست و سه شقال و اگر ترنج نباشد آب لیمو عوض اوست و گل مختوم اگر نبود
 گل داغستانی بجای اوست انداخته لقوام آرند شش بسته از یک شقال تاد و شقال مفرح صغیر بارد
 که اسفنج را از متعاضد شدن برو مانع باز دارد و دغقان دارد و در کند و ول و معده دارد و اسهال و کمر درد
 و قوی گردد و صفت آن کشنیز خشک دو درم گل سرخ طباشیر هر يك درم کافور دو قیراط و ادویه کوفته
 نیمه بشریت سیب یا حماض بهر شش بسته و شقال مفرح که اعدای رئیس را قوت دهد و حوری
 مزاجان را موافق است صفت آن خولجان بسباسبه قرفه هر يك چهار درم قافله کبار اششند پوست
 ورق قرضل گاوزبان زنجبیل معطل گل سرخ مر و ایدنا سفته یا قوت کبوتر زعفران هر يك سه درم
 جوز الطیب سنبل الطیب بهمين خعینه اشعلب نار خشک و زخم خشک هر يك پنجم درم و اقرت و جالبه
 که با بل هر يك یک درم عنبر اشهب سعد هر يك دو درم مشک ترکی نیم درم ورق زرد و ورق نقره هر يك
 نیم شقال جزو اعظم خوب سوده سی شقال قند سفید کین و اگر بلبل خواهم نیم من بدستور تیار سازند
 طریق استعمال مار ابمین صفت استعمال آن گیسو پنجاه شقال شیر بز جوان سرخ رنگ
 از زرق چشم و اگر نباشد سیاه رنگ صمغ البدن به عیب که زیاده اند و بچه نژا سیده باشد و پهلوان
 از زرا سیدن گذشته و پیش از گرفتن شیر چرب در و ز تعلیف بر از پانه و عنب اشعلب و شاه شیره
 وجود کاسنی و بقولات بارده باید کرد و همچنین در استعمال مار ابمین در ظرف نقره یا سنگ
 یا مس قلمی دارد کرده بر آتش ملائم بوشانند و در جوشش سوم یا چهارم سکنجبین صادق است صفت
 با سر که انگور می یکتوله یا آب لیمو یا غوره و در سه نمک لاجوری اندازند که پزیده شود و بعضی
 گفته اند که اگر در سر که اقیمون و بلبله سیاه و نمک شب بنمیسانند و صبح صافی نموده در شیر
 پسند از ند اولی است بعد از آن که شیر پزیده شود ظرف را از آتش فرو و آرد و از صافی
 سه تیر بگذرانند و در سه نمک انداخته باز یک دو جوشش داده صافی نموده شربت نیلوفر

یا هر چه مناسب طبیعت انداخته کرده بخور است و در اثنا جوش لازم است که از چوب انجیر و اگر نباشد
چوب خرما پوست دور کرده و سرشس چهار پاره نموده تخم یک سبب میگردانند باشند و هر روز یک
یک و دو و دوام بخورند تا بیک رطل برسد و حسب قوت و ضعف مزاج کم و زیاد از یک رطل
میکنند و دادن مار بجمن چهل روز یا بیست و یک روز یا کم از این براسی طیب است و پیش از دادن
مار بجمن تقیه باید کرد و بعد از یک هفته و اگر ضرورت باشد بعد از چهار روز شروع مار بجمن کنند و اگر کسی را
نزله و حوار من دیگر مانع استعمال باشد پس از چشیده بز شیر را بنزد و طریق اینست که چشیده را از نمک شسته
صاف نموده خشک کرده نگارند و در شیر را جوش دهند و قدری چشیده را سائیده در میان شیر
اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن از کارد و قوطی قطع کرده نمک ساندازند و در صافی دوشیده جاسیم
بیاویند تا آب قدری در سبب بچکد بعد از آن صبح چوشانیده کف گرفته صافی کرده بخورند و دیگر طریق
پزیدن شیر از سنگدان مرغ و غیره در کتب متداوله مرقوم است باید که مار بجمن را سه حصه کنند و یک
حصه بخورند و در روز یک و دو یک شود که عرق نیاید و بعضی معین کرده اند که چند قدم و بعضی
چهل قدم بگردانند بعد از آن دو حصه را هم همین طور بخورند و باید که نیم گرم بنوشند و مار بجمن رطوبت بسیار است
و گرمی باعث ازاله غذا باید که بعد از چهار و پنج ساعت بخورند و غذا شور با می قلیه یا خشک یا شسته بگوشت
یا با گوشت و برنج را باید که در آب سبوس کنند یا با دیان ترک کنند و شسته بزنند تا سبیده و لز و جبت نیارد
و نان در اثنا مار بجمن اگر نخورند بهتر بود اجتناب از لبنیات و مغلطات و مصلیات و موصفات نشاید
و از بقولات لازم و احتراز از جمیع و جمیع حرکات متعبه و حوار من نفسانی واجب و در تفریح بگوشت و برنج
مار بجمن برای مرض مالنخولیا از شیر بز است و اگر بهر بنزد از شیر گاو و مار بجمن شیر شتر جهت سردی
و استسقا مناسب و بهترین وقت استعمال مار بجمن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و از مغز
حب قرطم که مار بجمن سازند این طریق است صفت آن مغز حب قرطم دو اوقیه گرفته نرم کوفته
در رطل شیر غلیظ بنیدازند و سبب انجیر همین جنبانند تا شیر نریزه شود پس فرو آرند و بگذارند
که سرد شود پس در پارچه دونه انداخته بیاویند و آن یک سبب در ظرف چینی بنیدازند بعد نمک قدری
انداخته بوشانیده کف گرفته صاف نموده یا او و بهر مناسب بخورند و متفق اند حکما که مار بجمن نافع ترین سبب است
است و با وجود اسهال غذا بدن می شود و در عمل سودا و یه ساره و التهاب و جذام و در آن تفصیل

ویرقان و خرقه البول و ضعف کلیه و حصوات آن و مثانه و قروح همین و دیگر قروح بدن و شره و غلظت اجزای
 و انصباب مواد بسوی چشم و پلک و استسقا و حرارت کبد و محافظت بدن و جرب و حمله و کلفت استمناء میشود
 چو کراچ گوگل جهت فالج و لقوه و رسته و جمیع امراض باره و دماغی نافع صفت آن زنجبیل طفل دراز
 چیته حبیل انگوزه برشته شرف زرد و سیاه و سفید اندر جوی باسی بزرنگ کجیل کلکی پتیس پنج مور
 با جمیع اشیای تساو می گرفته مضاعف آن تر به یک پیچیده تر سیاه و اشیای مذکوره مجموعه را وزن نموده
 هموزن آن گوگل بچینی بگیرند انگوزه را در قدر سه روغن زرد بزیان کرده مجموعه را در کحل سائیده
 بقدر سه ماشه یا پنج ماشه آب بکرم وقت شب بقدر یک توله بخورند چو کراچ دیگر را سه فالج و لقوه
 نهایت نافع صفت آن سنگره فلفل دار فلفل هر یک نه درم زنجبیل قسط تلخ و یو داره و هر دو قمر قضا
 فلفلویه زرد باد از هر واحد شش درم پنج بل جند بیدستر هر یک دو درم پوست چیته کبابه تخم کلکسی
 از هر یک سه درم چوب دینه پنج درم گوگل سه درم مثل کل اجزا را کوفته پیچیده نگا دارند گوگل را نرم بکوبند و برین
 با دام چرب کنند و باز بکوبند تا که بار یک نرم شود انگاه اجزا را سائیده و در سه و اهل نمایند و قدر سه
 روغن با دام بسیار میزند و بکوبند تا که اجزا تمام شود و یک ذرات گرد و شربت یک توله بیان و یا قوز را
 که منع نزلات کبد و سرفه خشک را بغایت نافع صفت آن ششاش سفید با پوست بیست عدد
 تخم خلی کثیر صغری تخم خبازی سیدانه شیرین از هر یک پنج درم اصل السوس میت درم اسفند درم
 همه اجزا را شش رطل آب باران دو شبانه روز بنیاست تا نرم شود پس آبش نرم بزند تا مهر آشفته و نیمه
 بعد از آن جمع کرده و یک من قند اضافه نموده بقوام آرند نسخه دیگر صفت آن کوکنا رنیم پا و گل نشسته
 اصل السوس هر یک یک نیم توله تخم خلی پر سیاه و شان هر واحد چهار درم عناب و لاتی پاتر ده عدد و
 صغری کثیر از هر یک یک و نیم توله زو فای خشک سه درم منفر تخم خبازین پنج درم بیدانه شش درم
 خبازی دو دام مویر منقی سی وانه اوویه را در نیم آثار آب باران یک شبانه روز بنیاست تا بیدار باشد و آبش
 ملائم بزند و صاف نموده باز بقوام قند آرند و هرگاه قوام درست شود زنجبیل سفید رشت توله خشک
 سفید چهار توله شیر که یک توله همه را شیر کشیده و در قوام مسطور آبش ملائم کم کشیده و در قوام
 و قوام را حرکت داده باشد تا که شیر با جذب شود و قوام بان حد رسد که در انگشت چسبند
 بعد از رب السوس صغری کثیر آن سه بار یک سوده در قوام اندازند و تبر زده نگاه دارند

مقدار شرب از یک درم تا دو درم فستق و دیگر بسیار نافع برای سعال خشک و ملل العصبان
 ماده که نواز دل طسرف فستق رید و صدر و کتین صدر می نماید صفت آن پوست خشک شش مرغ
 خشک شش بیست عدد تخم کتیرا سفید صغیر عرق تخم خبازی بهدانه از هر یک پنجم درم اصل السوس مقشر
 در قنوص از هر یک بیست درم در آب باران دو روز ترسانند و جوشانند با تشن طایم تا مدام شود و آب صفت
 هماندا لیده صاف نموده با دو درم طل سفید بقوام آرد خوراک پنجه نقل و بیضه بومل قند میفتخ
 میکنند و بعضی یک طل عسل می اندازند پس آن مرض و به آن مرغیت از امراض شش که
 چون اطفال را در مرض شود نفس زود زود و در حلاج گیرند تر بد خراشیده بود بندج خراسانی و زن
 بر این گرفته کوفته بیست نگا بدارند در شیر زن دختر زائیده حل نموده بقدر سن و مزاج بدهند حلاج و دیگر
 آنکه سینه مرین را از هوای سسره و از اغذیه بارده محفوظ دارند و چون کهنه شده باشد ماده را پخته اند
 سسل باید داد و الا نه انتظار این نباید نمود و زود ماده سسل و شایان دفع باید نمود و و ا
 موجب که درین مرض بکار آید صفت آن اصل السوس گاوزبان پر سیا و شان انجیر گل شیشه تخم خبازی
 حب اشعلب بقدر مناسب جوشانیده صاف نموده قدری نبات داخل کرده باید داد و زود درم
 اگر مرض قوی باشد در روز اول زود فاد هم ایضا اضافه باید کرد و روز سوم سسل سنا و خیار شنبه باید
 اطرو و اگر حاجت افتد وقت دوم سوس گندم و گل گاوزبان و پنج سوس در عرق گاوزبان جوشانیده
 صافی نموده شربت زود فاد اضافه کرده بدهند و و اسک و دیگر که درین باب نهایت مفید است صفت
 آن تخم گمان زود غالب حب الصنوبر انجیر سیاه شانه صافی نموده رب السوس نبات سفید اضافه نموده
 بنور اندو سینه مرین را از منقیات مثل آونو و الیدن بسیار مفید و اسک و دیگر صفت آن
 قرض خراسانی تخم پنبه بر این گرفته مقدار حبه قلع باند و یک حب آب و دهند حب براسه مرض به
 نبات مفید صفت آن گیرند تو تیا س سبز بریان نموده یک جزو سودا که نیم بریان یک جزو هر دو در آب
 سائیده با و شیر بر مل نموده بقدر وانه با جرایز پاده ازان حب سازند وقت احتیاج یک حب پاد و
 حب در آب یا و شیر مرصه بدهند حب و دیگر صفت آن قرض پنج خراسانی غلغل دراز چوک
 سنا و ی بگیرند حب مقداری سرخ پا و نمهند و وقت حاجت یک حب بدهند و بقدر
 یک سرخ غلغل و خراش را در عرق گاوزبان حسل نموده بخورانش بیان انوش دار و

کتاب

بدانکه انوشد از وقت فارسی است یعنی آن داروهای باضم است و بعضی گویند نوش لطیفست و منوع
 بر سه پاییه بلبله آله و جنبش اسخه و غسل که از ترکیب که از این جزو سازند فتنه و نشویند و چون درین نسخه
 جمله ترین اجزاء است که از این نام سنی گشته و در نسخه نوشد از تفاوت بسیار است اکثر از
 اطباء نوشد از و را جوارش کند ری گویند استعمال آن بعد از چهل روز باید نمود و قوتش تا دو سال باقی ماند
 از یک شتال تا شتال و پیش از طعام و بعد از طعام میتوان خورد و محرر و مزاجان را با شیار بار و باید داد
 با سکه این معجون در تقویت باه و اعضا و ریس و اعضا تناسل و معده و مخفف رطوبت غلیظه و محلل سرخ لاف و
 و منفع سد و محصل مواد غلیظه و در بول و ملین و ملابا است و قنقد است و قانع فرم و جروح خرمه و لای
 و علل سودا و یه مثل جرب و که و جذام و ما یخو لیا و اقسام خون و بریج و لوا سیر و وجع المفاصل و سرطان
 و بوق سیاه و با اکثر امراض لینی یا خنک نزل و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تخمین لون و تنویم و
 تخمین بدن و رفع سمیت و طوطی عادت افیون و غیره نسخه نوشد از و می لولوب صفت
 آن مروارید محرق شیب طباشیر سفید سافج سنبل الطیب ابریشم مفرض شیر و آله از هر یک شتال
 سعد زعفران عنبر شیب از هر یک یک شتال قند سفید غسل صاف از هر یک نو و شتال بدست و تیار کنند
 نسخه دیگر صفت آن ابریشم مروارید سنبل کبریا گل سرخ هر یک شتال زعفران سعد طلی
 قرنفل هر واحد چهار چار شتال و ابریشم یا قوت رمانی شیب سبز مر جان عنبر شیب مشک افرو و قوت
 طلا و قره ریون و چینی سنبل الطیب صندل سفید از هر یک پنج پنج شتال عود هندی سه شتال و آله
 اسارون سعد رشک ترم باور نیمه یه پوست اترج سافج هندی و رو نیج هر یک دو شتال آله صفت
 شتال غسل با قند و نبات صندل شتال بطریق معروف تیار کنند نسخه دیگر صفت آن کبریا و آله
 هر دو سه شتال مر جان سه شتال شیب سبز شش شتال قرنفل سعد سافج هندی از هر واحد شش شتال رشک
 چهار شتال آله یک آثار غسل یک نیم برابر او و قند سفید یک نیم برابر او و یه بدست و قوام آرند نسخه دیگر
 صفت آن مروارید ناسته بسد شیب سعد کونی افروز زعفران از هر یک دو شتال عود خام ابریشم مفرض
 طباشیر سافج هندی سنبل الطیب گل از هر یک سه شتال عنبر شیب نیم شتال شیر و آله می شتال
 غسل و قند و نبات صندل معجون سازند نسخه دیگر صفت آن گل سرخ شش درم سعد کونی
 پنجم درم قرنفل سعد کونی اسارون سنبل الطیب از هر یک سه درم قنقد صندل کبار زرب سیاه و جویا

قرقره زعفران از هر یک دو درم آمد یک قند و عمل با المناصفه صدر و پشتا و شغال آمد را در شب
 نعیسانید و یک شبانه روز پس بشویند و در سه رطل آب بچوشانند تا ماهر شود و از پشت غرابال
 بیرون کنند و با قند و عمل صاف بقوام آرند و او به را گوشت خسته آن به شند -
 بیان استعمال شیر شتر در امر احسن کبد و طحال باید که گبرند شیر شتر جوان
 صبح المزاج که بسید السعد از زائیدن نباشد و چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و اقل آنکه
 هفت روز پیش از شروع شیر باید که شتر را بخوردن چیر که مطلق و مدرو سسل باشد مثل قیصوم
 و شیخ و کشوث و کاسنی و عنب الثعلب سبز و امثال آن و شیر شتر اعرابی جبت این کار بهتر
 و از چهار درم تا شش درم و هشت درم شروع نمایند و سه روز بر همین قراکتفا کنند
 و شربت دینار یا گنگبین یا دیگر هر یک که مناسبه اصفافه نموده بخورند و بعد سه روز هر روز هفت درم
 بیفزایند و زیاده و وزن شیر و مقدار استعمال آن بهیت و یک روز تا چهل روز یا زیاده از آن
 موقوف بر راس طیب است و باید که هرگاه شروع شیر کرده شود و در غذا قنط باید کرد
 و هر روز که شیر زیاده نمایند مقدار غذا قدری کم نمایند تا یک وقت شیر و یک وقت غذای مناسبه
 استعمال کرده شود و اگر معده مرین ضعیف بود و اشتها کم باشد غذا موقوف کنند و اگر شیر
 نمایند و هرگاه که حی یا مرین کبد جمع شود استعمال شیر با نر نیست تا مرین مستحکم نشود و شیر
 نباید داد و اگر با شیر بول شتر یا میزند در آنکه استقامت نرخواهد بود و هرگاه که درم اشتها باشد
 و مرین بیدار و خیر بار و غن با دام تلخ و شیرین و امثال آن مناسب و بعد ستر و زب است که شکم نرم
 میشود و بواسطه که قبض میگردد و اگر استطلاق ننموده معلوم باید کرد که بدن اخذ امیکند یا شیر
 تشبیهن می شود و در صورت تشبیهن فکر اخذ را ضرر است و اگر شکم نرم شود و بوب و اشیدار فافضه بکار نر
 یا شیر را یک در روز موقوف سازند و باید که همان وقت شیر و شیرده شود و بخورند و نگذارند که سر و شود
 و اگر از پستان شیر بخورند مناسب است و اگر این سفوف بعد هفتم روز همراه شیر داده میشود و قطیر و عدیل
 خودندار و صفقت آن عصاره خافت فارلقون نرم سفید تر بد سفید گل سرخ از هر واحد یکماش
 ریون پنی سنار کی بلید کابلی از هر یک و ماشه کوفته بچینه سفوف سازند
 بیان آب و اون مستحق بد آنکه آب خالص و آب سرد و صاحب استقار اخرر مدید پس

طبییب را لازم که آب کم دهد و آب آهین تاب آب طلا تاب بصاحب این مرض مناسب بود و عوض آب اگر حق
 گاه و زبان یا عرق غلبه یا عرق کاسنی و عرق بارتنگ عرق سافوج هندی و مثال آن تاب نمود و
 بهتر است و مستحق که آب خور و باید که اندک اندک از کوزه که اولوله تنگ داشته باشد بخورد و بعضی نوشته اند که
 آب براده چوب گز و خشک آهین بنیاد از دویک و روز بگذارد و صاف نموده بر سر هر رطل آب مذکور
 و در رطل سرکه انداخت بچو شانند و و شلست بماند و در سبوی ششغل بر کنند تا ترشح گردد و آن ترشح مستحق
 خورد و بعضی هشتم صده آب سرکه داخل میکنند و اگر براده چوب گز و خشک آهین آب باران غل غلین و ترشح بود
 بیان و وای که او را ریحین کند صفت آن آب سداب ده استار بگزید یک آتیه روغن جوز یا روغن لوز
 یا روغن خرمو امیزند و بنوشند نسجه و دیگر صفت آن پوست درخت نیم کهنه قند سیاه کهنه هر یک و توله
 و بنجیل چار ماشه پوست نیم نیلوب ساخته جوش دهند و قند سیاه آمیخته بنوشند نسجه و دیگر صفت
 آن اجارین چمنان ثابت بکف دست تا چند بخورند نسجه و دیگر که در و رسم که در ایام جنین متناوبه باشد
 دفع کند صفت آن ریوند خطائی کوفته عینه و برابر و سه نبات آمیخته قدر نیم توله از شروع حیف و در روز بیشتر
 شروع بخوردن کنند و سه روز بخورند نسجه و دیگر که او را ریحین کند و در و رسم و در و پشت را که پیش از حیف بدید
 دفع سازد صفت آن تخم کرفس یک مثقال طله هفت مثقال تخم چیانین یک و کوفته چهار مثقال با وایان نیلوب
 تخم شبت روزناس هر یک و مثقال چو شانند هفت مثقال قند بقوام آرد و هفت روز بنوشند نسجه و دیگر که
 او را ریحین بفرغ صفت آن تخم خربزه پنج مثقال تخم کرفس ایسون راز یا نه هر یک و مثقال نیلوب کرده
 و سه رطل آب سداب ده روز بخورند پس هر روز یک رطل با یک مثقال روغن با وایان بنوشند و و دیگر که در و
 رسم بنشانند صفت آن او خربزه چو شانند و آب وی بنوشند و وای که منع حمل کند صفت آن غلغل اجدر
 جامع زن بردار و نساج قبل از جماع فرجه سازد او و ویکه سپهرده و زنده بقیلند و دشواری زائیدن آسان کند
 صفت آن کنبه در آب تر کرده یک شب بگذارد و صیاج بهالند و آب می زن بنوشد و حال چویند
 و وای که سیلان رطوبت رحم را دفع است صفت آن شیر گا و پنج آثار شایهانی
 نائین کلان مالین خرد هر یک و ماشه گل سپاری گل و حاوه هر یک پنج دانه پنجه صمغ و خاک که بندی
 کمر کل گویند نیم پا و سپاری صمغ یک پا و شکر سپید نیم سیر شایهانی شیر را بر آتش بچو شانند و سپاری
 کوفته عینه اندازند و کفچه همین زنتا خوب پنجه شود بعد شکر آمیزند و بزنده بقوام آید پس دیگر اجسزا

بعد فرود آوردن آمیزند و خوب حل نمایند و قدر حاجت بدیندا و ویه که فرج را تنگ کند صفت آن
 گل کدر در ظرف چینی و مانند آن یاد کاغذ بنفشانند و آنرا از میان او عبیر مانند بر وزن افتد بگزیند و اندک آنرا
 در فرج بنفشانند نرمی و تنگی آنرا دوای اگر کسی را که از فرجش بوی بد آید زایل کند صفت آن برگ بویت
 جامن برگ درخت انج و برگ درخت کیت و برگ درخت ترخج حله برابر بگزیند و بنشیند و اندک آب بسیار
 بسویشانند که آب خشک شود پس این اجزا را خشک سازند و آفتاب و باز بنشیند و قدر سه روز بپزد
 آمیزند و بر وزن گاو شتره بفرمایند که معی و شام زن و فرج بمالد و تا یکماه اگر برین مداومت نماید بوی بد بتامه زایل شود

از فضل ایزدی که بود معای و مسین | مطبوع شد کتاب انیس المعالجین

خاتمه الطبع

الحمد لله و الله که درین زمان صحت اقتران مجموعه کتب طبیه مستنده اعنی الفاظ الا و ویه مصنفه افلاک
 ثانی نور الدین محمد عبداللہ حکیم بن الملک شیرازی و میران الا و ویه مولفہ کامل الا و حد حکیم تالی محمد
 فرہنگ نفیریه در عمل مطالب مخزن الا و ویه که پستل دریا بکوزه بنزیده و انیس المعالجین
 که قرا بادینی است خیلے نادر و مستند - پس ہر یک کتاب از ہذا در بیان اسامی ادویہ مع طبیعت
 و مفرد و صلیح و بدل و قدر شربت و افعال و خواص جملہ ادویہ بے خوب و نادر الوجود است و بسبب
 شہرت و مستند اول بودن خود بن حکیم استغنی عن التملیث - اگرچہ این مجموعه سوا سے قرا بادین
 انیس المعالجین سابق جامے دیگر ہم طبع شدہ بود لیکن دران مجموعه بعض کتب و متن بود
 و بعض بر ما شہر فہم اجل ذلک نقادان فن طب را در تبس و دایکلفیہ پیدا میشد لہذا در مطبع نامی
 مشہور نزدیک و در جناب منشی نول کشور لالہال بالفرج و اسر و مجموعه سبق الذکر بہ
 شایستہ مرتب گردید کہ ہر یک کتاب مالت فزادی فزادی ہم وار و ہم حالت مجموعی را شایان ست
 باجلہ مجموعه مسطور بطبع نامی موصوف بمقام لکھنؤ محلہ حضرت گنج چراہ جون شہید صاحبین ماہ رمضان
 سنہ ۱۳۲۷ ہجری دوم بکتاب لالہ کثرن سہای صاحب از طالب طب آرمہ بصیرت افزائی میدہد اسامی مشتاقان گردید
 حکیم علی الاطلاح مطبوع اہل عالم فسر باید مبنہ و کرمہ فقط



511E

415



**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

1 MAY 61

511E

Handwritten notes and stamps on the document include:

- Top right: ٧١٥
- Top center: ٢١١٢
- Top left: ١١٢٤
- Center: انجمن علماء دین
- Bottom left: ١٢٦٢
- Bottom center: ١٢٦٢